سخنی از ناشر

وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ

با این دعوت کوتاه که از تأکیدگونه‌ای خالی نیست، زیارت کعبه بر مسلمانان مستطیع واجب شده است. این دعوت از هزاران سال پیش – از زمان ابراهیم (ع) – آغاز گردید. به‌موجب نص قرآن کریم، ابراهیم و پسرش اسماعیل مأمور شدند خانهٔ کعبه را بسازند و پاکیزه کنند، تا یکتا پرستان در آن جای مقدس خدا را بپرستند. از آن زمان تا به‌حال، همه ساله گروهی از دور و نزدیک، در موسمی معین، خود را به‌حرم خدا می‌رسانند. هر چند قسمت عمده‌ای از تاریخ این چند هزار سال در تاریکی فرو رفته است، اما نزدیک به دوهزار سال آن را می‌توان خواند.

چندصد سال که مردم نیمه‌ابتدایی حجاز با زنده داشتن آداب جاهلی، قداست حرم را آلوده ساخته بودند، و چهارده قرن که تنها نام پاک اللّه و شعار مسلمانی در آنجا برپاست. حج امانتی الهی و رکنی از ارکان اسلام و چهارمین رکن این دین است. سه رکن پیش از آن نماز، زکات و روزه است.

دربارهٔ حج تا آنجا تأکید شده است که گفته‌اند: اگر مسلمانی مستطیع به‌مکه نرود و بمیرد، شایستهٔ نام مسلمانی نیست، و بدو می‌گویند به‌هر دین که خواهی بمیر! ترسا یا جهود!

دانش نو

بسم الله الرحمن الرحیم

نوشته : عزالدین قلوز

مقدمه : سید جعفر شهیدی

تصویرها : عبدالعزیز فریخه

ترجمه و تحریر از سید جعفر شهیدی

در راه خانهٔ خدا

خاصگان دانند باب کعبهٔ جان کوفتن

کاین ره دشوار مشتی خاکیان آسان دهند

خاقانی

دانش نو

فهـرست

تاریخ انتشار [illegible]

مقدمهٔ ناشر

خوانندهٔ عزیز! کتابی که اکنون در دسترس شما قرار می‌گیرد، سفرنامه است، اما بدون تردید با دیگر سفرنامه‌ها که خوانده‌اید و خواهید خواند تفاوت بسیار دارد. در سفرنامه‌های معمولی، سیاحان می‌کوشند تا خوانندگان را هرچه بیشتر با مناظر شگفت طبیعت، آثار و بناهای تاریخی، عادات و اخلاق مردمان، نرخ کالا، جاهای دیدنی آشنا کنند. اما موضوع این سفرنامه گردش درگوشه وکنار جهان نیست، هر چند سفر در محیط همین زمین و بلکه در محدوده‌ای کوچک از آن صورت‌گرفته است. و شاید شما خوانندهٔ محترم هم به‌این محدوده سفر کرده‌اید و اگر نرفته‌اید، خویشان و دوستانتان که یک یا چندبار بدان‌جا رفته‌اند، شما را در جریان‌گذاشته‌اند. سیاحتگر ما تنها شما را از فرودگاه جده به‌مکه و مدینه نمی‌برد. او دست خواننده را می‌گیرد و در عالم دیگر می‌گرداند ــ جهان معنوی و عالم ملکوت ــ عالمی که در آنجا زمان و مکان محدود نیست یا بهتر بگوییم در آنجا زمان و مکانی نیست. بدین‌جهت شما گاهی خود را در متن تاریخ معاصر می‌بینید، وگاهی به‌چهارده قرن پیش بازمی‌گردید و با صحابه و یاران پیغمبر و مسلمانان نخستین درکنار هم می‌نشینید، وگاهی بر فراز آسمانها با فرشتگان سخن می‌گویید. و باز به‌همین زمین خاکی و زشتیها و زیباییهای آن بر می‌گردید. در این سیاحتنامه اگر احیاناً به‌عادات و رسوم مردم اشارتی رفته است، اگر سیاحتنامه نویس مغازه‌های پارچوفروشی و رادیوفروشی، بزازی و عطاری را از نظر دور نداشته است، امّا چنانکه خواهید دید از دیدهٔ بازرگانی سودجو یا جهانگردی نوطلب بدانها نمی‌نگرد؛ او در هر منزلی و بلکه در هرگامی به‌دنبال حقیقت است، به‌دنبال خدا و رضای خدا.

دربارهٔ سفر حج مخصوصاً در سالهای اخیر کتابها و مقاله‌های متعددی نوشته شده است و هر نویسنده از دید خاص خود اوضاع این سرزمینهای مقدس و زائران آن را وصف کرده است. سفرنامه‌نویس ما که مسلمانی پاکدل است و پاکدلی او را از لابلای جمله‌ها و عبارتهای او بخوبی می‌توان دریافت، در واقع اعتراف‌نامهٔ خود را در این کتاب تقریر می‌کند. اعتراف‌نامهٔ مرد مسلمان چهل ساله‌ای که برای نخستین‌بار بدین سرزمینها قدم می‌نهد، در آنجا رموز و حقایقی را به‌چشم سر و چشم جان می‌بیند که پیش از او هم صدها مسلمان دیگر آن را دیده‌اند و بعدها هم خواهند دید. ولی جهانگرد ما یا بهتر بگوییم زیارتگر ما نمی‌خواهد تنها خود از این موهبت برخوردارگردد. او مسلمان است، هر مسلمان خود را در غم و شادی دیگر مسلمانان شریک می‌داند. عزالدین می‌خواهد برادران اسلامی خود را در این توفیق عظیم که نصیب اوگشته شریک سازد و این سفرنامه را به همین منظور نوشته است.

برای این که مناظر روحانی این سفر از راه دید نیز هرچه بهتر در ذهن خوانندگان

نقش بندد، تصویرهایی که هر یک نمونهٔ زنده و بیانگر نوعی احساس میلیونها مردم از نژادهای گوناگون جهان در چنین سفری است، با این سفرنامه همراه شده. این تصویرها آسان به‌دست نیامده است. عبدالعزیز فریخه ماهها در عربستان‌سعودی بسر برده و با مساعدت دولت سعودی بیش از هزار تصویر آماده کرده است.

از سیدجعفر شهیدی که بیش از سه‌چهارم زندگی خود را صرف آموختن و آموزاندن فقه و دیگر معارف اسلامی کرده و خود در این سال توفیق حج یافته و همان راه را که دو سال پیش برادر مسلمان تونسی او عزالدین پیموده بود رفته است، خواستیم این کتاب را به‌فارسی برگرداند و بدان مقدمه‌ای بیفزاید. او استاد دانشگاه تهران و سرپرست سازمان لغت‌نامهٔ دهخداست.

تحریر او تنها ترجمهٔ ساده نیست؛ اوکوشیده است در صفحات کتاب از انوار مقدس ائمهٔ‌طاهرین سلام‌اللّه‌علیهم اجمعین که اولیای رسول و خلفای بر حق آن بزرگواراند روشنی‌گیرد و احادیث اهل‌البیت را زینت کتاب قرار دهد، و در مناسک و اعمال، فتوای مراجع بزرگ شیعه را که هم‌اکنون چراغ راه مقلدان فقه جعفری هستند، تقریر نماید.

امیدواریم این خدمت مقبول درگاه حضرت احدیت و پیغمبر رحمت و ائمهٔ دین علیهم‌السلام افتد.

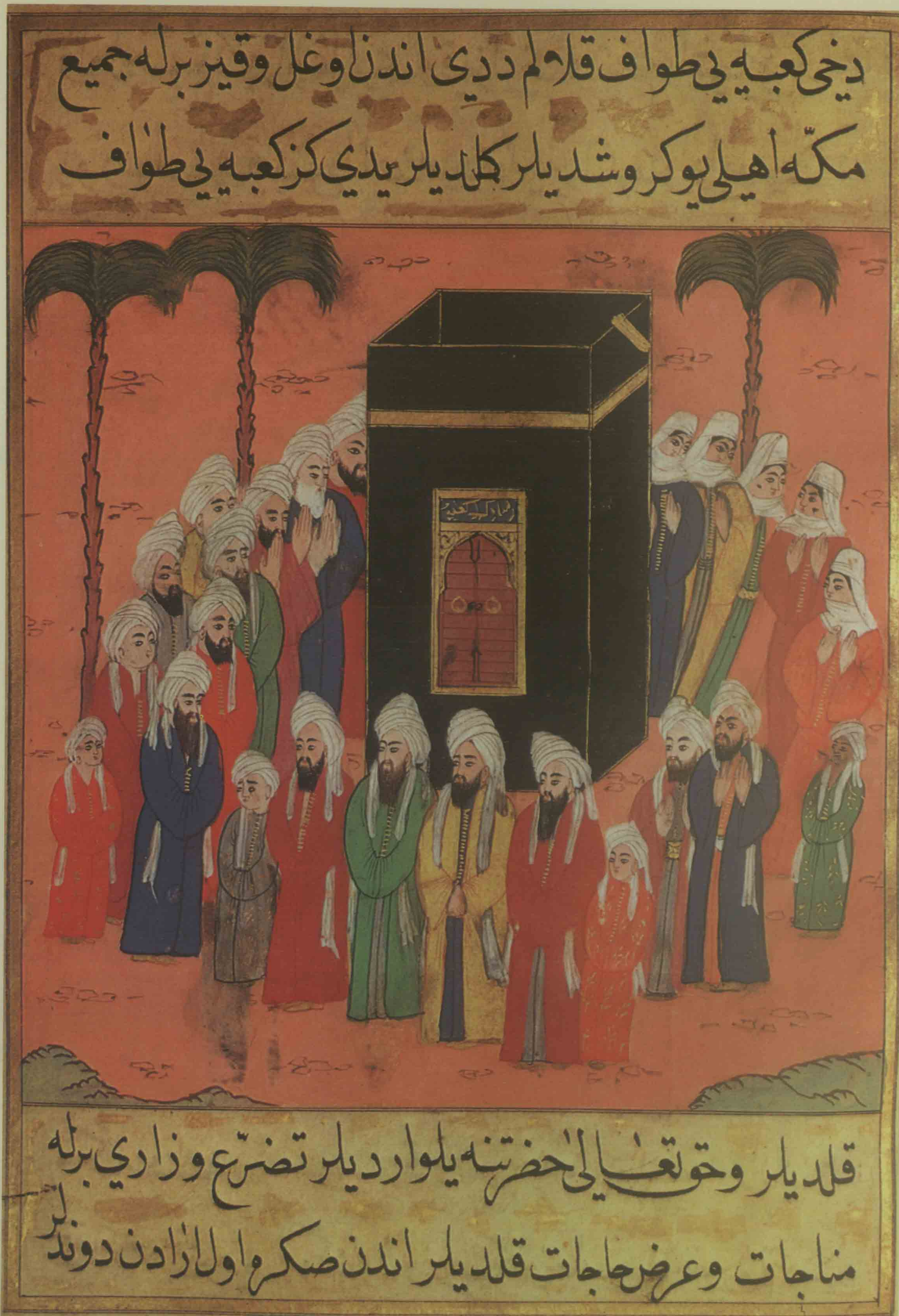
وَلِلّٰهِ عَلَی النّٰاسِ حِجُّ الْبَیْتِ

عرشیان بانگ ولله علی الناس زنند

پاسخ از حلق سمعنا و اطعنا شنوند

خاقانی

از سید جعفر شهیدی



وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

با این دعوت کوتاه که از تأکید گونه‌ای خالی نیست، زیارت کعبه بر مسلمانان مستطیع واجب شده است. این دعوت از هزاران سال پیش ـ از زمان ابراهیم (ع) ـ آغاز گردید. به‌موجب نَصّ قرآن کریم، ابراهیم و پسرش اسماعیل مأمور شدند خانهٔ کعبه را بسازند و پاکیزه کنند، تا یکتاپرستان در آن جای مقدس خدا را بپرستند. از آن زمان تا به‌حال همه ساله گروهی از دور و نزدیک در موسمی معیَّن، خود را به‌حرم خدا می‌رسانند. هر چند قسمت عمده‌ای از تاریخ این چند هزار سال در تاریکی فرو رفته است، اما نزدیک به دوهزار سال آن را می‌توان خواند.

چندصد سال که مردم نیمه‌ابتدایی حجاز با زنده داشتن آداب جاهلی، قداست حرم را آلوده ساخته بودند، و چهارده قرن که در آنجا تنها نام پاک اَللّٰه برده می‌شود و شِعار مسلمانی برپاست. حج امانتی الهی و رکنی از ارکان اسلام و چهارمین رکن این دین است. سه رکن پیش از آن، نماز، زکات و روزه است.[1]

دربارهٔ حج تا آنجا تأکید شده است که گفته‌اند: اگر مسلمانی مستطیع به‌مکّه نرود و بمیرد، شایستهٔ نام مسلمان نیست، و بدو می‌گویند به‌هر دین که خواهی بمیر! ترسا یا جهود.[2] استطاعت حج را فقهای مذاهب اسلام در رساله‌ها و کتابهای مناسک معنی کرده‌اند؛ آنقدر پول که بتوان به‌مکه رفت و برگشت، آن اندازه که زن و بچهٔ او تا بازگشت وی بدان زندگی کنند، بعلاوهٔ هزینهٔ تا پایان آن سال. همین و همین. تکلیفی ساده، تا آنجا که بسیاری از مسلمانان خود را بر انجام دادن آن قادر می‌بینند؛ و شاید به‌خاطر همین آسان شمردن است که همه‌سال صدها هزار، و در عصر ما میلیونها مسلمان از گوشه‌وکنار جهان به‌راه می‌افتند، تا خود را به یکی از میقاتها برسانند. اما أعمالِ حج، بظاهر آن اعمال نیز آسان‌تر از مستطیع شدن است: در میقات مُحْرِم شود و به‌مکه برود. هفت‌بار به‌دور خانهٔ کعبه طواف کند، دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخواند، هفت‌بار بین دو کوه صفا و مروه برود و برگردد؛ اندکی از موی یا ناخن را بچیند، و از لباس احرام بیرون آید. کار عمرهٔ تمتُّع پایان یافته است، و باید منتظر احرام حج باشد. سپس روز نهم ذوالحّجه از مسجدالحرام یا از شهر مکه محرم شود. برای ظهر روز نهم ذی‌حجه خود را به‌عرفات برساند. تا غروب آفتاب در عرفات بماند، شب دهم به مشعرالحرام رسد، و تا طلوع خورشید در آنجا توقف کند سپس عازم منی گردد، در منی گوسفندی قربان کند؛ هفت‌بار به جَمْرَهٔ عَقَبَه سنگ بیندازد، برای طواف زیارت و سعی و طواف نِساء به‌مکه برگردد؛ شب یازدهم و روز آن و شب دوازدهم و نیمهٔ روز دوازدهم را در منی توقف کند و به جمره‌های سه‌گانه هر یک هفت سنگ بیفکند، از این به‌بعد تا پایان عمر حاجی است. استطاعتی که بظاهر تحصیل آن بسیار آسان است، و اعمالی که انجام دادن آن آسانتر



تصویر محمل مصری در آغاز قرن بیستم.

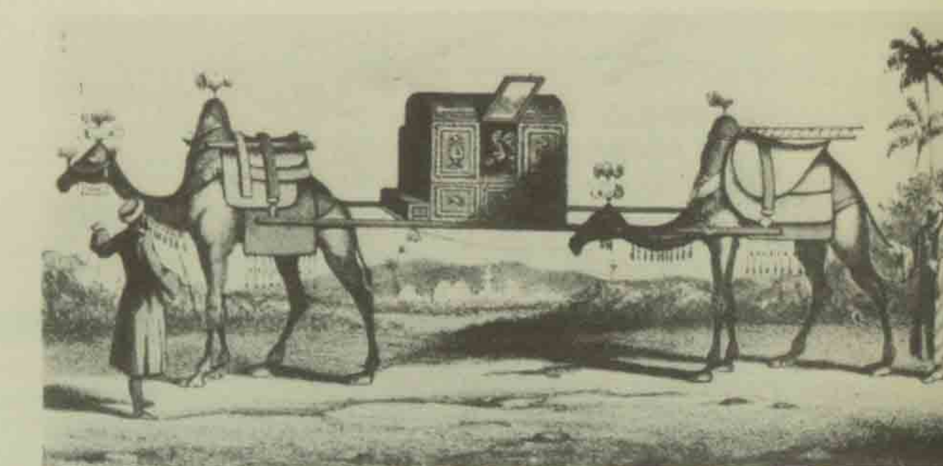
تصویری از خانهٔ کعبه مینیاتور قرن شانزدهم. موزهٔ توپ‌قاپی. ترکیه.



از استطاعت می‌نماید. آنچه در مناسک حج می‌خوانیم، آنچه در کتابهای فقهی نوشته شده همین است. ولی راستی اگر استطاعت این چنین مختصر و اعمال حج بدین سادگی است چرا در روایت ابن عباس حج را نوعی از جهاد شمرده‌اند؟[3]

من مطمئنّم آنچه فقها در رساله‌ها و مناسک نوشته‌اند، تشریح حکم ظاهری مکلف است؛ حکمی فرعی که فقیه از ادِلّهٔ تفصیلیه یعنی: کتاب خدا، سُنّتِ رسول و اجماع از راه عقل و اجتهاد خود تحصیل کرده است. یا بهتر بگویم حکمی است که مُکلَّف باید با دست و پا و زبان انجام دهد، اما تعریف کامل حج را باید در کتابهای اخلاق اسلامی و دستورالعملهای أئمّه (ع) جستجو کرد. باید در نظر داشت که مکلَّف پیش از آنکه فریضهٔ حج بر او تعلق گیرد، مسلمان است، و مسلمان در سُنَّت تعریفی روشن دارد. اینکه سنت می گویم چون بین تعریف مسلمان در کتاب خدا و سنت رسول (ص) و اخبار اهل‌بیت (ع) ملازمهٔ اجمال و تفصیل است.

در قرآن، مسلمان از جهت سهیم بودن در حقوق سیاسی و اجتماعی تعریف شده است، و در سنت از جهت شایسته بودن برای دریافت این لقب افتخارآمیز. شایستهٔ این‌که او را بتوان موجودی با ایمان خواند؛ مسلمانی آنچنان‌که امام صادق (ع) او را توصیف می کند[4]. چنین کس اگر بخواهد فریضهٔ حج را آنچنان‌که باز در کتاب اخلاق اسلامی بیان شده است بگزارد، حقیقتاً جهاد و یا کاری بالاتر از جهادکرده است. سختی شهادت یکدم بیش نیست، اما در چنین جهاد هر لحظه باید خود را قربان کرد.



تصویر کجاوه‌ای در راه مکه. ازکتاب حج ل. ر. ف‌برتن. لندن، ۱۸۵۵ ص ۴۱۹.

یک صفحه از لیلی و مجنون که درآن تصویری ازخانهٔ کعبه نقاشی شده‌است، مینیاتور ایرانی. کتابخانهٔ ملی پارس.

لحظات اضطراب

چنانکه می‌دانید موسم حج و عمرهٔ حج ماههایی محدود است: شَوّال، ذوالقعده‌ودوازده‌روز از ذوالحِجَّه. اعمال حج در چهار روز از ذوالحجه باید انجام شود، و این یکی از دشواریهای کار است، دلهره و اضطراب، نگرانی از ادا نشدن تکلیف در موقع خود. در طول چهارده قرن تاریخ حج، صدهاهزار و بلکه میلیونها مسلمان جان خود را در راه مکه از دست‌داده‌اند. بیش از نیمی از این عده ناکام زندگی را بدرودگفته و حسرت دیدار حرمین را به‌گور برده‌اند. حتّی در روزگار ما که حرم در پیش است و حرامی در پس نیست، و "دیگر خار مغیلان بیابان نجد پای پیادهٔ حاج را آزار نمی‌دهد، و از برکت کنکورد و بوئینگ ۷۳۷ در مدتی‌کمتر از پانزده ساعت از دورترین نقطه‌های جهان می‌توان" به‌بندر جدَّه رسید، باز هم وحشت به‌کلی از میان نرفته است، وگرنه حکم وقوف اختیاری و اضطراری عرفات و مشعرالحرام را درکتابهای مناسک نمی‌نوشتند، و سفرنامه‌نویس ما نگرانی خود را بازگو نمی‌کرد. مشکل أساسی یا بهتر بگویم نگرانی و اضطراب، از نخستین لحظات ورود به‌سرزمین حجاز آغاز می‌گردد. همینکه حاجی خود را به‌بندر جده رسانید و از میقات‌گاه جُحْفَه محرم شد و یا به‌مدینه رفت و از مسجدِ شَجَرَه که مردم محل آنرا (بِئْرِ

علی) می گویند احرام گرفت، تازه می‌داند با چه وظیفه و بلکه وظیفه‌های دشواری روبه رو است. در آنجاست که اگر کسی آنچه را می‌بیند، با آنچه از او خواسته‌اند مقایسه کند، سِرِّ حدیث امام صادق (ع) بر او آشکار خواهد شد که: فریادکنندگان بسیارند، اما شمار حاجیان اندک![5]

گفتیم حج امانتی است الهی، که باید در موسم أدا شود. گزاردنِ این امانت شرایطی دارد. امام صادق (ع) فرموده است: «اگر به‌حج رفتی دل خود را از هرچه جز خداست خالی کن!، همهٔ کارهای خود را به‌خالق خود واگذار! در حرکات و سکنات بدو توکُّل نما! خود را دربست تسلیم قضای الهی ساز! دنیا و مردم را رها کن![6] راستی که کاری دشوار و طاقت‌فرساست. در جائی که اگر لحظه‌ای غافل شوی سیل جمعیت تو را از سویی به‌سویی می‌افکند، دنیا و مردم دنیا را رها باید کرد. اینجاست که معلوم می‌شود حج جهاد است، و چنانکه گفتیم دشوارتر از جهاد. از روزی که معلوم شد قرعه به‌نامت در آمده است پی در پی می گویند در سفر حج تکروی نباید کرد. باید همراه گروه بود. دسته‌جمعی بروید. بله!، دسته جمعی، چون دست خدا همراه جماعت است. چون جماعت رحمت است و تکروی عذاب[7]. چون تو تنها عهده‌دار این امانت نیستی. این دو میلیون مردم دیگر نیز که هر دسته‌ای از جایی آمده‌اند با تو شریک‌اند، و این امانت در این جمع فشرده و بهم پیوسته در منطقه‌ای فشرده‌تر و محدودتر از این جمع باید گزارده شود. بله! باید در دنیا و با مردم دنیا سفر کرد و هر لحظه با آنان بود و نیز باید هم دنیا و هم مردم دنیا را نادیده گرفت. راستی اگر امانت‌گزاردن به‌آن آسانی بود که درکتابهای مناسک می‌خوانیم، چرا آسمان و زمین و کوهها از کشیدن آن عاجز ماندند و قرعهٔ فال به‌نام ما انسانهای خطاکار نادان زده شد؟ چرا خاقانی شروانی که در عصر کاروان و شتر در جمعی برابر یک بیستم جمعیَّتِ عصر ما یا کمتر از یک بیستم، حج کرده است، گذشتن از صحرای منی و رَمْیِ جَمَره را به‌عبور از صراط تشبیه می کند:

بگذرند از سر مویی که صراطش دانند   پس به‌صحرای فلک جای تماشا بینند

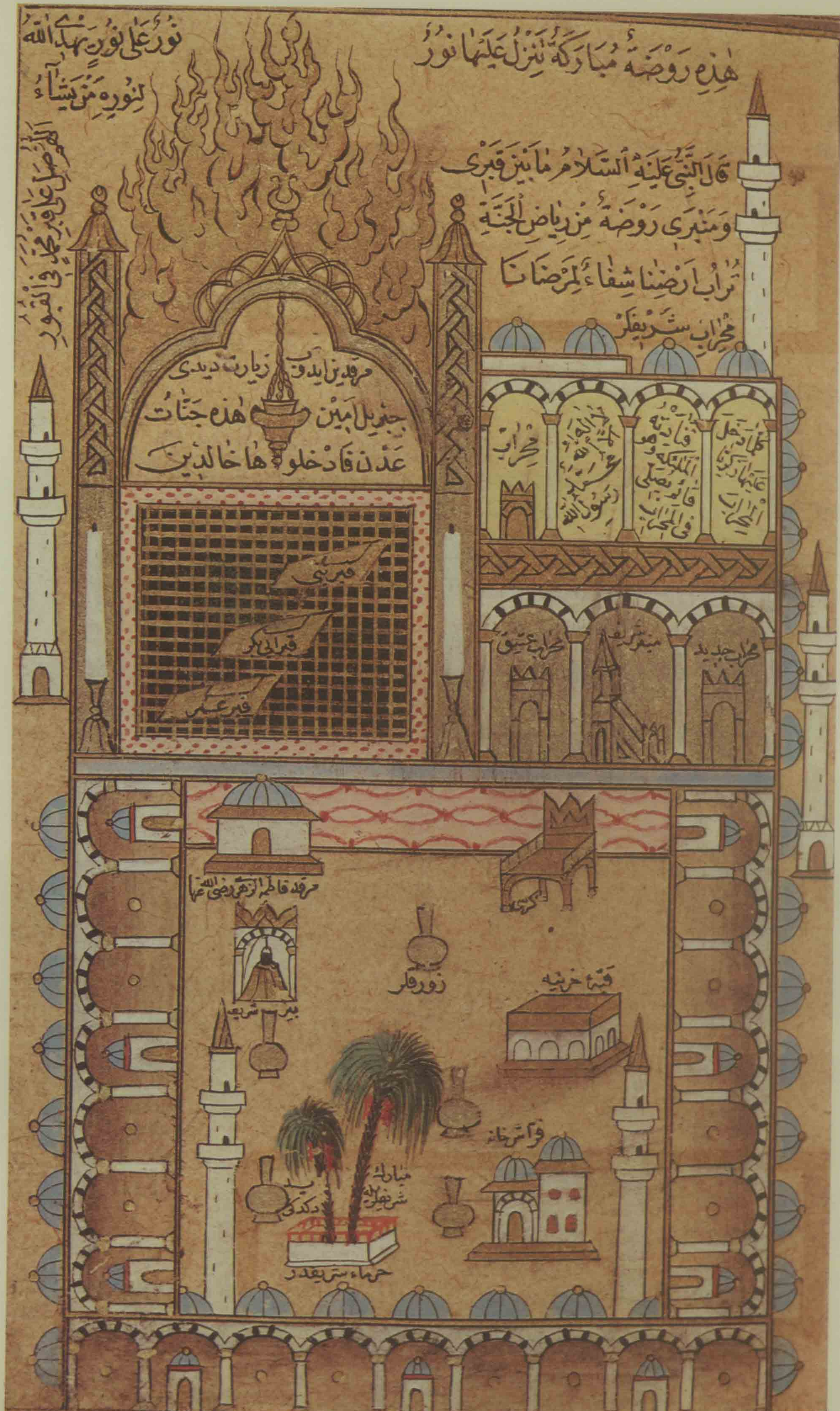
و اگر اعمال حج تنها همان حرکات دست، پا و زبان است، چرا مُتَکلِّمی آگاه چون ناصِر ـ خسرو بر مسلمانی پاکدل طعنه می‌زند؟ که:

گفتم ای دوست پس نکردی حج   نشدی در مقام محو مقیم
رفته‌ای، مکه دیده آمده باز   محنتِ بادیه خریده به سیم

و چرا بدو تعلیم می‌دهد که: اگر بار دیگر به حج رفتی باید هنگام احرام گرفتن جز خدا همه چیز را بر خود حرام کنی! وقتی لَبَّیْک می گویی باید پاسخ پروردگار را بشنوی! وقتی در عَرَفات ایستادی باید حق را بشناسی و منکر خودگردی! وقتی گوسفند می کشی باید نخست نفس شوم را قربانی کنی! اینست حج مقبول!.



قافلهٔ حاجیان در راه مکه، نقاشی رنگ و روغن. کار: لئون بیلی، نیمهٔ قرن اخیر. موزهٔ لوور، پاریس.



تصویری خیالی از روضهٔ پیغمبر (ص) و مسجد نبوی. قرن هجدهم یا نوزدهم میلادی. کتابخانهٔ چستربیتی. دوبلین.



تصویری خیالی از روضهٔ پیغمبر (ص) که در آن امواج نور از فراز قبهٔ مبارکه به‌آسمان ساطع است. کتابخانهٔ چستربیتی، دوبلین.

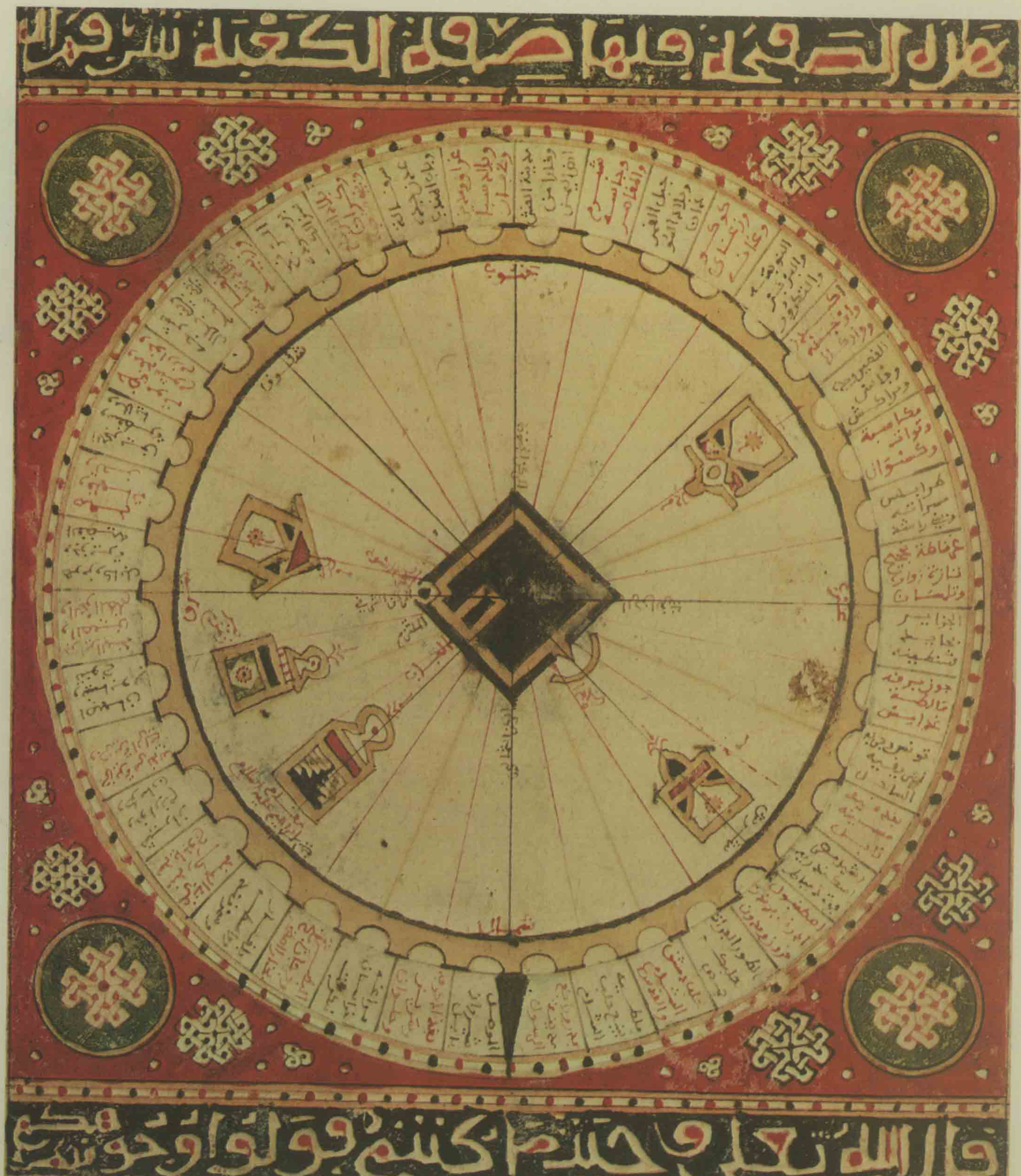
آن تعلیمات فقهی، آن دستورالعملهای اخلاقی، آن حدیث شریف، این اندرزهای عارفانه همه‌را باید به خاطرسپرد وپی‌درپی درذهن تمرین کرد، تمرین از پس تمرین. اما همین که جمع یکصد و پنجاه نفری یا پانصد نفری او در فرودگاه جده پیاده شد، مانند جوی آبی باریک به‌رودخانه‌ای یا بهتر بگویم به‌دریایی خروشان می‌پیوندد، خوب که می‌نگرد می‌بیند همهٔ خیالها نقش برآبست. اجرای آن تمرینهای ذهنی، فراغت‌خاطر و حضور قلب می‌خواهد، حضور قلب نیازمند تفکّرِ عمیق است، و تفکر مستلزم خلوت. در این دشت پرخروش، جای نشستن نیست تا به‌فکر کردن چه رسد. از این‌لحظه دیگر او نیست. این اجتماع عظیم است که او را در خود فرو خواهد برد. میلیونها انسان که همه رو به‌یک مقصد دارند: به‌درگاه خدا. او هم باید پا به‌پای آنان، و بلکه گاهی به‌ارادهٔ آنان‌برود. خدایا پس آن حضور قلب کی دست خواهد داد؟ حتماً در مکه، در مسجدُالحرام و در کنار کعبه! با این اشتیاق به‌مکه می‌رود، می کوشد تا خود را به‌مسجد برساند. می‌خواهد هر چه زودتر امانت پروردگار ادا گردد. اما این سرزمین به‌راستی محشر است. تا چشم کار می کند پوشیده در سپیدی، تا گوش می‌شنود بانگ و فریاد «لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ. عجبا! شاید این بانگ همان صوراسرافیل است که بارها وصف آن را در کتابها خوانده و از گویندگان مذهبی شنیده است. مگر نمی گویند اسرافیل دوبار در صور می‌دمد، یکی صور مرگ و دیگر نفحهٔ زندگی؟ اینجا هم در بانگی مرگِ خودبینی، شهوت، حسد و کینه است و در دیگر بانگ، حیاتِ عقل، حیات انسانیت، زندگی نو، حیاتی بر پایهٔ مساوات و برابری با دیگران. لَبَّیْکَ! اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ!.

حالا تا مسجدالحرام جز گامی چند فاصله ندارد، بانگها را بهتر می‌شنود. یا بهتر بگویم خود سراسر بانگ شده است: بانگی آسمانی، بانگ خدا. لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکُ لاَشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ.

در گرداگرد خانهٔ کعبه انبوهی فشرده در یکدیگر چون تودهٔ موج خروشان دریا او را به کام می کشد، اما اگر با آن موج تیرگی و مرگ همراه است، اگر خروش آن موج هر لحظه مُرغْوایِ بدرود حیات را به‌گوش می‌خواند، این موج فشرده و پی‌گیر توده‌ای از نور و دریایی از رحمت است. آنچه به‌چشم می‌خورد، نمازگزاری است که به‌رکوع می‌رود، طواف کننده‌ای است که گرد خانهٔ خدا می گردد، لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ، اِلٰهِی اَلْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْحَرَمُ حَرَمُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ.

تا چشم کار می کند جز یکرنگی، برادری، صفا و همکاریِ صمیمانه نیست و تا گوش می‌شنود نام خدای بزرگ طنین‌انداز است. فَلاَرَفَثَ وَلاَفُسُوقَ وَلاَجِدَالَ فِی الحَجِّ.

چنان سرگرم گزاردن مناسک حج‌اند که گویی هر یک تنهاست و دیگری با او نیست. برای لحظه‌ای خود را غریب می‌بیند، خوب که می‌نگرد می‌بیند دیگران هم در احساس



غربت با او شریک‌اند. همه غریب‌اند، چنان غریب که هیچکس را پروای دیگری نیست. شگفتا در عبادتگاهی که هر لحظه‌ای تکلیف خاص دارد و نباید یکی جای دیگری را بگیرد. در این سرزمینی که همه برای خدا و در راه خدا می کوشند، این غربت چیست؟ اما خوب که می‌نگرد می‌بینند اگر همه از هم غریب‌اند خانه خدا آشنایِ همه است، و با همه به‌یک اندازه مهربان است.

گر آمدم به کوی تو چندان غریب نیست　　　چو من در این دیار هزاران غریب هست

گفتم و باز می گویم راه حج راهی دشوار است. در هر گام این راه باید پا بر سر هوایی نهاد و در هر منزل بتی را که خدای خود ساخته‌ایم شکست. اَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلَهَهُ هَواه [۹].
تا این خدایان دروغین شکسته نشوند، ممکن نیست به‌خدای یکتا راه پیدا کرد و تا این هواها پامال نگردد محال است لَذَّتِ مناجات حق تعالی را دریافت. مگر پیغمبر نفرموده است حج جهاد است! مگر آن عارف متکلّم نگفت: پس از گفتن لبیک باید پاسخ خدا را بشنوی! مگر نه امام چهارم هنگام گفتن لبیک بخود می‌لرزید و می‌فرمود: می‌ترسم در پاسخم بگویند لَالَبَّیْکَ وَلَا سَعْدَیْکَ. پس چه باید کرد؟

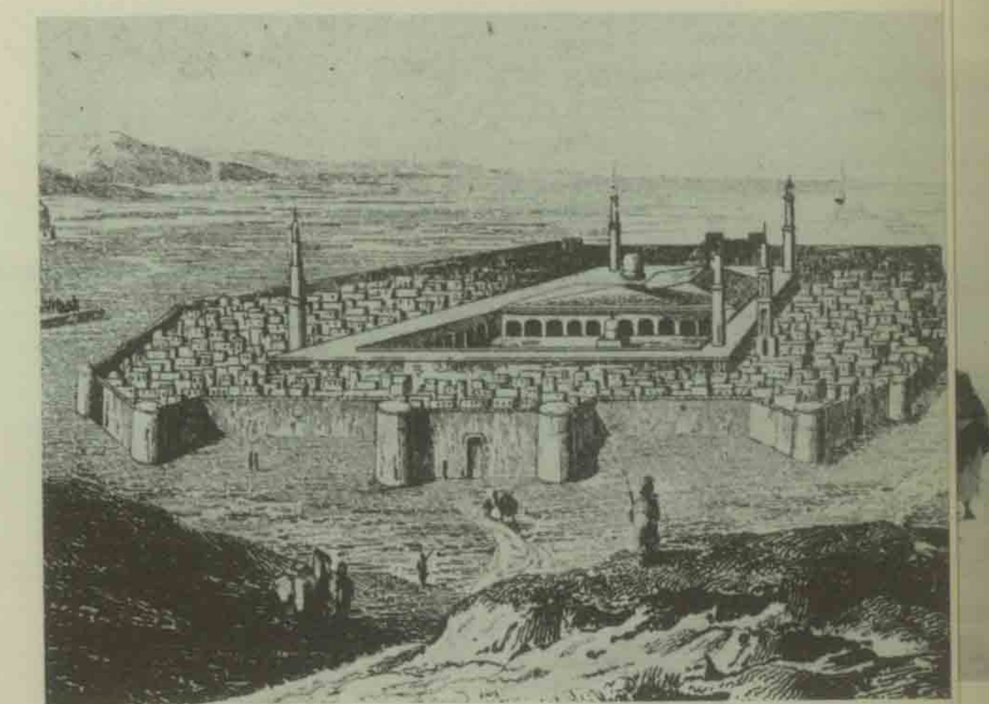
آنجا که بحر نامتناهیست موج زن　　　شایدکه شبنمی نکند قصد آشنا

خدایا چه کسی می‌تواند تو را آنچنان که سزاوار هستی پرستش کند؟ پروردگارا

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم　　　از بد حادثه اینجا به‌پناه آمده‌ایم

الهی تو خود فرموده‌ای که بنده را بیش از توانایی او تکلیف نمی‌فرمایم [۱۲]. اِلَهِی اَلْبَیْتُ بَیْتُکَ وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ وَالْحَرَمُ حَرَمُکَ.

بناچار باید همرنگ جماعت شد، با این مردم هَرْوَلَه کرد، به‌پای آنان گرد خانه گردید، درلابلای صف نماز جایی برای سجده پیدا کرد و خلاصه به‌زبان عجز گفت که: خدایا خانه خانهٔ تو است و بنده بندهٔ تو (حکم آنچه تو برگویی! لطف آنچه تو فرمایی!) اما، آنچه کار را دشوارتر می کند نه‌فشار جمعیت است، نه بانگ دعا، نه پشت پا خوردن در طواف. دشواری بزرگ اینست که در همان وقت که عنان خود را در کف مُطَوِّف وروحانیِ کاروان گذاشته‌ای و با سیل خروشان جمعیت می گردی باید مراقب تکلیف و فریضه‌ای باشی که گزاردن آن فقط در عهدهٔ تو است. بعلاوه این تکلیف را باید با نیَّت و از روی قصد انجام دهی. از همان لحظه که پارچه‌ای سفید از کمر تا زانو پوشیدی و پارچه‌ای دیگر از دوش به‌پایین افکندی، مسئولیَّتی فردی را عهده‌دار شدی که تا آخرین دقایق نیمهٔ روز دوازدهم ذوالحجه باید جزء جزء آنرا عمل کنی. ارکان و مناسک و فرایض یکی پس از دیگری، که باید با مراقبت کامل انجام شود. و شاید به‌خاطر همین است که روحانیان در آغاز هر عمل پی در پی تذکر می‌دهند: نیت فراموش نشود! و نیز شاید برای همین است که در دیگر عبادات، اندیشهٔ قلبی در تَحقُّق نیّت کافی است، اما در



تصویری از شهر مدینه، روزگاری که باروی آن برجا بوده است.

کعبه، محور جهان، تصویر دایره‌ای کعبه و حرم. تمدید ظل کعبه در جهات مختلف، که جهات اصلی در آن مشخص شده است. استخراج از اطلس. م. شرفی، قرن شانزدهم. کتابخانهٔ ملی پاریس.



مناسک حج می‌گویند مستحب است نیّت را به زبان آورند، وگاهی انجام دادن همین مستحب نگرانیها پدید می‌آورد.

نمی‌دانم رفقای من از کجا دانسته بودندکه بنده هم سالیانی از عمر خود را درگوشهٔ مدرسه گذرانده‌ام. خواهری مسلمان می‌پرسد: من سعیِ بین صفا و مروه را انجام داده‌ام، اما فراموش کرده‌ام نیت کنم! حالا تکلیف چیست؟ گفتم مگر در عالم خواب از صفا به‌مروه می‌رفتی؟ گفت نه! گفتم نیّت همین است که به‌ارادهٔ خود رفته‌ای. گفت آخر فراموش کردم به‌زبان بیاورم! گفتم باکی نیست، مستحبّی را ترک کرده‌ای.

بدون تردید اگر ناصرخسرو در عصر ما بسر می‌برد، اگر می‌خواست از آغازِ حرکت تا پایان‌کار، مراقب باشد لحظه‌ای از کاروان جدا نشود، اگر ناچار بود در اطاقهای پنج نفره‌ای بسر بردکه چهار تن آن به‌اضافهٔ شصت و پنج نفر دیگر (اعضای گروه وی) با قید قرعه انتخاب شده‌اند، و هر یک برای خود طرز تفکری خاص دارد و می‌کوشد تا دیگران را به‌پذیرفتن رأی خود ملزم سازد، اگر می‌خواست هر لحظه مراقب باشدکه در جمع دو میلیونیِ صحرای عرفات اتومبیلی از روی او نگذرد، یاکپسول گازی آتش نگیرد و او را به کام نکشد، یا سنگ پاره‌ای به‌چشم او نرسد و او را کور نسازد، بله اگر ناصرخسرو در روزگاری به‌حج می‌رفت که مردم آن در هر قدم باید نخست به‌فکر حفظ جان باشند، آنگاه انجام دادن اعمال حج، مسلماً از مقدار توقُّع خود می‌کاست و برادر مسلمانش را آن چنان نومید نمی‌کرد.

در شرائطِ فعلی و عصر ماشین فقط فرشته‌ای‌که حَیِّز و زمان و مکان برای او مسأله‌ای نیست می‌تواند چنان حجی بگذارد، و من به‌صراحت اعتراف می‌کنم‌که از بخت بد در رفتن و برگشتن با چنین فرشته‌ای روبرو نشدم.

شاید بگویید همینکه از مسجدالحرام بیرون آمد، در فاصلهٔ پایان عمره و شروع أعمالِ حج مجالی دارد و فرصتی دست می‌دهدکه با فراغت به‌تفکر پردازد، مگر نه اینست‌که قرآن‌کریم مکرر به‌ما امر می‌کند در آیات خدا تفکر کنید! ؟ مگر در حدیث یک ساعت تفکر را بهتر از هفتاد سال عبادت ندانسته‌اند؟[13] چه آیتی از سرزمین مکه بزرگتر، سرزمینی خشک باکوههایی خشکتر از زمین، درّهٔ منی دشتی بی‌آب وگیاه، حجرُالاسود سنگی سیاه چون دیگر سنگهای آسمانی و بالاخره محمد (ص) پیغمبری انسان، مانند دیگر انسانها.[14] آنگاه اینهمه ولوله و شور در پنج قارّهٔ جهان! آری این خود بزرگ آیتی است که نه‌تنها یک ساعت بلکه روزها و شبها باید در بارهٔ آن به‌تفکر پرداخت. در مسجد- الحرام، درکنار کعبه، در زمزم، در صفا و مروه، در عرفات، در مشعرالحرام و مزدلفه، در منی، و بالاخره در سراسر حجاز وجزیرةالعرب و همهٔ قلمرو اسلامی محمد (ص) زنده و جاوید است و اثر دعوت او پس از گذشت چهارده قرن به‌وضوح دیده می‌شود، بلکه‌گویی



منظرهٔ عمومی شهر مکه. تصویر قرن هفدهم.
کار: روژه ویوله.

قافلهٔ حاجیان در راه مکه. قرن سیزدهم میلادی
کار: واسطی.



او خود قدم به‌قدم همراه این کاروان الهی است.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق — گر بمیری تو نمیرد این سبق
چاکرانت شهرها گیرند و جاه — دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

آمار رسمی امسال(۱۳۹۷)هجری شمار مردمی راکه از کشورهای جهان به‌مکه آمده بودند ۷۳۹۳۱۹ تن نوشته است. اگر بر مجموع این رقم عدهٔ زائران عربستان سعودی راکه از شهر مکه و مدینه و طائف و دیگر شهرهای حجاز بدین جمع پیوسته‌اند، بیفزاییم رقم از دو میلیون بالاتر خواهد رفت.

دو میلیون انسان، هرگروه از منطقه‌ای، هر منطقه‌ای به‌رنگی و هر قومی به‌زبانی سخن می‌گویند که با زبان دیگران کوچکترین رابطه‌ای ندارد. اما در کنار هر یک از آنان که ایستادی مثل اینست که همشهری تو و بلکه برادر تو است که سالها با او در یک خانه بسر برده‌ای، همه جا وحدت و یکرنگی است، وحدتی که از خدای یگانه مددگرفته است:

جامهٔ صد رنگ از آن خُمِّ صفا — ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا
نیست یک رنگی کزو خیزد ملال — بل مثال ماهی و آبِ زلال

در این جمع دو میلیونی به‌ندرت دو نفر با یکدیگر درگیر می‌شوند. در مسجدالحرام هنگام بسته شدن صف جماعت، پیر مردی از جوانی تنه خورد، بر آشفت و صدا را بلند کرد. به‌فاصلهٔ کمی با او ایستاده بودم. این آیهٔ کریمه را خواندم که «فَلاَرَفَثَ وَ لاَفُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ»[17]. آنچه بر او خواندم بیش از ده کلمه نبود. این کلمات اگر جز در مسجدالحرام، جز در حرم امن خدا به گوش مردی که سراپای او در آتش خشم می‌سوخت، خوانده می‌شد، نسیم خنکی را می‌مانست که در دوزخ بوزد. اما در چنان موقعیت گویی آبی سرد بر گلوی تفته‌ای ریخته شد. شرم زده سر را فرو انداخت و به‌راه خود رفت. این است آنچه اسلام و محمد (ص) پیغمبر این دین به‌جهان، به‌انسانیت، هدیه داده است.

بله گفتم مجالی برای تفکر نیست و اگر هست بسیار کم است. شاید بگویید اگر طواف‌کنندگان درون مسجد را پر کرده و جایی برای نشستن و آرامشی برای اندیشیدن نگذاشته‌اند، باید بیرون رفت و با فراغت خاطر هر چه بهتر اندیشید. چه خیال خامی! هنوز از در مسجدالحرام بیرون نیامده‌ای بوق ماشینهای سواری و اتوبوس، وانت و کامیون بلند است، نه تنها گوش را آزار می‌دهد، سرسام می‌آورد. سفرنامه‌نویسان قرن سیزدهم هجری از سر و صدای سقایان و طوّافان و دست‌فروشان گله کرده‌اند که شب مردم را آسوده نمی‌گذارند، اما به‌یقین آن بانگها در مقابل بوقهای شیپوری، نغمهٔ بلبل و فریاد غراب است. معلوم نیست در نوسازی اخیر چرا حرمت این اماکن مقدس رعایت نشده؟ چرا اجازه داده‌اند ماشینها تا ده قدمی صفا و مروه پیش بیایند؟ و چرا در صحرای منی دویست هزار وسیلهٔ نقلیه گرداگرد دو میلیون جمعیت را می گیرد که نه راه رفتن است و نه جای



منظرهٔ عمومی شهر مکه در قرن هجدهم.
۱۹۷۰.روژه روش.

دو حاجی مغربی در بازگشت از مکه. تصویر قرن هجدهم.



حاجی سقای مغربی.

برگشتن؟ این بلای ماشین در همه جا هست، در مکه، در مدینه، در عرفات، در منی، بوق! بوق! هنوز خود را از لابلای چرخ ماشینها خلاص نکرده‌ای که بازار سه طبقه مکه را پیشاپیش خود می‌بینی. بازاری پر از کالا، از چین، ایتالیا، ژاپن، انگلستان، امریکا و دیگر کشورهای جهان که برای روز بازار حج فرستاده می‌شود.

در قرآن کریم در آیهٔ ۲۸ سورهٔ مبارکهٔ حج می‌خوانیم «تا شاهد منافع خود باشند» ولی متأسفانه این سالها باید شاهد منافع کشورهایی باشیم که این جنسها را به‌حجاز فرستاده‌اند.

استطاعت چیست؟

در آغاز بحث از استطاعت سخن گفتیم. باید توجه داشت استطاعتی راکه فقها شرط دانسته‌اند، استطاعت مالی و جسمی است، اما پیش از این دو، باید استطاعت دیگری تحصیل شده باشد. استطاعتی که مخصوص زائر خانهٔ خدا نیست. استطاعتی که هر مسلمان مکلَّف باید دارا باشد. استطاعت علمی یعنی چه باید بکند و استطاعت اخلاقی یعنی آنچه را می‌داند چگونه انجام دهد. در شریعتی که در بارهٔ اخلاق عملی آن کتابهایی مانند مَحَجَّةُ الْبَیْضا و إحْیَاء عُلُومِ‌الدِّین و مِعْرَاجُ‌السَّعاده و کیمیای سعادت نوشته شده است، در دینی که طلب علم را بر هر مسلمان واجب کرده است، مسلماً باید این استطاعت پیش از بلوغ فراهم گردد و یا لااقل به‌تدریج در مدتی نه بسیار طولانی آماده شود، اما متأسفانه بسیاری از برادران مسلمان، بدین دو امر مهم توجه ندارند. زائران خانهٔ خدا بطور معمولی هنگامی استطاعت مالی پیدا می کنند که بیش از نیمی از عمر طبیعی را پشت سر گذارده‌اند، یعنی در سنین بالاتر از چهل سالگی. در چنین وقتی به‌فکر یادگرفتن مسائل حج می‌افتند، آنهم در روزهایی معیَّن و در ساعتهایی محدود. می‌دانیم در چنین دوره‌از زندگی تعلیم گرفتن دشوار است، و آنچه روحانیان گروههای حج می‌خواهند تقریباً محال. به‌چشم خود دیدم که یکی از روحانیان با چه زحمتی می کوشید تا به‌برادران افرادگروه که مسؤلیت ارشاد آنان را عهده‌دار شده بود کلمات تلبیه را بیاموزد. دشواری کار تنها در آموختن واجبات حج، یعنی همان اعمال و گفتار ساده نیست. بسیاری از برادران می‌خواهند حمدو سوره و اعمال نماز واجب را هم در همان مجالس یادگیرند، مثل اینکه نماز هنگام بیرون شدن برای حج بر آنها واجب شده است. خوب، به‌قول معروف از هرجای ضرر بر گردیم منفعت است. اما چگونه برگردیم؟ بنده که سالهاست در کار تعلیم زبان عربی هستم به‌تجربه دانسته‌ام چون سنین عمر کودك از پانزده گذشت و تار آواهای گلو سِتَبر شد، دیگر محال است بتوان حروف را مانند عرب زبانان از مخرج ادا کرد و چقدر آن روحانی محترم رنج می‌برد که می‌خواست به‌پیرمرد هفتاد ساله‌ای از روستای دور افتادهٔ زنجان تعلیم دهد تا به جای اِنَّ الْهَمْتَ وَ النَّهْمَةَ ، اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ بگوید و یا ولاالضَّالین را ولاالزَّالین



صفحه‌ای از قرآن‌کریم. کتابخانهٔ مسجد مدینه.

تلفظ نکند. اگر آن برادر مسلمان پیش از آغاز بلوغ شرعی به‌یادگرفتن و درست‌گفتن حمد و سوره می‌پرداخت، و اگر در همان سالها احکام حج را که ممکن است روزی بر او واجب گردد می آموخت با چنین دشواریها روبرو نمی‌شد.

باید پذیرفت که مقدار توجه ما به‌فراگرفتن احکام و آداب دین نمایانگر درجهٔ علاقه ما نسبت به‌این دین است. اگر در مکه و مدینه اعمال بعضی حاجیان نشان می‌دهد که از دین و معارف اسلامی جز تعلیماتی سطحی ندارند، علامت این است که اجتماع مسلمان نسبت به‌آموختن احکام دین و فقه اسلام بی‌اعتناست. مگر نه اینست که در حدیث می‌خوانیم مسلمان نسبت به‌مسلمان دیگر مانند اندامی از کالبدی است که اگر فاسد شود بهمهٔ کالبد اثر می گذارد!؟[۱۸] تأسف ما وقتی شدیدتر خواهد شد که بر چنین سهل‌انگاری این مطلب را نیز اضافه کنیم که شاید صد یک و بلکه هزار یک زائران خانهٔ خدا و حرم شریف پیغمبر، از وضع این منطقه، آداب و رسوم مردم حرمین، مقرراتی که در آنجا حاکم است، اماکن زیارتی و آداب خاص آن اماکن اطلاع درست ندارند، تا چه رسد به‌وضع اقتصادی و موقعیت جغرافیایی حجاز و حرمین، در بین دیگر کشورهای اسلامی. و زیان این ندانستن مخصوصاً در آن قسمت که به‌آداب و رسوم مذهبی مردم حجاز مربوط می‌شود کمتر از نقص ندانستن اعمال و فرایض حج نیست، و بسا مشکلاتی را پیش می آورد. بدون شک اگر بازرگانی بخواهد کالایی را به‌ارزش همان مبلغ که یک نفر حاجی در سرزمین حجاز مصرف می کند خریداری کند، اطلاعاتی وسیع‌تر از معلومات این برادر مسلمان دربارهٔ خصوصیات آن کالا، چگونگی تولید آن، بهای آن و بازار فروش آن به‌دست خواهد آورد.

اگر روزی حدود معلومات ما در بارهٔ احکام دین تا آنجا وسعت یابد که هنگام داشتن استطاعت مالی این دو استطاعت را هم داشته باشیم، شاید نیازی نماند که آن روحانی محترم به‌جای آنکه ذهن افرادگروه را به‌اسرار بزرگ این سفر الهی آشنا سازد، تمام اوقات خود را صرف درست کردن حمدوسورهٔ آنان کند. و شاید بتوان کسی یا کسانی را یافت که حج را آنچنان که در آن حدیث شریف گفته شده یا آنچنان که آن متکلم بزرگ از دوست خود می‌خواست بگزارد. و آن وقت است که شاید شمار حاجیان از فریادکنندگان بیشتر شود. اما در چنان سال آیا باز هم ماشین حسابهای آمارگیران وزارت حج و اوقاف عربستان‌سعودی رقم دو میلیون و بالاتر را نشان خواهد داد؟

سید جعفر شهیدی

مآخذ

۱ اصول کافی،تهران، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۸
۲ سفینةالبحار، ج ۱، ص ۲۱۱



۳ کنزالعمال، کتاب حج، حدیث ۴
۴ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷
۵ سفینه ج ۲، ص ۷۱
۶ همین کتاب، ج۱، ص ۲۱۳
۷ جامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۱۴۴
۸ حافظ
۹ قرآن کریم، سورهٔ فرقان، آیه ۴۳
۱۰ عطار نیشابوری
۱۱ حافظ
۱۲ قرآن کریم، سورهٔ بقره، آیه ۲۸۶
۱۳ کنزالعمال، ۲، حدیث ۵۸، سفینه، ج ۲، ص ۳۸۲، حسن صیقل از امام صادق (ع)
۱۴ قرآن کریم، سورهٔ بنی اسرائیل، آیهٔ ۹۳
۱۵ جلال‌الدین مولوی
۱۶ جلال‌الدین مولوی
۱۷ قرآن کریم، سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۷
۱۸ بخاری، ج ۴، ص ۴۵

سیدجعفر شهیدی



حاجیان در راه مکه. تصویری از قرن نوزدهم. کار روژه ویوله

صفحه‌ای از قرآن‌کریم. کتابخانهٔ مسجد مدینه.


نقشهٔ جاهایی که مناسک حج در آن انجام می‌شود
مَکّه
مِنیٰ
مُزدلفه
عرفات


از احرام تا بازگشت

ترجمه و تحریر از سید جعفر شهیدی

جدّة

وَأذّن في النّاس بالحجّ يأتوك رِجالاً
وعلى كُلّ ضامرٍ يأتين من كُلّ فجٍّ عميق

قرآن كريم





من اکنون در سالنی پرهیاهو ـ تالار انتظار عمومی فرودگاه جده ـ هستم، سر و صدای مسافرانی که مانند من آمادهٔ پروازند در این فضای سر بسته طنین‌انداز است. در اطراف من گروهی مرد و زن ایستاده‌اند، گمان می کنم اهل اندونزی باشند. گلویم از تشنگی خشک شده، بگردم شاید آبی پیدا کنم. چطور است از همین برادر بپرسم؟ فوراً نوشابه‌ای همراه با لبخندی پراز محبت، با سکوتی که نشانهٔ نهایت ادب بود به من داد. نمی‌دانم چه نوشابه‌ای بود. همینقدر می‌دانم در مقابل پذیرایی گرم او گفتم: برادر سپاسگزارم! از دل سپاسگزارم! . معمولاً من در مسافرت خارج از کشور انگلیسی با مردم حرف می‌زنم، از او هم با همین زبان سپاسگزاری کردم. به‌محض اینکه سپاس خود را با لغت انگلیسی گفتم، برادر مسلمان گفت: لَبَّیْکَ . اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ ، سپس با لبخندی پرسید: شما انگلیسی هستید؟ ـ لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ ابدا! من انگلیسی نیستم، اهل تونسم.

تونس و جاکارتا یا باندونگ چقدر از هم دور است؟ خدا می‌داند. هزارها کیلومتر، اما مثل اینکه در این تالار جاکارتا و تونس در کنار هم است. نه‌مسافتی بین این دو شهر هست، نه مرزی آنها را از هم جدا می کند. هر دو با هم آشناییم، چنان آشنا که گویی ماهها و سالها زیر یک سقف زندگی کرده‌ایم. برای همین است که هر دو با هم می گوییم: لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ! لَبَّیْکَ لَاشَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ. اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لَاشَرِیکَ لَکَ .

پنداری برادری با برادرش با زبان مادری سخن می گوید. یک مرتبه این جملهٔ کوتاه آن فاصلهٔ دراز را ازبین برد. دیگر نه تونسی ماند و نه جاکارتایی، آنچه بر جا ماند، دو برادر بود که کنار هم ایستاده بودند. با هم می گفتند «لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ »!

روزهای بعد هم در مکه، در عرفات، در منی با هم همین جمله و دعاهای دیگر را می‌خوانند، برادران دیگری هم از این سو و آن سو به آنها می‌پیوندند، برای آنها هم فاصله و مرز از میان می‌رود. همه با هم احرام می‌بندند، به‌خانهٔ خدا می‌روند، طواف می کنند، سعی صفا و مروه به‌جا می آورند. در عرفات و مشعرالحرام و منی می‌مانند، به‌مُجَسَّمهٔ شیطان سنگ می‌اندازند، در این شبها و روزها نه‌تنها مسافتهای مکانی از میان رفته، زبانها هم یکی شده است، زبان برادری، زبان دل:

پس زبان محرمی خود دیگر است	همدلی از هم زبانی بهتر است
ای بسا هندو و ترکِ هم زبان	ای بسا دو ترک چون بیگانگان

نه‌تنها زبانها یکی شده است، مثل اینکه رنگها هم یکی شده. زرد و سیاه و سفیدی وجود ندارد. همه به‌یک رنگ در آمده‌اند، رنگ اسلام؛ رنگ توحید، رنگ یکتاپرستی:

جامهٔ صد رنگ از آن خُمِّ صفا	ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا

این خُمِ صفا را نخست ابراهیم (ع) نهاد، خدا او را فرمود مردم را به‌حج بخوان تا از

گاهی تعداد کشتیها در بندر جده به‌حدی زیاد است که خالی کردن محموله به‌وسیلهٔ هواپیما هم دشوار می‌شود. اما مثل اینکه این پرنده از این جنجال خبر ندارد، و یا بی‌اعتناست.

صفحه ۳۸ ـ ۳۹ منظرهٔ غروب آفتاب از عرشهٔ کشتی. مثل اینکه آفتاب بخاطر تراکم کشتیها در بندر جای فرود آمدن ندارد، و انتظار می‌برد. اندك اندك همه چیز در تاریکی فرو خواهد رفت.

صفحه ۴۰ ـ ۴۱ منظرهٔ بندر جده، مدخل غربی کشور عربستان‌سعودی که کاخهای افراشته و ساختمانهای آسمانخراش در آن روبه فزونی است.







گوشه و کنار بر پشت اشتران، خود را به‌جهان بیرنگی برسانند، دنیایی که در آن از جدال، زشتی و برتری‌فروشی خبری نیست.

امروز هم پس از گذشت هزاران سال، آن خم برجاست، و همان اثر را دارد، و تا جهان باقی است، هر سال صدهاهزار نفر، دعوت محمد، دعوت ابراهیم، دعوت خدای یگانه را پاسخ می‌دهند. تنها فرق امروز با آن روزها اینست که در عصر ما، شترهای لاغر وظیفهٔ خود را به کشتیهای اقیانوس‌پیما و هواپیماهای جمبوجت و بوئینگ محول کرده‌اند، که پشت سر هم و بدون فاصله در لنگرگاه جده پهلو می گیرند یا در فرودگاه بزرگ این بندر به‌زمین می‌نشینند. اگر این قطارهای پیوسته نبود چگونه در مدتی کمتر از دو هفته یا سه هفته بیشتر از پانصدهزار وارد این شهر می‌شد؟ . (این رقم آنهایی است که خود را به‌بندر جده می‌رسانند) . شب و روز در هر سه دقیقه یک جت بوئینگ و هر دقیقه یک هواپیمای کاراوِل به‌زمین می‌نشیند. کاروانهای دیگر هم از راه دریا و خشکی بدین شهر و شهرهای دیگر عربستان‌سعودی می‌رسد.

من بارها به‌شهرهای پر جمعیت رفته‌ام و در اجتماعات متعدد که برای منظورهای مختلف تشکیل می‌شود حضور داشته‌ام، در تمام عمرم چنین ازدحام و جمعیتی را در هیچ نقطهٔ عالم ندیده‌ام و یقیناً نخواهم دید.

در این سال ۴۸۶٫۶۹۱ حاجی در فرودگاه جده پیاده شد. در فرودگاههای مدینه، ظهران، ریاض، جیزان و نجران، نیز ده هزار نفر به‌زمین نشست ۱۱۰٫۹۶۳ تن مسافر از راه دریا وارد شد، ۲٫۴۰۰ به‌خیبر و ینبع آمدند، ۲۴۸٫۹۶۰ نفر از مرزهای غیر آبی و هوایی وارد سرزمین حجاز شدند، و مجموعاً عدهٔ حاجیان غیر از عربستان سعودی به ۸۹۴٫۵۷۳ تن رسید. جد من سال ۱۳۴۷ هجری در چهل سالگی به‌حج رفت، در همان سِنّی که من به‌حج مشرف شدم. در آن سال عدّهٔ حاجیان غیر از مردم عربستان، ۹۰٫۷۶۴ نفر بود، این عده از راه دریا خود را به‌جده رسانیده بودند.

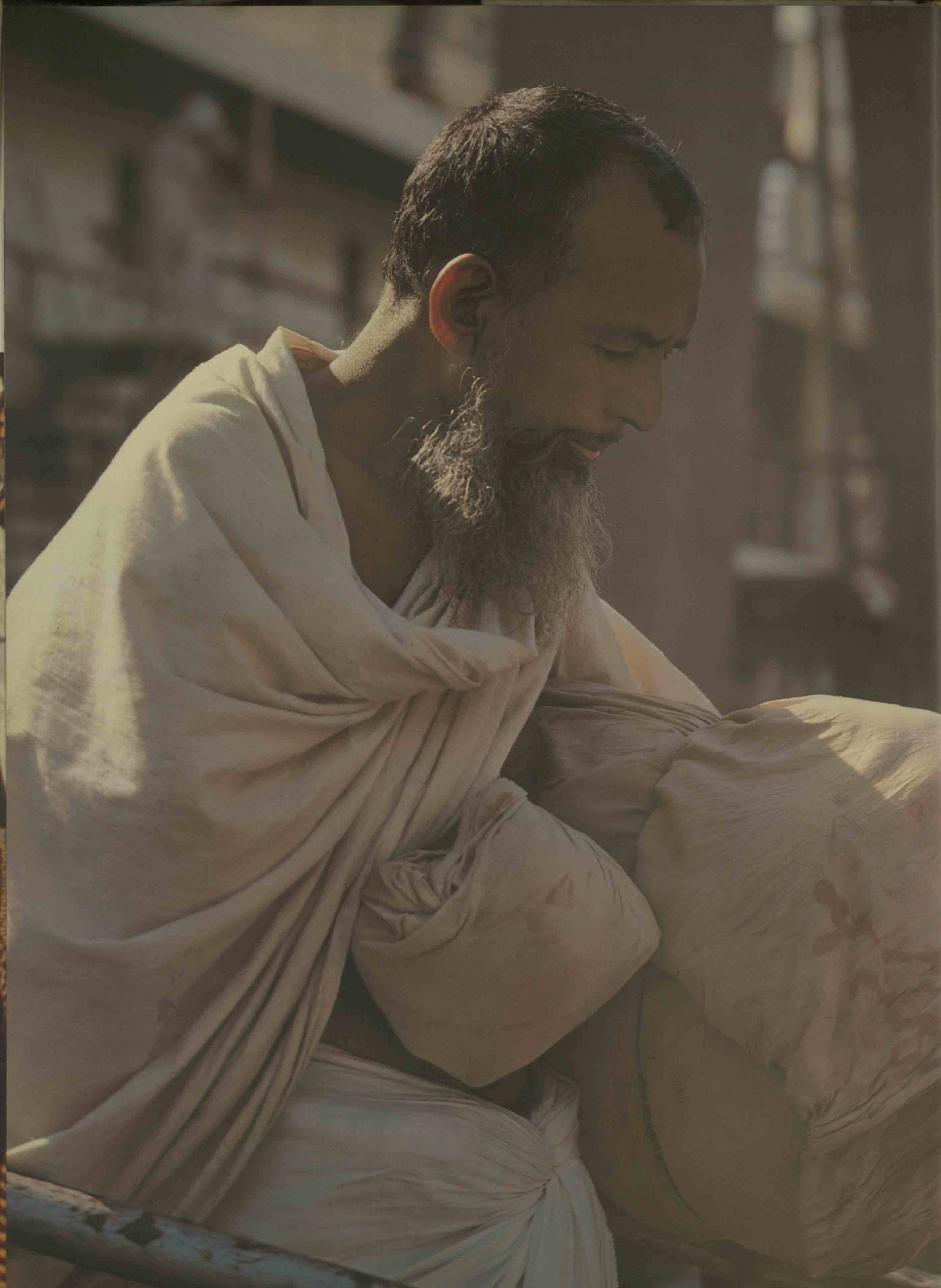
پدرم در سال ۱۳۸۲ خانهٔ خدا را زیارت کرد، در آن سال شمار حاجیان غیر از حاجیان عربستان سعودی به ۱۹۹٫۰۳۸ تن رسید. در فاصلهٔ ۳۵ سال بین حج پدر و جدّم ۱۰۸٫۲۷۴ تن به‌شمار حاجیان افزوده شده است. از سالی که پدرم حج کرد تا این سال که من به‌حج رفتم، سیزده سال می گذرد. در این سیزده سال شمار حاجیان چهار برابر شده است. اگر فرزند من توفیق زیارت‌حج را پیدا کند، خدا می‌داند در آن سال تعداد حاجیان چه اندازه خواهد بود.

در آن سال که پدرم با ۹۰٫۰۰۰ تن دیگر فریضهٔ حج را ادا کرد، مسلمانان جهان در سراسر گیتی ۳۳۰٫۰۰۰٫۰۰۰ نفر بودند، یعنی ۱۵٪ مجموع مردم روی زمین . امروز عدهٔ مسلمانان جهان بالغ بر ۱٫۰۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ است که ۲۰٪ مردم عالم است، در این مدت به‌مصداق



صدها هزار گوسفند را به‌منی می‌برند تا در آنجا قربانی کنند.

کشتیها از هرکشور و هر شهر در بندر جده پهلو می گیرد.



آیهٔ کریمهٔ «وَرَأَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فی دِینِ اللهِ اَفْواجاً» مردم بسیاری در سراسر نقاط گیتی دین اسلام را پذیرفته‌اند و می‌بینیم نسبت حاجیان (به‌جز عربستان سعودی) ۲۷ر۰٪ است. پنجاه سال پیش از هر چهار هزار مسلمان یکی به‌حج رفته است، اما در این سال ـ سال ۱۳۹۵ که من به‌حج مشرف شدم تعداد حاجیان غیر سعودی نسبت به‌رقم مسلمانان جهان ۱ر۰٪ بود. یعنی از هر هزار تن مسلمان یکی توفیق حج یافته است. پس نسبت چهار برابر افزایش یافته است. این افزایش دو نکتهٔ مهم را خاطر نشان می کند: یکی اینکه در عصر ما وسیله‌های تندرو جای وسیله‌های کندرو را گرفته است و مسلمانان با استفاده از این وسایل می‌توانند زودتر خود را به‌مکه برسانند. دوم اینکه ما مسلمانان بیشتر از گذشته به‌انجام تکلیفهای دینی خود روی آورده‌ایم. در فاصلهٔ نزدیکی اتوبوسهای آماده را می‌بینیم که باید ما را به‌منزل برساند. کمی دورتر یک رشته ساختمان مشابه توجه ما را جلب می کند که در امتداد ساختمان فرودگاه به‌طول نیم کیلومتر ادامه دارد. اینجا را مدینةُ الحاج می گویند. نام مدینة الحاج را شنیده بودم. این خانه‌ها را حکومت عربستان سعودی اخیراً ساخته است، تا مشکل ازدحام حجاج را برطرف کند و مردم مجبور نباشند در مهمانخانه‌های جده پراکنده شوند یا زیر چادرهایی که فاقد وسایل ضروری و بهداشتی است، بخوابند.

مدینة الحاج نمونه‌ای از ساختمانهای بی‌شمار عصر ماست. خانه‌هایی به‌یک اندازه و یک شکل در کنار هم، چنانکه نظیر آن در شهرهای بزرگ جهان مانند پاریس و لندن فراوان دیده می‌شود. از لحاظ زشتی و زیبایی هم دست کمی از آن ساختمانها ندارد. مثل دیگر خانه‌های ارزان قیمت است که برای چنین منظورها ساخته می‌شود. مثلی است معروف «هیچ ارزانی بی‌علت نیست». وقتی داخل این خانه‌ها شدید متوجه خواهید شد که به‌درد سکونت نمی‌خورد. مثل آپارتمانهای مجهز نیست که اثاثیه و لوازم مورد احتیاج شما را داشته باشد. ساختمانهایی است مرکب از تالارهای بزرگ. دهها تالار لخت به‌هم پیوسته (توضیحاً باید گفته شود که در مدینة الحاج دو قسم ساختمان وجود دارد. یک قسم ساختمانهایی که در امتداد فرودگاه است. این ساختمانها هر چند دارای آشپزخانه و ناهارخوری نیست، ولی مجهز به‌تختخواب و حمام و دستشویی عمومی نسبتاً نظیف است. و دیگری سالنهای بزرگ ساده بدون هیچ وسیله که در فاصله دورتر از فرودگاه قرار دارد و معمولاً در هر دو ساختمان تالار زنانه از مردانه جداست. مترجم). در این ساختمانها زنان و مردان باید منتظر بمانند، بله! انتظار و صبر، لازمهٔ این روز است.

پس از آنکه از هواپیما پیاده شدی در داخل فرودگاه پاسبان مأمور گمرک در انتظار است. گذرنامه را به‌پاسبان می‌دهی، و بسر وقت چمدانت می‌روی، مأموران گمرک همه جا مراقب هستند، که مبادا می و تریاک و هروئین و دیگر مواد مخدر با خودت به‌عربستان سعودی



حاجیان پوشیده در لباس احرام از کشتی پیاده می‌شوند. لحظاتی باشکوه: لَبَّیْک ! اَللّهُمَّ لَبَّیک !

فرودگاه مخصوص حاجیان که در کنار فرودگاه بین‌المللی جده ساخته شده است. حاجیان در این فرودگاه پذیرایی می‌شوند.


saudia
HZ-ACC
السعودية
HAVA YOLLARI



آورده باشی. همهٔ مسافران مکه این را می‌دانند. رفقای من نیز سفارش لازم را کرده بودند و من تا آنجا وسواس به کار بردم که شیشه‌های داروی خود را از چمدان در آوردم، مبادا گمان کنند مواد الکلی است. همینکه تشریفات گمرکی تمام شد، از باربر می‌خواهیم وسایل ما را داخل گاریهای دستی کوچک خود بگذارد. این باربرها نشانی به‌سینه دارند که معلوم می کند از طرف مُطَوِّف اجازهٔ باربری دارد.

اما مطوف چه صیغه‌ایست؟ . کار این مطوفها در گذشته این بود که حاجی را با خود به طواف ببرند. علاوه بر آن تا ممکن است به‌او کمک کنند و معلومات لازم را در اختیار او بگذارند. در قدیم مطوفان به‌استقبال حاجیها می‌رفتند. معمولاً هر مطوف چند کمک مطوف داشت. این مطوفان وقتی به‌حاجی می‌رسیدند همکاران و خدمتگارانشان را معرفی می کردند. در واقع، کار مطوفان مثل کار آژانسهای مسافرتی امروز و نمایندگان آنان در شهرستانها بود.

مطوفان در سراسر جهان اسلامی آگهیهای تبلیغاتی منتشر می کردند. در شهرستانهای بزرگ نماینده‌ای داشتند که همیشه در آنجا بسر می‌برد. از آن زمان تا حال چهار نسل گذشته است، مدتهاست دوران حکومت ترکان عثمانی بر سرزمینهای مکه و مدینه سپری شده، ولی هنوز هم خانوادهٔ ما یک خانواده را که پدر در پدر شغل مطوفی داشته‌اند می‌شناسد. از روزی که من کودک بودم تا امروز، جد و پسر و نوهٔ او هر سال پشت در پشت به‌دیدن ما آمده‌اند، و آن قدر در خانه ما مانده‌اند تا موسم حج برسد. پیشرفت زندگی و ضرورت زمان موجب شده است که یک شرکت همهٔ کارهای حجاج را عهده‌دار شود، و آن شرکت است که حاجیان را بین مطوفان توزیع می کند. لذا امسال نه دیگر آن مطوفان را که می‌شناختیم دیدیم، نه کارمندان آنان به‌سر وقت ما آمدند. باربرها با گاری دستیهای خود جای آن مطوفها را گرفته بودند. هنوز پول را به‌پول سعودی تبدیل نکرده‌ای که باربران شرکت به‌سراغت می‌آیند. بارهایت را در گاری می‌ریزند و به مدینة‌الحاج می‌برند. اگر پول را تبدیل نکرده‌ای، جای نگرانی نیست. چون باربرها نه تنها کرایه مطالبه نمی کنند، اطلاعاتی هم دربارهٔ مدینةُ‌الحاج و دیگر ساختمانها در اختیار شما می گذارند: اینجا بانک است! اینجا شرکت عهده‌دار کار حاجیان است! سپس پی کار خود می‌روند. خوشبخت آنها که حلقه‌حلقه در تالارهای مدینة‌الحاج به‌انتظار می‌نشینند و به‌جوانهای خود توصیه می کنند که چه کارهایی باید بکنند. عملیات لازم شروع می‌شود! این عملیات لازم پشت سر هم باید انجام شود و تمام شدنی نیست. باید رفت دکانهای صرافی را پیدا کرد. باید به‌سر وقت دفتری بِرَوی که عهده‌دار حاجیان کشور تو است. مرکزهای بهداری، پیشاهنگی را هم باید یاد بگیری، باید چکهای مسافرتی را به ریال سعودی تبدیل کنی. کار پشت‌سرکار، از اینها همه گذشته باید ورودیهٔ سعودی



یکی از صدها هواپیما که از سراسر جهان و از کشورهای مختلف ، حاجیان را به‌جده‌می‌رساند. از سیمای این حاجیان نور ایمان و در لباس احرام آنان سادگی را می‌توان دید.

گروهی از حاجیان ایرانی با وسایل سفر آنان. نشانه‌ای از نظم و ترتیب و کوشش مداوم.

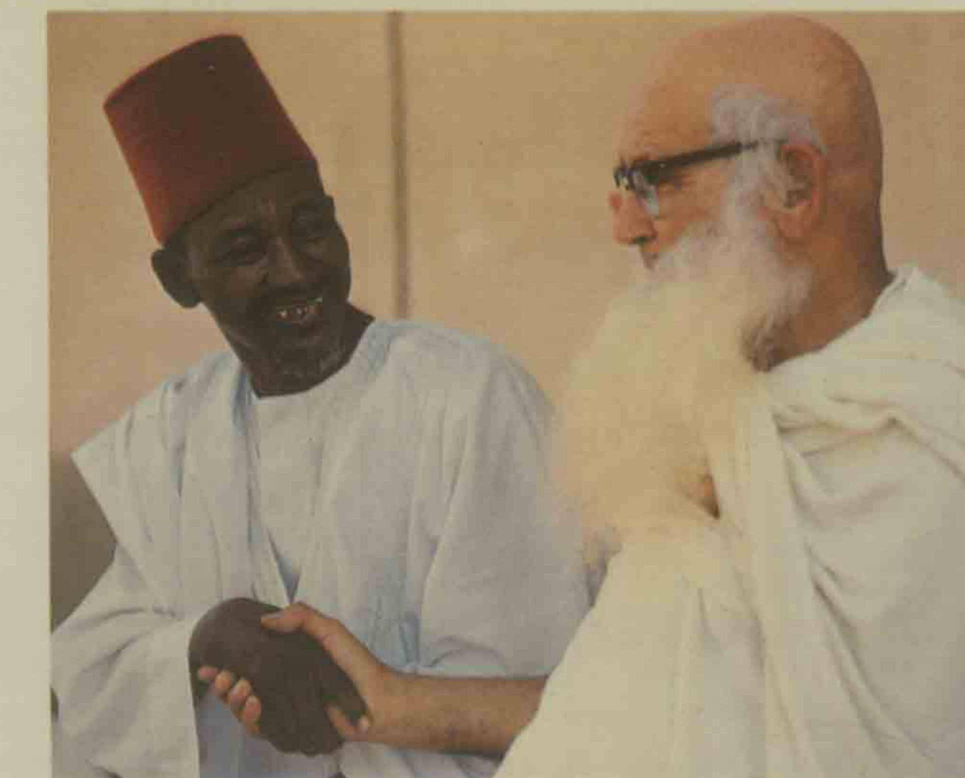
یکی از حاجیان نیجریه عکس و نام و نشان خود را به‌چمدانش چسبانده است تا گم نشود.

زن و مرد از گوشه وکنار جهان به‌جده می آیند تا ساعتهایی را در آنجا بگذرانند.

رنگها گوناگون اما دلها یکی است.

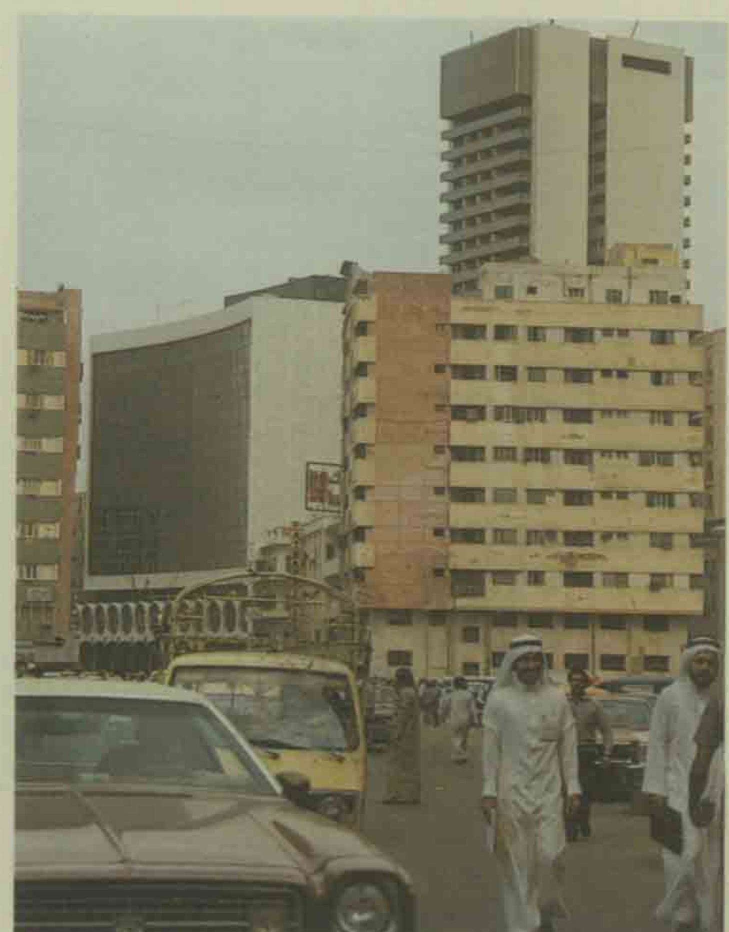
هزارها گذرنامه بر روی هم انباشته شده است. بظاهر در هم بر هم می‌نماید اما کوششی اعجاب‌انگیز نظم را به‌عهده دارد.







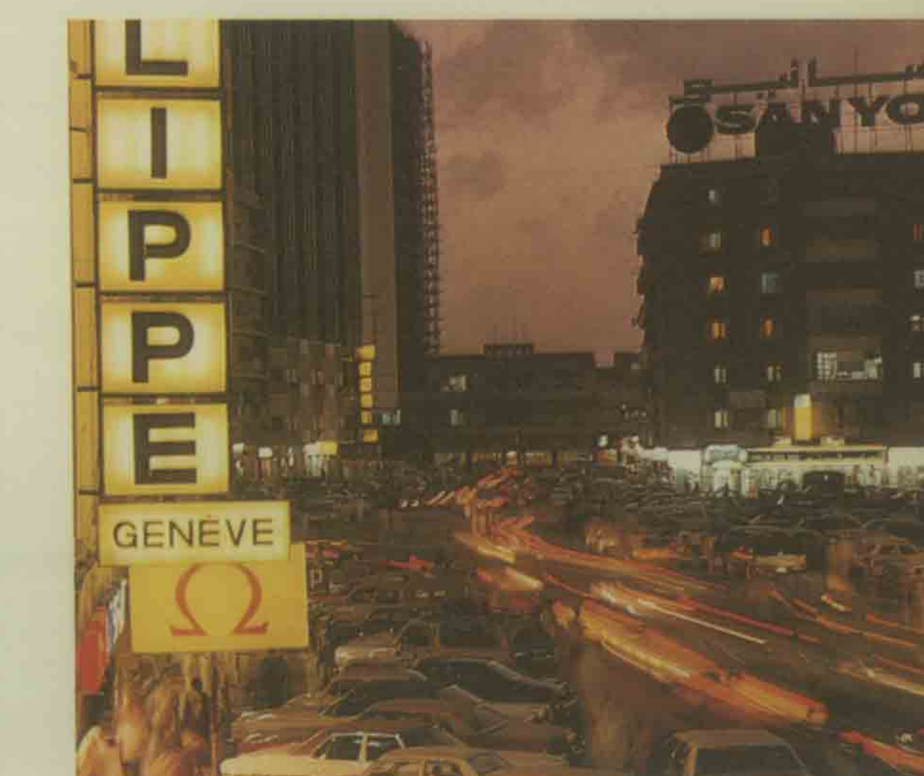




جده در قرن بیستم. خیابانهای بزرگ، از انواع اتومبیلها پر شده، اما درکنار این جنجال کوچه‌های قدیمی شهر همچنان آرامش خود را حفظ کرده است.

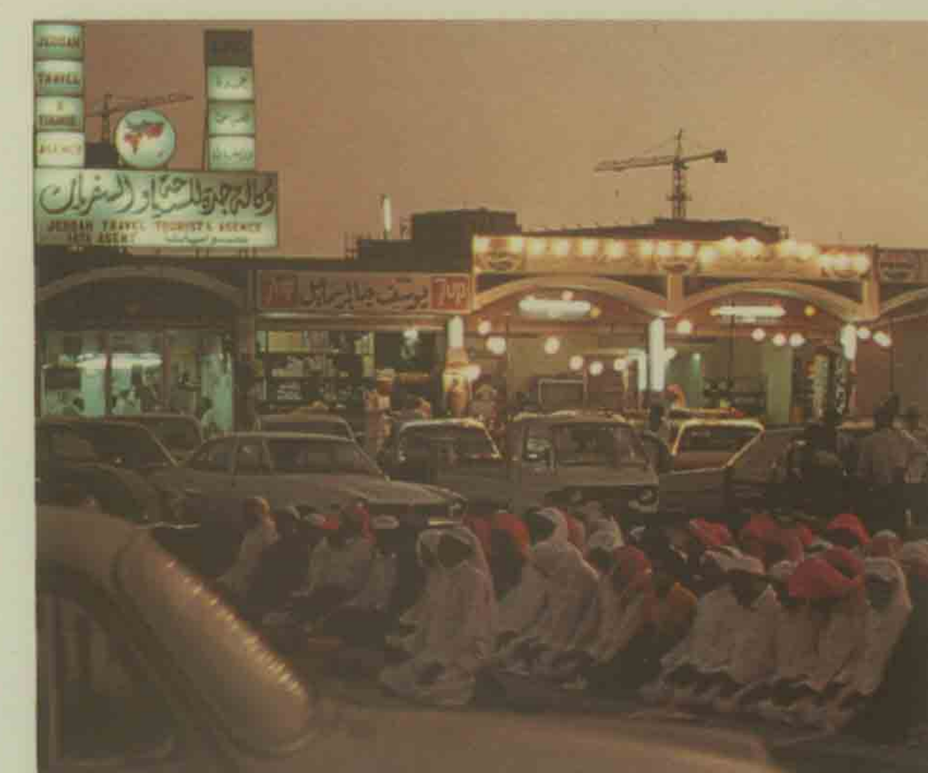


(خاوه – یا اخوه) را پرداخت. ورودیهٔ این سالها یکصد ریال سعودی است (تقریباً دویست ریال به‌پول ایران). این ورودیه هم داستانی دارد. در قدیم یعنی آن سالها که عربستان سعودی یا بهتر بگوییم خادمان حرمین از برکت نفت ثروت امروز را نداشتند، از حاجیان مبلغ قابل توجهی می‌گرفتند که جزء درآمد کشور بود. اما در این سالها هم؟ . .
آنها که زودتر خود را به‌عربستان‌سعودی رسانده باشند، ابتدا به‌مدینه می‌روند، زیارت می‌کنند، سپس برای عمرهٔ تمتع عازم مکه می‌شوند، و در آنجا می‌مانند تا موسم احرام حج برسد. در فاصلهٔ عمرهٔ تمتع و حج تمتع نباید از مکه بیرون رفت. اگر کسی خواست از مکه خارج شود و مثلاً خواست به‌جده برود، باید احرام حج ببندد و با احرام خارج شود. اما کسانی که دیرتر وارد شوند ابتدا عمرهٔ حج می‌کنند، و سپس به‌زیارت مدینه می‌روند. این دسته حاجیان معمولاً از میقاتگاه جُحْفَه و یا از جده محرم می‌شوند.
بدین ترتیب پیوسته نصف زائران در مدینه‌اند، و فشار مردم بر این شهر کمتر از مکه خواهد بود. در مدت چهار یا پنج روز که باید اعمال حج را انجام داد جمعیتی در حدود ۱ر۵۵۷ر۸۲۹ تن در مکه فراهم می‌شود، چه آنها که قبلاً به‌مدینه رفته‌اند، و چه آنانکه بعداً خواهند رفت. در این سال ۳۵۷ر۰۰۰ تن پیش از موسم حج خود را به‌مکه و مدینه رسانده بودند. از مجموع حاجیان ۱ر۳۰۲ر۱۵۹ تن از عربستان‌سعودی و از این عده ۱۲۰ر۱۹۰ تن از مردم مکه بودند، بانگ و فریاد و شور و نشاط و ولوله‌ای که در مدینة‌الحاج و اطراف آن به‌راه افتاده است نشان می‌دهد که روزهای آینده چه خبر است، و رقم جمعیت تا چه اندازه بالا خواهد رفت.
بله! آنچه در مدینة‌الحاج حکومت می‌کند عدد است، عددی که هر ساعت افزایش می‌یابد: صدهزار، پانصدهزار، یک میلیون، یک میلیون‌ونیم و بیشتر و بیشتر.
از این سر و صداها یک چیز دیگر را هم می‌توان فهمید و آن اینکه از هرگوشه لغتی به‌گوش می‌خورد. می‌توان گفت همهٔ لغتهای عالم را با همهٔ لهجه‌های آن می‌توانی بشنوی.
اما چشم هم بی‌نصیب نیست، چون همهٔ نژادها را با رنگهای گوناگونی که دارند خواهی دید، یا اگر دلت خواست اول نژادها را می‌بینی، بعد در لغتها و لهجه‌های آنان دقت می‌کنی، زیرا به‌قدر کافی وقت داری. متأسفانه وقت بسیاری هم داری! آنقدر که می‌توانی سری به‌بازار بزنی، بازاری که مثل بازارهای موسمی دیگر، برای ایام حج دائر شده است. در این بازار آنچه را لازم داری و فراموش کرده‌ای بخری، یا خریده‌ای وگم شده، و یا از بین رفته است، می‌توانی بخری. ساعتهای انتظار پشت سرهم سپری می‌شود، و سرانجام انتظار پایان می‌یابد. پاسبان گمرک با صدها گذرنامه می‌آید، وگذرنامه‌ها را یک‌یک به‌صاحبانش تسلیم می‌کند. حالا نوبت سوار شدن اتومبیل‌هایی است که قبلاً از طرف شرکت آماده شده است. کارها روبه‌راه است، و این نظم و ترتیب نسبی



نمونه‌های گوناگون پیشرفت تمدن جدید همه جا به‌چشم می‌خورد.

در اثر توجهی است که دولت عربستان‌سعودی نسبت به‌آسایش حاجیان دارد. هزینه‌ای که دولت سعودی با طیب خاطر برای رفاه زائران، و یا راه‌سازی و نوسازی و نگاهداری اماکن مقدس می‌پردازد، رقمی قابل‌توجه است. ولی یک نکته همچنان برای ما مبهم ماند، و آن اینکه چگونه دولت سعودی می‌تواند در مدتی کوتاه با چنین مشکلی نسبتاً بزرگ روبه‌رو شود و آن را حل کند! مشکل پاسبان، گمرک، تشریفات گمرکی، بهداری و غیره از دو حال بیرون نیست: یا دولت سعودی به‌قدر کافی کارمند متخصص در استخدام دارد که تمام سال مرتباً حقوق می‌گیرند تا در موسم حج انجام‌وظیفه کنند و یا اینکه در موسم حج دچار کمبود قابل ملاحظه‌ای کارمند شایسته و مجرب خواهد بود.
راستی دل آدم برای نوجوانانی که در این روزها وظائف خود را با جدیت و لبخند انجام می‌دهند، می‌سوزد، گویا اینها را در چنین روزها به‌کار می‌گمارند. مقصودم پیشاهنگانی است که در موسم حج کار پاسبانان و مأموران گمرک را به‌عهده دارند، وکمکهای مؤثری به‌حاجیان می‌کنند. این پیشاهنگان را در مکه می‌بینید که خستگی و بی‌خوابی آنان را از پا درآورده است، خستگی که ناشی از خدمات شبانه روزی است که به‌نوبت عهده‌دار آن می‌شوند و از تحمل انسان خارج است. آنها که با گذرنامهٔ عادی به‌حج آمده‌اند باید انتظار بیشتری بکشند، اما کار مهمانان رسمی زود انجام می‌شود، زیرا تشریفات گمرکی مخصوص ندارند. آنها حق دارند بدون قید و شرط و در هر وقت که خواستند به‌جایی بروند یا در جایی بمانند. وظیفهٔ این دسته سرپرستی حاجیانی است که از کشور وی آمده‌اند. هر یک از این مأموران عالی‌رتبه معرفی‌نامهٔ رسمی از طرف دولت خود همراه دارد که به‌عنوان مسئولان دولت عربستان سعودی نوشته شده است. در قدیم همراه این معرفی‌نامه کیسهٔ هدیه یا تبرع هم فرستاده می‌شد که در اماکن مقدس صرف شود. پیش از عزیمت این عده از مأموران، رئیس مملکت، آنان را با تجلیل تمام می‌پذیرفت، کیسهٔ هدیه‌ای را که باید به‌حرمین تقدیم شود، به آنان تحویل می‌داد. در سالهای پیش یعنی در عهد خلفای عثمانی و حاکمان ترک محملهایی از شام و مصر به‌حجاز فرستاده می‌شد. این محملها کجاوه‌ای بود که آن را زینت می‌کردند. از قرن هفدهم میلادی فرستادن محمل به‌مکه از جانب امیران شام و مصر و ترکیه معمول گردید. در شهرهایی که محمل از آنجا فرستاده می‌شد، و مخصوصاً در مصر، مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می‌دادند. نقاشان و شاعران و نویسندگان آن دوره از شکوه چنان مجلسها الهام گرفته و آثاری ساخته‌اند که برای ما باقی مانده است.
این محملها را به‌همراهی گروهی می‌فرستادند. کسی در محمل سوار نمی‌شد، فقط نشانهٔ جاه و جلال حکومت بود، تا به‌مردم اعلام دارند، حاکمی که آن را فرستاده است شایستهٔ دارا بودن چنان منصبی است.


وقت نماز عشاء است. حاجیان صف بسته‌اند تا نماز خود را به‌جماعت بخوانند.

سالها حکومت مصر به‌همراه محمل پردهٔ کعبه را هم به‌مکه می‌فرستاد، و با اینکه محمل و پرده دو چیز است، بارها مردم این دو را با هم اشتباه گرفته‌اند. چه بساکاروان حج که محمل و پرده همراه خود آورده بود، و یا نه محملی همراه داشت و نه پرده‌ای. این کاروانها از شهرهای مسلمان‌نشین برای زیارت خانهٔ خدا به‌راه می‌افتادند. با این کاروانها مهتری همراه بودکه او را «امیرُالحاج» می‌گفتند. این کاروان به‌همراهی این امیر، حکم شهرک سیاری را داشت. مردم در این کاروان، یا بهتر بگویم در این شهرک برای خود دارای سازمان مخصوص بودند، حاکمی که همان امیر حاج بود، با مأمورانی که در خدمت داشت بر آنها حکومت می‌کرد وکار آنان را سر و سامان می‌داد. این شهرک سیار قافلهٔ حج بود، و حاکم این شهر «امیرالحاج». سفر دور و درازای که در پیش داشتند سفر حجاز بود. سفری به‌معنی حقیقی کلمهٔ سفر. بخاطر اهمیت این سفر است که در قدیم جهانگردان معروف مسلمان، سیاحت خود را از زیارت خانهٔ خدا آغاز می‌کردند. منزلها را یکی پس از دیگری می‌پیمودند. در هر منزلی روزها وگاهی ماهها به‌سر می‌بردند. در مکه و مدینه با مردمی که از جاهای دیگر آمده بودند طرح دوستی می‌افکندند، و رشته برادری اسلامی بین ایشان استوار می‌شد. از مکه و مدینه و حجاز عازم شهرها وکشورهای دیگر می‌شدند، و در نتیجه سفر آنان سالها طول می‌کشید. پس جای تعجب نبودکه وقتی به‌خانه‌های خود برمی‌گشتند از آنها استقبالی شایان و دیداری باشکوه کنند، زیرا توفیق زیارت خانهٔ خدا و شهرهای مقدس نصیب آنان شده بود، به‌علاوه، شهرهای دیگری را هم دیده بودندکه رسیدن بدان شهرها برای همه کس امکان نداشت.

در کشورهای اسلامی پیش از آن که کاروان حج شهر را ترک گوید، سران کشورها از آنان دیدن می‌کنند و آدابی راکه باید در این سفر روحانی رعایت کنند به آنان تذکر می‌دهند و در پایان می‌گویند سلام ما را به کعبه، به آن سرزمین مقدس، به‌جایگاه نزول وحی و به‌روضهٔ رسول اکرم برسانید! ما را فراموش مکنید. پس از نمازها برای ما دعا و برای مردگان ما فاتحه بخوانید!

رئیس دولت من از من درخواست فاتحه کرد. غیر از او دهها و بلکه صدها نفر دیگر هم همین درخواست را کردند. بین این عده دوست، آشنا، و نیزکسانی بودندکه آنها را نمی‌شناختم. حتی کاسبها و بازرگانانی که از آنها خرید می‌کردم همین که می‌دانستند مقدمات سفر حج را آماده می‌کنم، التماس دعا و فاتحه داشتند. مواظب بودند پایان گفتگوی من با آنها این جمله باشد «فاتحه بخوانید! التماس دعا!» اگر همه حوادثی راکه بر من گذشته است فراموش کنم، اگر سفارش آن دوست، آن آشنا، آن بازرگان، آن نخست‌وزیر از خاطرم برود، هرگز فراموش نمیکنم که وقتی اتوبوس ما حرکت کرد تا مرا به‌هواپیما برساند، از دور چهرهٔ مردی را دیدم که تا آن وقت نه من او را می‌شناختم



در قسمتهای تازه‌ساز جده تجارتخانه‌ها و مغازه‌ها زیباترین فرآورده‌ها را در معرض تماشای شما گذاشته‌اند.



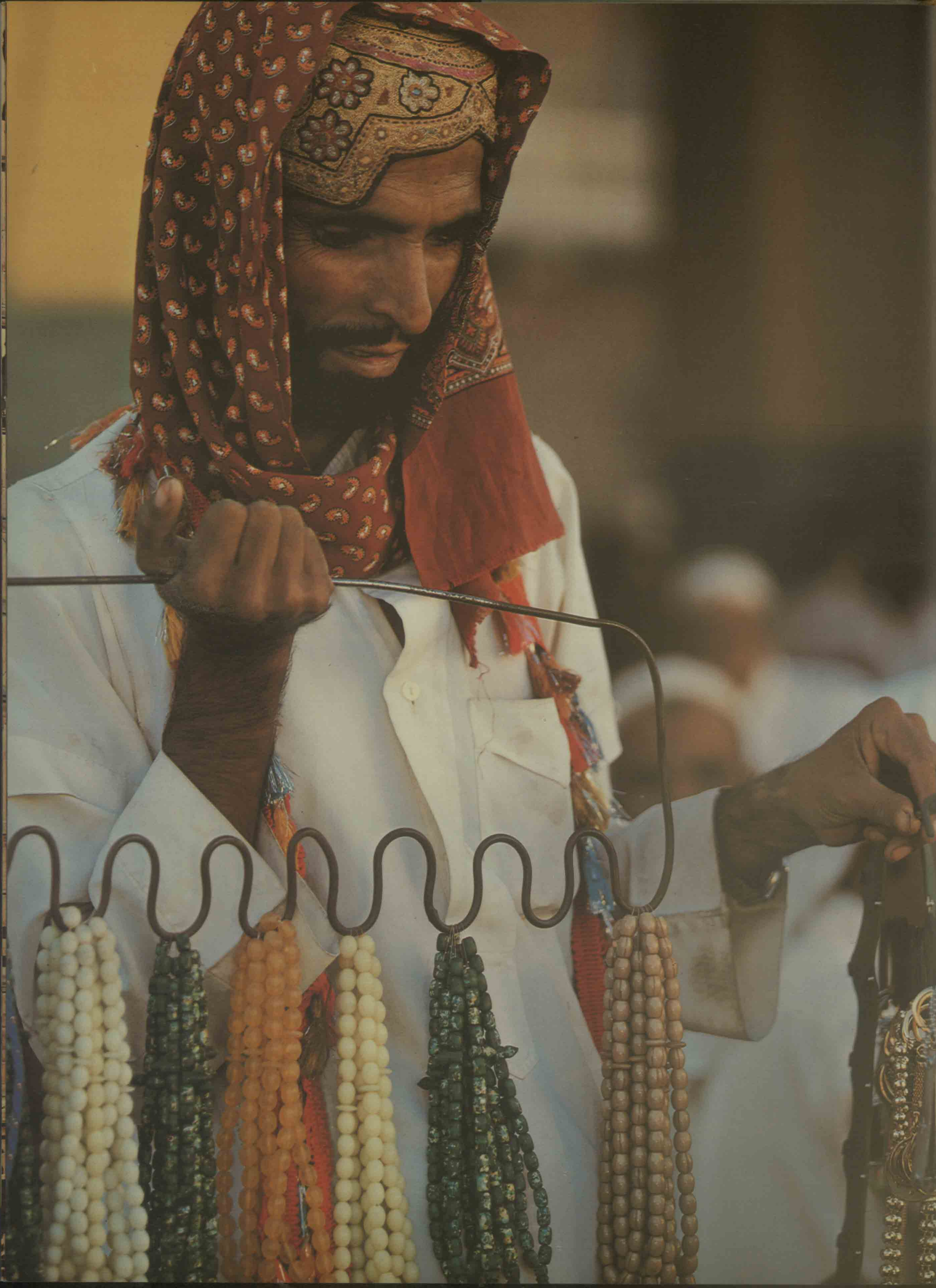
پس از نماز، حاجیان در بازارها گردش می‌کنند تا ره‌آوردی برای دوستان خود تهیه کنند. تسبیح بهترین سوغات این سفر است.



به‌همان نسبت که سال به‌سال شمار حاجیان روبه فزونی است، رنگ و دوخت لباسها هم متنوع می‌شود.

خرید و فروش در انحصار مغازه‌ها نیست، سرگذرها هم مشغول داد و ستد هستند.





نه او مرا می‌شناخت (و اگر امروز بین هزارها نفر او را ببینم می‌شناسم) متوجه شد نمی‌توانم صدای او را بشنوم. دو دست خود را از هم گشود و بالا برد. دانستم التماس دعا دارد، هیچگاه از یادم نرفت که باید برای آن برادر ناآشنای خود دعا کنم. آنچنانکه فراموش نکردم که باید برای همهٔ آنان که از من خواسته‌اند دعا بخوانم و زیارت کنم و البته تعداد آنان کم نبود.

از همان روزها که برای سفر حج آماده می‌شویم مردم دهکدهٔ من جشن می‌گیرند، جشنی ساده، که در عین سادگی شکوهی خاص دارد. ساکنان دهکده از خرد و کلان به‌خانهٔ حاجیان می‌روند. سرودها و ترانه‌هایی را می‌خوانند که مردم از صدها سال پیش در چنین موسمی می‌خوانده‌اند. می‌خوانند تا شوق مردم را به‌خانهٔ خدا بیشتر کنند.

خُنیاگران نغمه‌هایی سر می‌دهند که از آن جمال ملکوتی و جلال روحانی احساس می‌شود. جمالِ و روحانیت سرزمین مقدس حرمین! به‌حاجیان مژده می‌دهند که چه سعادتی در انتظار آنهاست. می‌خوانند تا شوق آنان بیشتر شود، شوق حرکت به‌مکه، شوق دیدار خانهٔ خدا، شوقی که هیچ شوق دیگر به‌پای آن نمی‌رسد، تا چه رسد که با آن برابری کند، یا بدان مقدم باشد. نه شوق دل نهادن به‌دیار، نه شوق دیدار پدر و مادر و زن و فرزند. از اینها دل کندن و از این شوقها گذشتن آسان است، اما چه کسی را دل می‌دهد که لحظه‌ای در دیدار رسول رحمت و در زیارت سرزمین وحی درنگ کند؟ . این شوق چنان سراپای آنان را فرو می‌گیرد که هر چیز را جز یک کلمه فراموش می‌کند: «لَبَّیْکَ. اَللّٰهُمَّ لَبَّیْک» پذیرفتن دعوت حق.

ما از کودکی در دهکدهٔ خود سرودهایی را از بر کرده‌ایم. سرودهایی که به‌مادر می‌گوید: بر فراق فرزند دریغ مخور! اگر حج را به‌آخر رساند و خبر مرگ او را برایت آوردند، بر مرگ او اشک مریز! بر مرگ کسی باید گریست که در راه رفتن به‌عرفات بر فراز کوه‌ها مرده است. (یعنی حج را بپایان نرسانده است)!

جایی که حاجیان در آن احرام می‌بندند میقات نام دارد، که جمع عربیِ آن مَواقیت است. برای هر دسته به‌نسبت موقعیت شهر آنان نسبت به مکهٔ مُعَظَّمه، میقاتگاهی است. کسانی که از یمن و هند می‌آیند در یَلَمْلَم مُحْرِم می‌شوند، و میقات آنان که از مدینه به‌مکه می‌روند مَسجد شَجَره است که مردم محل آن را (بِئْرِ علی) می‌گویند. آنها که از راه عراق می‌آیند در ذَاتِ عِرق محرم می‌شوند، و مردم مصر و مغرب و شام در جُحْفَه یا رابُغ احرام می‌بندند.

و میقاتگاه مردم نجد، قَرْنُ‌الْمَنَازِل است. چنانکه حج، میقات مکانی دارد، میقات زمانی نیز دارد. بر حاجی واجب است از ظهر نهم ذوالحجه تا آغاز شب دهم با لباس احرام در عرفات بسر برد. (صبح روز نهم باید محرم شود تا بتواند اول ظهر خود را به‌عرفات برساند و مستحب است که روز ترویه یعنی روز هشتم محرم شود).



تنها بانکها نیستند که پول شما را به‌پول سعودی تبدیل می‌کنند، صرافهای کنار پیاده‌رو هم آمادهٔ خدمت‌اند.

هر رقم کالا را در هرجا برای فروش به‌شما نشان می‌دهند.



محلهٔ قدیمی جده که در کنار جدهٔ نو وپرجنجال در آرامشی عمیق فرو رفته است.

جای این احرام شهر مکه است و بهتر آنست که در مسجدالحرام و در مقام ابراهیم محرم شود و برای آنان که شانزده فرسنگ یا بیشتر از مکه فاصله دارند، عُمرهٔ تَمَتُّع نیز واجب است که در صورت نبودن عذر باید قبل از حج تمتع انجام شود.

ماههای حج شوال و ذوالقعده و ذوالحجه است، عمرهٔ تمتع را در این ماهها پیش از شروع اعمال حج می‌توان انجام داد. پس حاجی مجموعاً هفتادوسه روز وقت دارد نه بیشتر. اسلام چه در مسألهٔ حج و چه غیر حج، افراطی را که به‌تقوای مسلمان زیان برساند نهی کرده است، زیرا تقوی عبادت است و عبادت احرام.

من در رابُغ (جُحْفَه) محرم شدم. جسم و روح خود را برای خدا محرم ساختم. و پیمانی بزرگ با خدا بستم. پیش از آنکه برای حج حرکت کنم غسل کردم، موی سر را ستردم و ناخنها را گرفتم، زیرا می‌دانستم بعد از بستن احرام این کارها بر من حرام است.

اما روح من نیز باید با خدا پیمانی ببندد «خدا یا برای تو احرام می‌بندم». برای خدا احرام بستم و این احرام را با دو رکعت نماز استوارتر کردم. در رکعت نخستین پس از حمد، سورهٔ کافرون را خواندم. «قُلْ یَا اَیُّهَاالْکَافِرُونَ. لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ وَ لَا اَنَاعَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ. لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ).

از این لحظه بتهای هوی و هوس را خرد می کنم، و دور می‌افکنم. دیگر به‌بت‌پرستان و خدایانشان کوچکترین توجهی ندارم. به‌دعوت آنان گوش نمی‌دهم. به آن کافران که هر لحظه به‌شکلی درمی آیند و می‌خواهند مرا به‌پرستش خدایان خود بخوانند می گویم: بروید! خدایان شما برای شما خوبست. من برای خود خدائی دارم و از پرستش آن دست برنمی‌دارم. در رکعت دوم، سورهٔ اخلاص را خواندم «قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ. اَللّٰهُ الصَّمَدُ. لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ». با خواندن این سوره نیرو می گیرم تا بر شیطان و وسوسه‌های او غلبه کنم.

اکنون چهارده قرن است که این دو سورهٔ کوچک از جانب خدا بر پیغمبر نازل شده است. امروز هم که من آنرا می‌خوانم گوئی زبان حال من است، و دربارهٔ من فرستاده شده. در گذشته هزارها بار آنرا خوانده‌ام ولی آنچه امروز از آن می‌فهمم هرگز نفهمیده بودم. امروز به‌هنگام بستن عهد با خدا، هنگامی که آن پیمان را بر زبان آوردم به‌ارزش انسانی خود چنانکه باید، پی بردم.

همانطورکه بر صندلی هواپیما نشسته بودم نمازم را خواندم. ضرورت، اجازهٔ چنین کاری را می‌دهد و مسافر چنین رخصتی را دارد (در صورتی که یقین داشته باشد هنگام نشستن هواپیما وقت نماز از دست نخواهد رفت). نمازکه تمام شد هواپیما هم به‌فرودگاه جده نزدیک گردید. در فرودگاه سفیر ما وکارمندانش در انتظار بودند. پس از تعارفات رسمی ما را به‌سالنی که برای ما و دیگر حاجیان تدارک شده بود بردند. در اینجا رشتهٔ

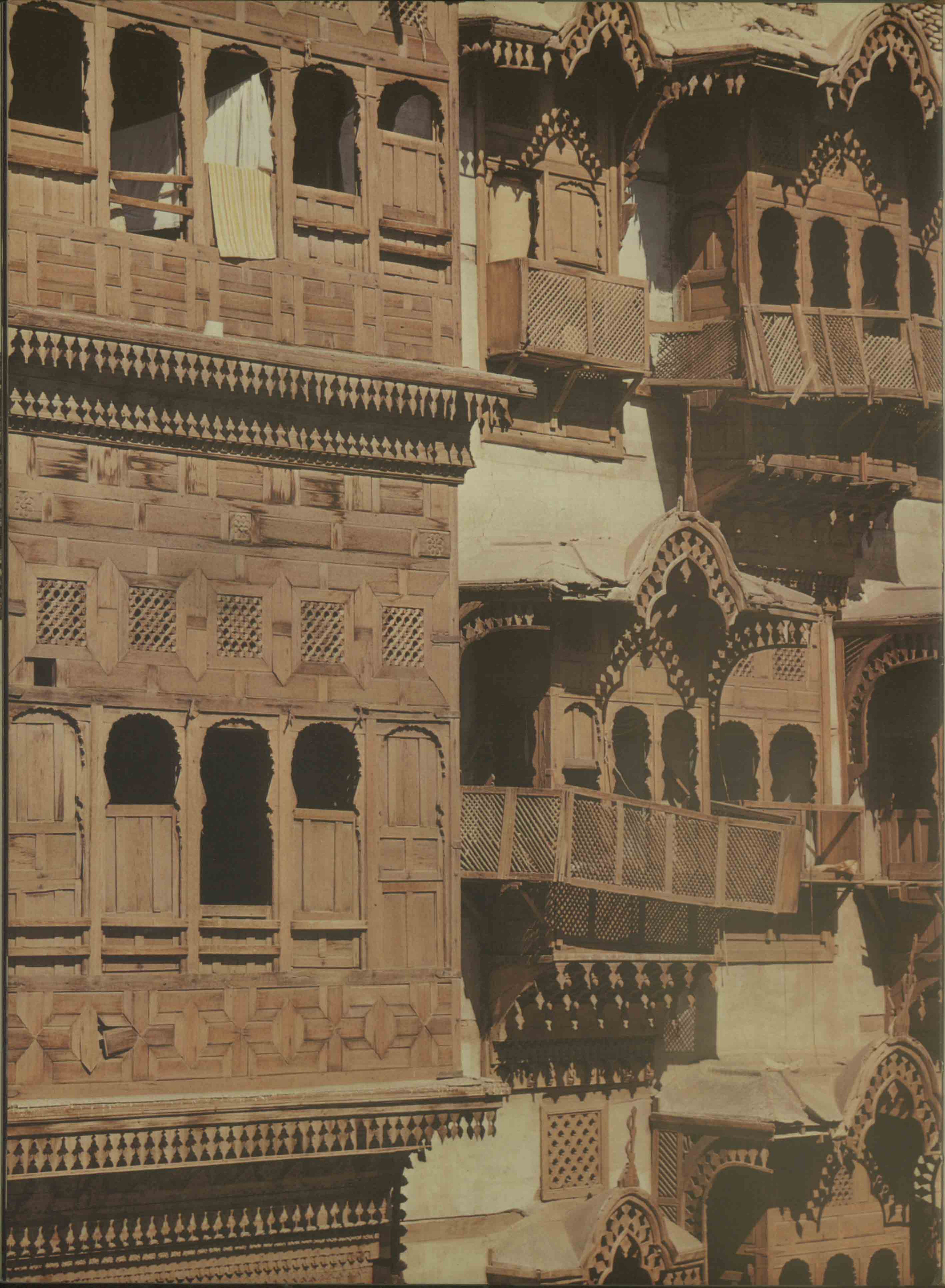


دوستی من و رفیق اندونزیم محکم شد، چرا که او هم مثل من احرام بسته بود، نعلینی مثل نعلین‌های من در پا داشت. مانند من احرام بسته بود اما هنوز نمی‌دانم که او چکاره است. بازرگان است؟ کارمند دولت است؟ فرماندار است؟ برای من چه فرقی می کند؟. چون پیش از آن که یکی از این دسته باشد برادر من است. معلوم می‌شود ـ خدا می‌داند ـ نیت ما هر دو یکی بوده است. چه وقتی به او گفتم من این کارها را کرده‌ام گفت او نیز چنان کرده. او نیز در رکعت اول نماز، سورهٔ کافرون و در رکعت دوم سورهٔ اخلاص را خوانده بود. او نیز آیات احرام، احرامی را که هر دو بسته بودیم در خاطر خود داشت.
اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَفُسُوقَ وَلاَجِدَالَ فِي الْحَجِّ.
نمی‌دانم در این جملهٔ کوتاه چه سری نهفته است؟. نمی‌دانم این سفر چه سفری است؟. همین که بین حاجیان گفتگویی در می گیرد، و یکی تذکر می‌دهد که «لَاجِدَالَ» ستیز مکنید! می دانند مقصود چیست و گفتگو تمام می‌شود.

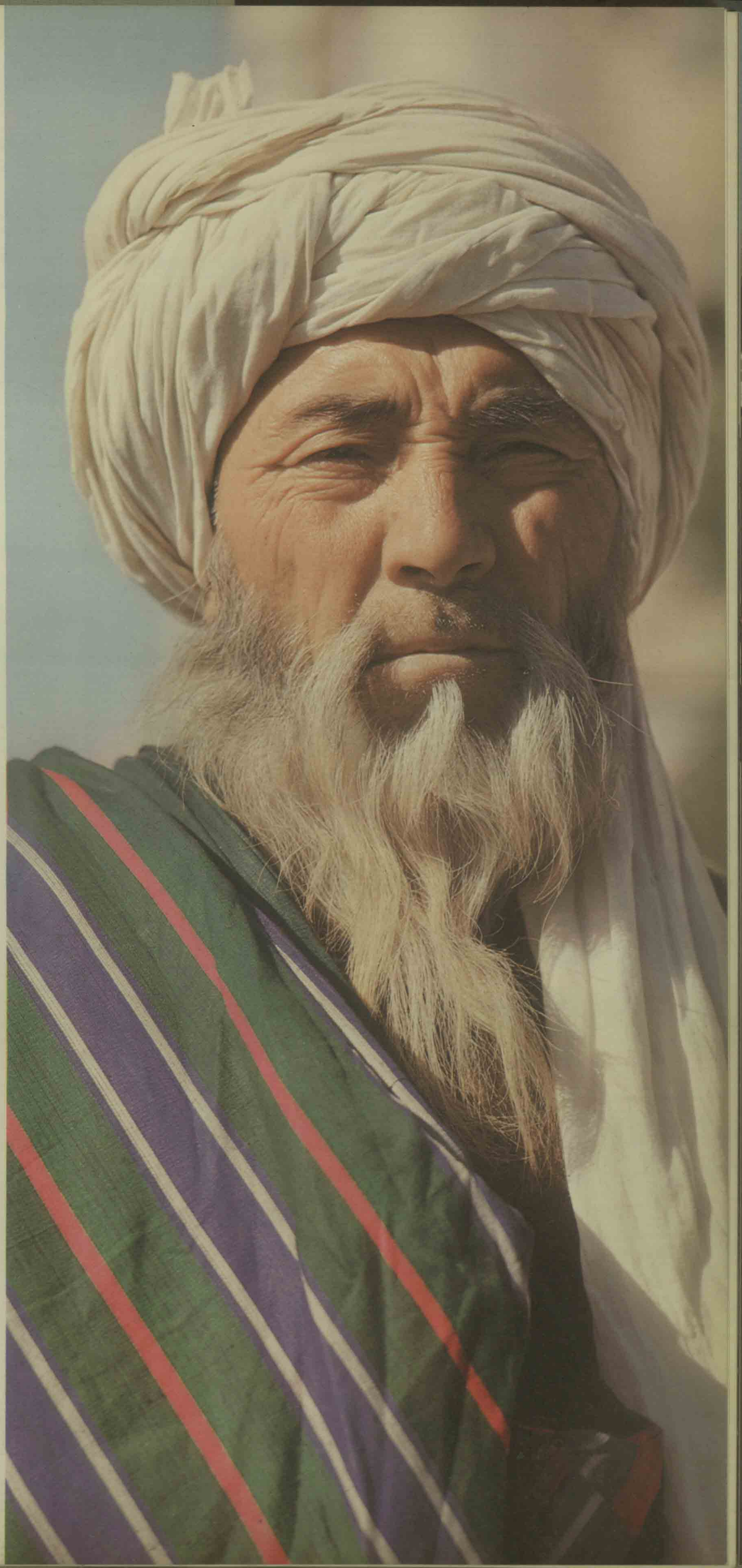
جمعیت مثل سیل خروشان از گوشه و کنار بیرون می‌ریزد، چنانکه نظیر آن در هیچ جا دیده نمی‌شود. اگر این سیل خروشان و این جمعیت انبوه جز در شهرهای مکه و مدینه و صحرای عرفات و دره منی به‌راه بیفتد، اگر این مردمی که هر چند نفر از یک شهر و به یک رنگند و هر دسته به‌زبانی سخن می گویند، جز در چنین موسم با هم حرکت کنند، ازدحامی پدید می‌شود که از مشکلات و دردسر خالی نیست. اما در اینجا هیچ حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد. برخوردها از حدود ارزش و لیاقت انسانی تجاوز نمی کند. همه به‌یکدیگر احترام می گذارند. چه کسی می‌تواند رفتاری جز این داشته باشد؟

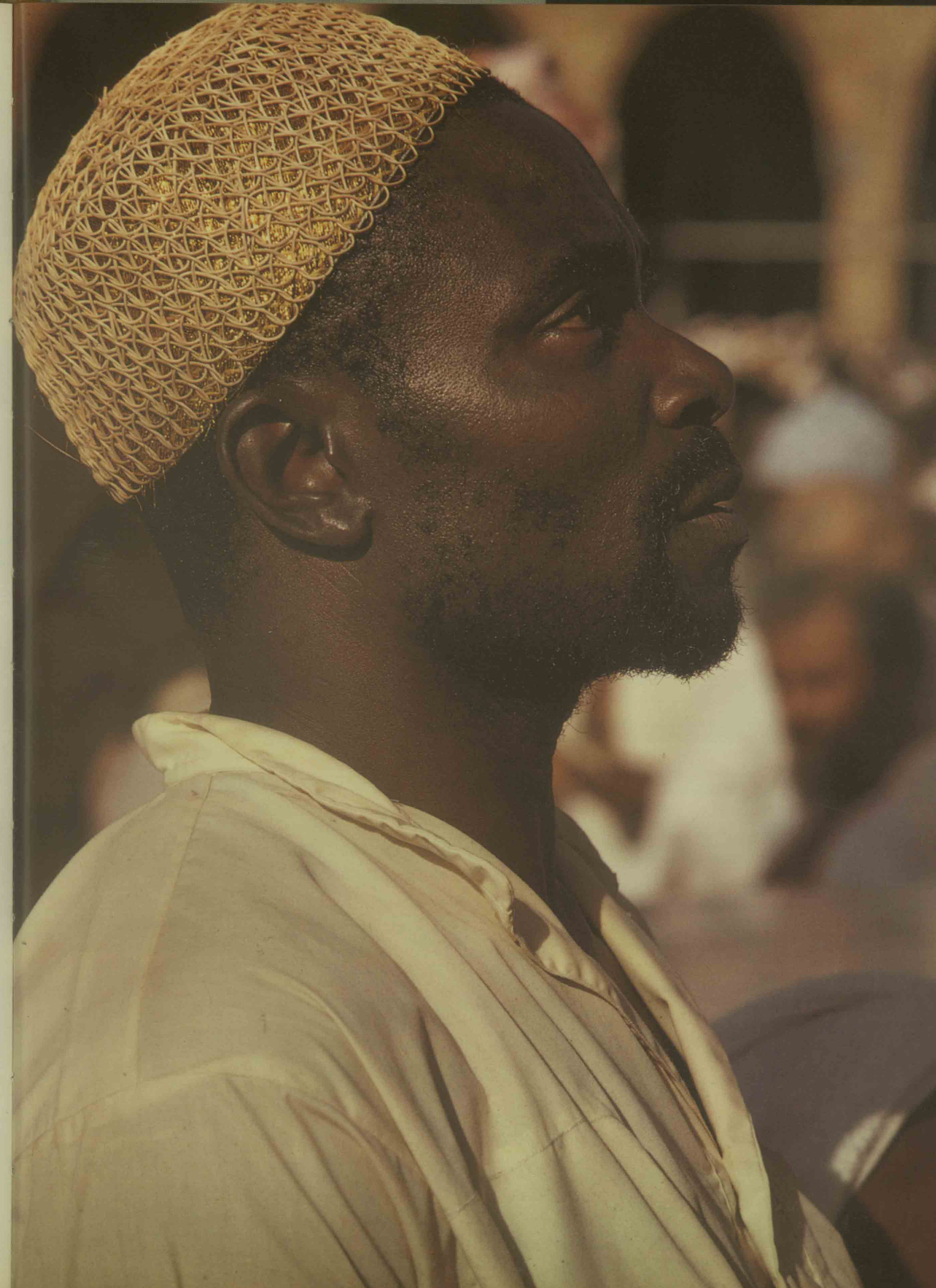
در موسم حج هر کار مخالف با قانون شریعت، کیفری دارد. حاجی خود مُوظَّف است اگر تخلُّفی از او سر زد کیفر ببیند، یا به‌اصطلاح فُقَها کَفَّاره بدهد. این کفاره‌ها به‌نسبت اهمیت کار حرامی است که مرتکب شده است فرق می کند، از کشتن شتر که کفارهٔ نزدیکی با زن است، تا دادن یک مشت گندم به‌فقیر برای افکندن دانه‌ای مو از سر یا صورت. چه کسی جرأت دارد از مقررات و مناسک حج تخلف کند؟ یا گردِ دَغَل و نیرنگ بگردد و خود را از فضیلت حَجّ مَقبول محروم سازد؟. رسول (ص) فرمود «حج مقبول را پاداشی جز بهشت نیست».

سایه‌ها و روشنیها در جدهٔ کهنه. کوچه‌هایی که مردم به‌هنگام گرما به آنجا پناه می‌برند تا در سایهٔ آن نفسی آسوده بکشند.



یک حاجی آسیایی که کارهای دست‌باف افغانستان را برای فروش آورده است.
هنر اسلامی را حتّی از درها و پنجره‌ها هم می‌توان دید.







جز خدا هر چیزی باطل است.

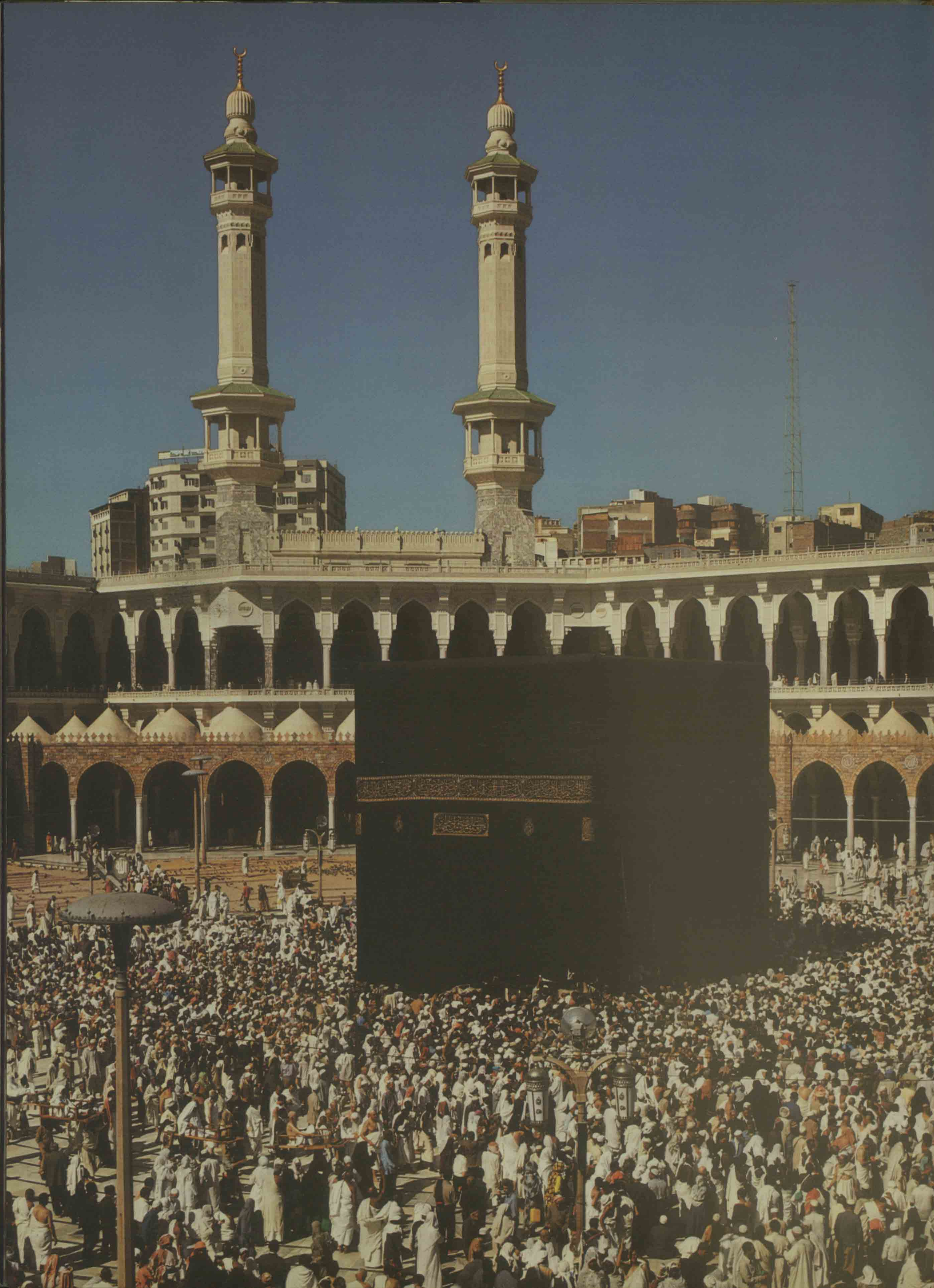
حرکت از جده به‌مکه. آغاز سفر به‌سرزمینهای مقدس.

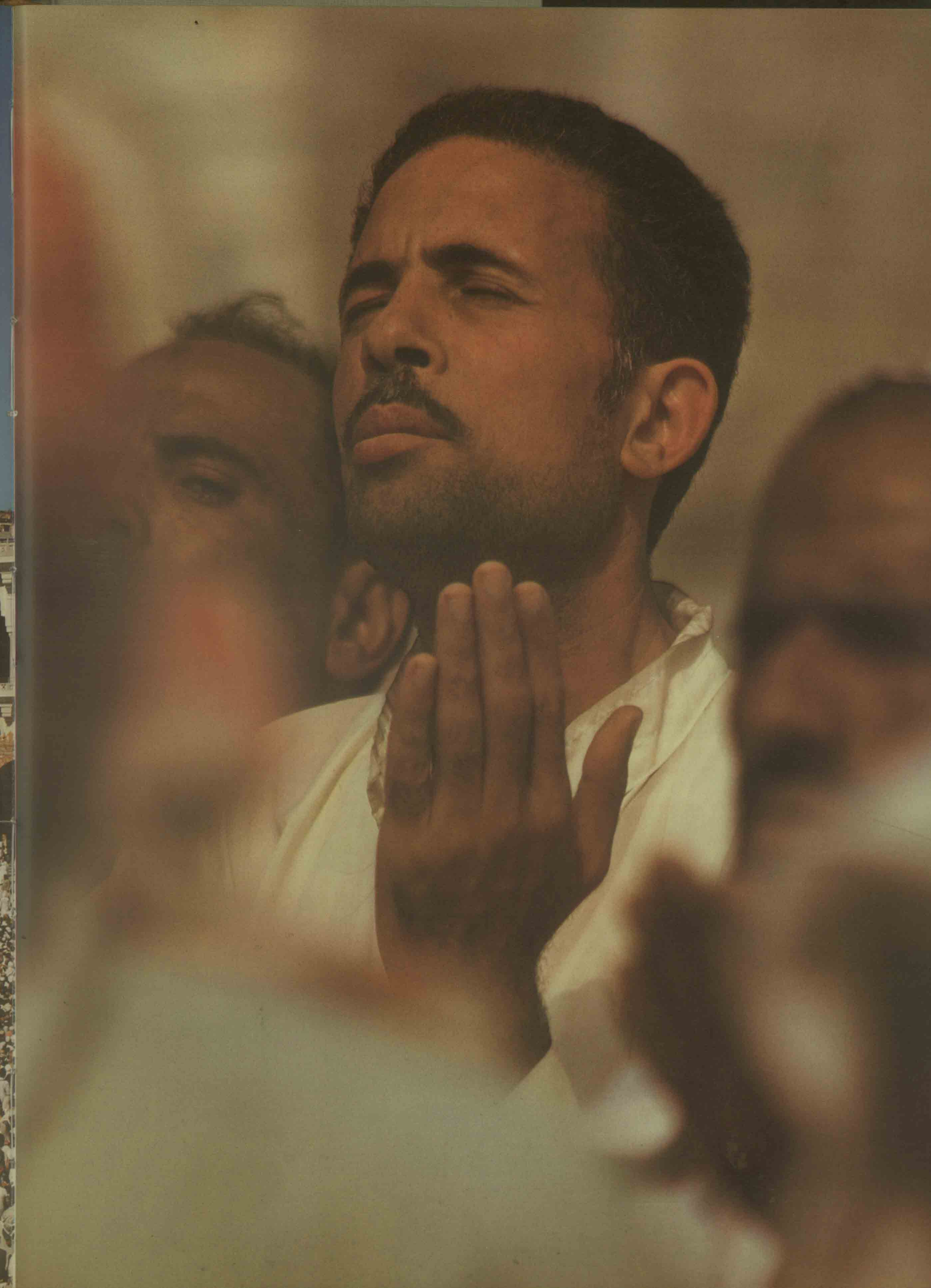
إن أول بيت وضع للناس للذي
ببكة مباركا وهدى للعالمين


قرآن كريم

مكة











آرزومنـــد کعبه را شرطست   که تحمل کند نشیب و فراز

به کمتر حاجی برخوردم که پیش از انجام اعمال حج و زیارت مدینه، برای دیدن بندر جده رفته باشد. هم آنها و هم من در راه بازگشت از مدینه این شهر را دیدیم. جده شهری آراسته و پر تحرک است، مثل تازه‌ترین شهرهای تجارتی دیگر، و از این نظر به اُوجِ تمدنی که لازم دارد رسیده است. در آنجا مردم چنان از سروکول هم بالا می‌روند و به هم تنه می‌زنند که خاطرهٔ بازارهای قرون وسطی در ذهن بیننده زنده می‌شود. اما من و دوستانم که برای حج آمده‌ایم، نمی‌خواستیم لحظه‌ای رفع خستگی کنیم، یا اصلاً احساس خستگی نمی کردیم. دل حاجی مثل عقربهٔ مغناطیسی برابر قطب است که هر چه به‌قطب نزدیک‌تر شود، قابلیت مجذوب شدنش افزایش می‌یابد و لرزش آن بیشتر می گردد.

روزی دربارهٔ این احساس با خویشاوندان خودگفتگو می کردم. زن پسرعموی من که شوهرش مهندسی جوان است گفت: یک هفته پیش از آن که پسرعمویت به‌مکه برود، واقعهٔ ناگواری برای خانواده اتفاق افتاد. من او را خبر کردم. می‌دانی او چون مهندس است هر حادثه‌ای را با دید علمی و واقع‌بینی خاص تجزیه و تحلیل می کند، ولی این بار جوابی که به‌من داد – یا بهتر بگویم خیال می کرد جواب مرا می‌دهد – این بود که گفت: «خدا قسمت کند تا نماز جمعه را در حرم پیغمبر بخوانیم.»

بله. پسرعمویم شوق دیدار مدینه را داشت، و من شوق زیارت مکه را، چون او جزء حاجیانی بود که اول به‌مدینه و سپس به‌مکه می‌رفتند. اما من که دو هفته پس از او به حجاز رسیدم، قصد داشتم نخست حج واجب را ادا کنم. چنانکه گفتم منتظر ماندیم تا چمدانهای ما را در اتوبوسها گذاشتند. چه کنیم؟ چه نکنیم؟ مشورت ما زیاد طول نکشید، و از اینکه دیدیم همه یک چیز را می‌خواهیم تعجب کردیم. راننده! به‌سوی مکه! . بابت هر مسافر یک ریال به تو می‌دهیم. راننده لبخندی زد و پرسید: چند نفرید؟ چهل نفر . اما من شصت ریال به‌تو می‌دهم برای هر نفر پانزده ریال (تقریباً سی‌تومان) لبخند دیگری از روی رضایت زد. من هم از خوشحالی او خوشحال شدم. بله از آداب حج این است که باید به‌مُکاری احسان کرد، به‌حرفهای اوگوش داد، به‌روی راهنما خندید، با او جروبحث نکرد، اگر خطایی کرد، بخشید، اگر کاری انجام داد تشکر نمود. و در هر حال باید با او مساعدت کرد. بدیهی است هر انسانی باید اینجا آداب را رعایت کند، و اگر فقها آن را در کتابهای مناسک می‌نویسند، برای این است که مبادا حاجیان فراموش کنند و خدای نخواسته زحماتی را که در این سفر می کشند بهدر برود. مبادا فراموش کنند هر قدم این سفر عبادتی است و به‌خاطر جَرّ و بحث با مُکاری عبادت خود را ضایع کنند.

مُکاریهای قدیم در عصر ما – قرن چهاردهم هجری – همین راننده‌ها هستند که هزارها





صدها سال است که آتش شوق زیارت خانهٔ خدا در دل مرد و زن ایرانی شعله‌ور است. چه سعادت بزرگی!

نظم و ترتیب حاجیان ایرانی زبانزد همه زائران خانه خدا است.

چه قدر حاجیان در آتش شوق سوخته‌اند تا در اینجا مقابل در خانهٔ کعبه بایستند!



مقام ابراهیم علیه‌السلام در مقابل خانهٔ کعبه.
حاجیان بعد از طواف باید دو رکعت نماز در اینجا بخوانند.



اتومبیل بزرگ و کوچک ساخت کارخانه‌های متعدد جهان را در موسم حج، شب و روز در سرزمین حجاز از این سو به آن سو می‌رانند. در آداب زیارت توصیه شده است که در سفر باید با همراهان مساعدت کرد. ولی من دیدم بهترین همکاری با این مردم این است که به‌هیچ‌وجه مزاحم آنها نشوم، تا مشکلی بر مشکلاتشان افزوده نگردد. زیرا می‌دیدم اینها از شِدَّتِ خستگی به‌ستوه آمده‌اند.

یکی از آنها می‌گفت: «به‌خدا چنان شده‌که نمی‌توانم نمازهای واجب را در وقت بخوانم!.» نمی‌دانم شما این نکته را دانسته‌اید یا نه، که نماز واجب را نخواندن در نظر مردم مکه و مدینه چه گناه بزرگی است؟

حالا در راه مکّه هستم «لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ» این جمله را همیشه می‌گوییم، تا به‌خاطر داشته باشیم که کجا می‌رویم و چه باید بکنیم. در بین راه، اتوبوس ایستاد. هنوز شب است. گذرنامه‌های ما را گرفتند و به‌مأمورانی که در حدود حرم پاس می‌دهند، دادند. ما اکنون نزدیک حرم هستیم. از اینجا به‌بعد جز مسلمان کسی نمی‌تواند برود. می‌خواستند ببینند ویزای حج داریم یا نه. این ویزا فقط مخصوص مسلمانان است. کنسولگریهای عربستان‌سعودی به‌غیر مسلمان ویزای حج و اجازهٔ ورود به‌مکه و مدینه نمی‌دهند. چند کیلومتری که رفتیم یکی گفت: «ساختمانهای مکه پیداست». دانستم و همه دانستیم که از اینجا به‌بعد چه باید بکنیم. آنها که پیشتر هم به‌حج رفته بودند، و آنها که دعاهای مُسْتَحَب را در حفظ داشتند شروع به‌خواندن کردند. ما هم با آنها خواندیم:

«اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتٰابِکَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ وَ اَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فجٍّ عَمِیقٍ. اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَرْجُوا اَنْ اَکُونَ مِمَّنْ اَجَابَ دَعْوَتَکَ وَ مُنْجِئْتُ مِنْ شِقَّةٍ بَعِیدَةٍ وَ فَجٍّ عَمِیقٍ. سَامِعاً لِنِدَائِکَ وَ مُسْتَجِیباً لَکَ مُطِیعاً لِاَمْرِکَ وَ کُلُّ ذَلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَ اِحْسَانِکَ اِلَیَّ. فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَاوَفَّقْتَنی لَهُ أَبْتَغِی بِذَلِکَ الزُّلْفَةَ عِنْدَکَ وَ الْقُرْبَةَ اِلَیْکَ وَ الْمَنْزِلَةَ لَدَیْکَ وَ الْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبی وَالتَّوْبَةَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ حَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النَّارِ وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وِ عِقَابِکَ بِرحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.

در اینجا من هم از آنچه حاجیان دیگر می‌ترسند، می‌ترسم. مبادا مالم یا اندکی از مالم، حرام باشد و حجّم باطل شود. بله، برای همین است که هر حاجی پیش از رفتن به‌سفر حج می‌کوشد تا بدهی را که بر گردن دارد بپردازد، و مال خود را پاکیزه کند.

هزینهٔ لازم برای زن و بچهٔ خود بگذارد تا در نبودن او آسوده خاطر باشند، تا چه رسد که خدای نخواسته در مکه مال حرامی به‌دست بیاورد.

حالا که وارد حرم اَمن خدا می‌شویم، باید در عظمت این مکان که بانگ توحید از آنجا برخاست بیندیشیم، و خدای را برای توفیقی بزرگ که نصیب ما کرده است سپاس

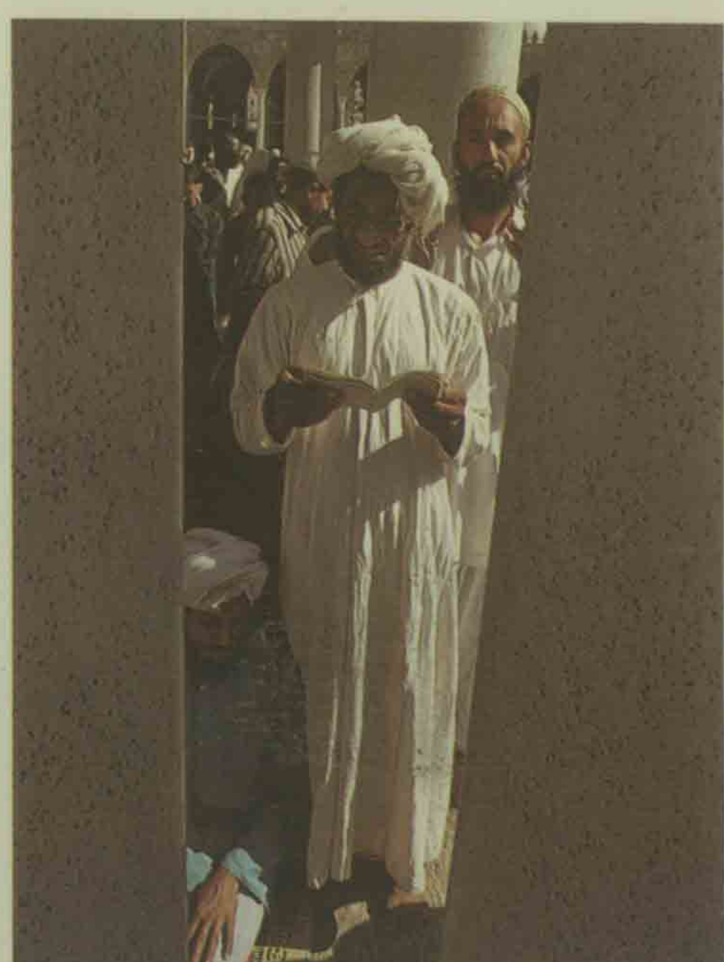


اینجا کارگاه قلاب دوزی است. این هنرمندان طی یک سال هنر نمایی آیات قرآن کریم را بر پرده‌ای که خانهٔ کعبه را می‌پوشاند نقش می‌کنند.

صفحه ۸۲ ـ ۸۳ نمونه‌ای از هنر قلابدوزی.







هر کس به‌زبانی سخن از وصف تو گوید.





بگوییم. و از گناهانی که مرتکب شده‌ایم پوزش بخواهیم. و بگوییم پروردگارا، این حرم اَمن تو و من بندهٔ گناهکار توام. بندهٔ درمانده تاب عذاب تو را ندارد. از تو خدای بزرگ می‌خواهد گناهان او را ببخشی و از آتش خشم خود برهانی. خدایا :

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم — از بد حادثه اینجا به‌پناه آمده‌ایم
لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟ — که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار! — که به دیوان‌عمل نامه سیاه آمده‌ایم

گاهگاهی به‌خود جرأت می‌دادم، و از پشت شیشهٔ اتوبوس به دَرّه‌ها و کوههای این سرزمین مقدس نگاه می‌کردم. فروتنی می‌نمودم، بر خود می‌لرزیدم، درود می‌فرستادم. حالا شبحهایی را پوشیده در سپیدی می‌بینم، صدای آنان را هم می‌شنوم. اما درست نمی‌دانم چه می‌گویند. برای چند لحظه گمان کردم دسته‌ای از صوفیان پشمینه‌پوش‌اند که برای ریاضت بیرون آمده‌اند، ولی از کجا آمده‌اند؟ و کجا می‌روند؟ نه اینجا جای ریاضت است، نه حالا وقت ریاضت کشیدن. به‌ساده‌لوحی خود می‌خندم. فراموش کرده‌ام که اینها هم مثل من لباس إحرام پوشیده‌اند، و آنچه می‌گویند همان دعاهایی است که من و دیگران می‌خوانیم. پس همه در یک راه هستیم.

در خودم نوعی چالاکی و سبکی احساس می‌کنم که انسان در ساعتهای آخر شب فاقد چنین نشاطی است. از روزی که وارد این سرزمینهای مقدس شده‌ام حساب شب و روز از دستم رفته است. با زمانی خو گرفته‌ام که با ابدیت پیوستگی دارد.

همینکه حاجی به‌مکه رسید باید وضو بگیرد یا غسل کند. با إحرام پاک به مسجدُالْحَرام برود. هفت بار گرد خانهٔ کعبه بگردد و طواف را از مُحاذاتِ حَجَرُالْأَسْوَد شروع کند. و مستحب است که در حال طواف پای برهنه باشد. گامها را شمرده بردارد. سخن بیهوده نگوید. اگر بتواند – بی آنکه آزارش به کسی برسد – در هر دور، دست به حجرالاسود بمالد و زبانش به‌ذکر خدا گویا باشد.

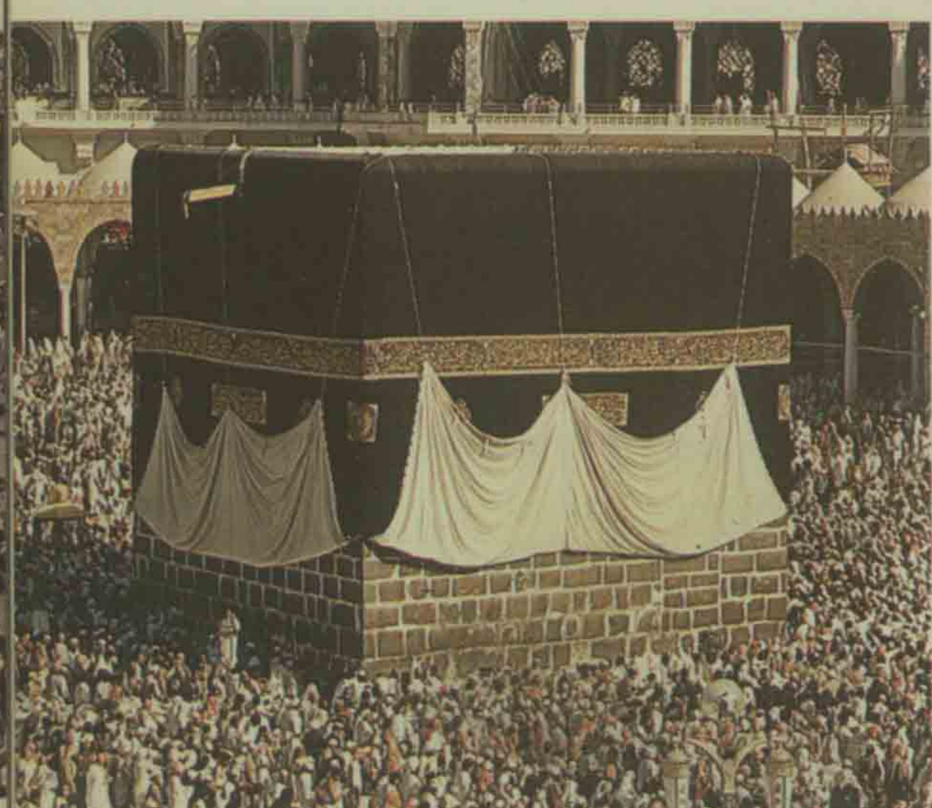
چمدانهای خود را در اتاق مهمانخانه‌ای که برای گروه ما تهیه کرده بودند گذاشتیم. هر چهار نفر از ما یک اتاق داشتند. اتاقها را اشغال کرده و نکرده، خود را در آخرین پلهٔ ساختمان و منتظر رسیدن به مسجد دیدیم. و از اینکه می‌دیدم هر یک از ما به‌اندازهٔ دیگران شوق رسیدن به‌مسجدالحرام را دارد تعجب کردیم. در اینجا باید یادآوری کنم که لطف خدا شامل حال کاروان ما شد، چون دو روحانی همراه داشتیم که علاوه بر دانستن مناسک، بارها به‌حج مشرف شده بودند. توفیقی بود تا به‌راهنمایی آنان طواف خود را درست انجام بدهیم. چند قدم نرفته بودم که بانگ أذان نماز صبح بلند شد: «اَللّٰهُ اَکْبَرُ. اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ. اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ.» نخستین بار نبود که این نغمهٔ آسمانی را می‌شنیدم، اما هیچگاه تصور نمی‌کردم صفا و طَراوت آن تا این درجه عقل و روح



پردهٔ کعبه که بر دوش گروهی حمل می‌شود تا آن را برای یک سال بر خانهٔ مبارکه بپوشانند.

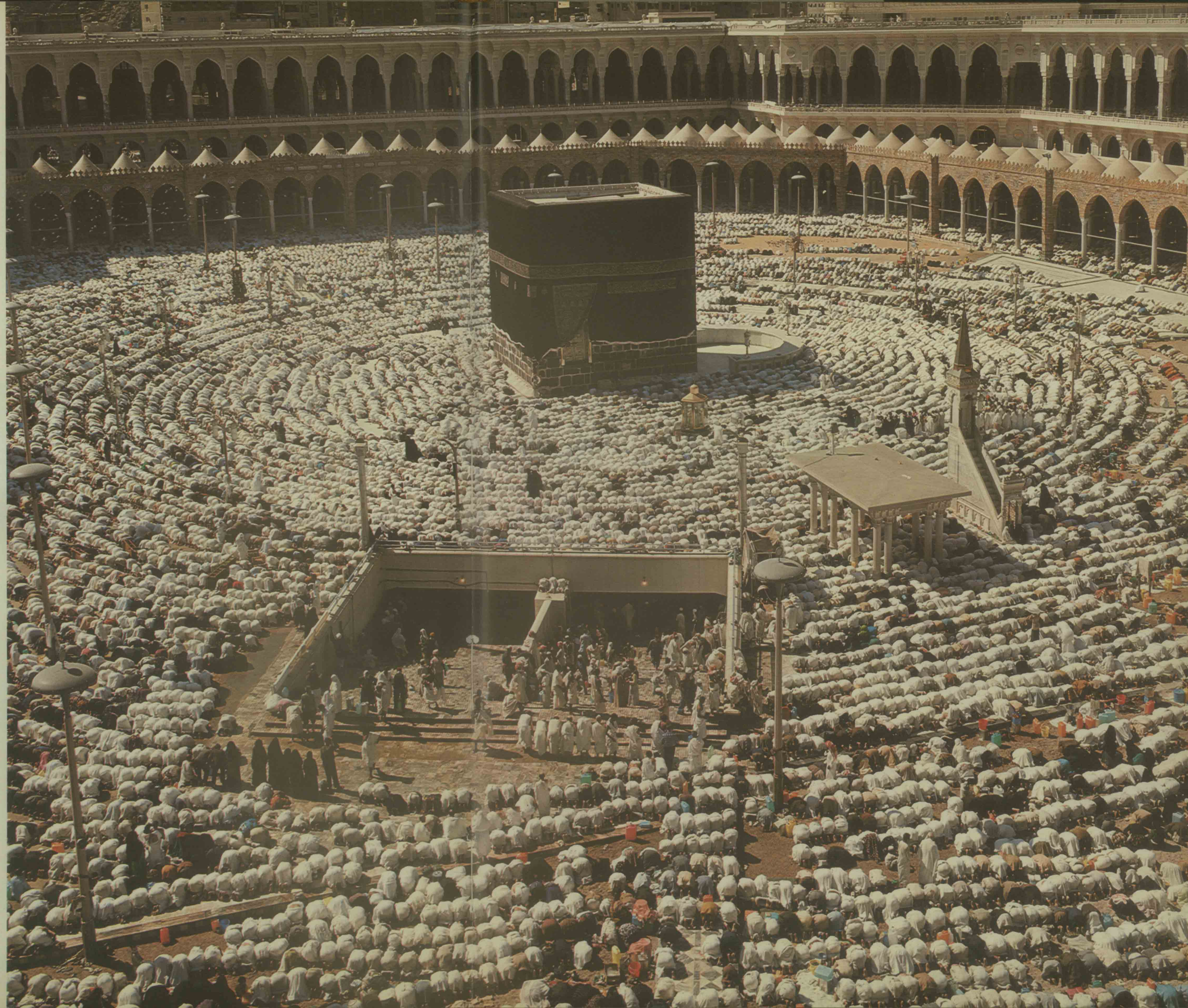
چقدر این حاجی خوشبخت است که توانسته خود را به حجرالاسود برساند و آن را ببوسد. اما دیگران فقط دستی بر آن می‌کشند یا از دور اشاره‌ای می‌کنند.

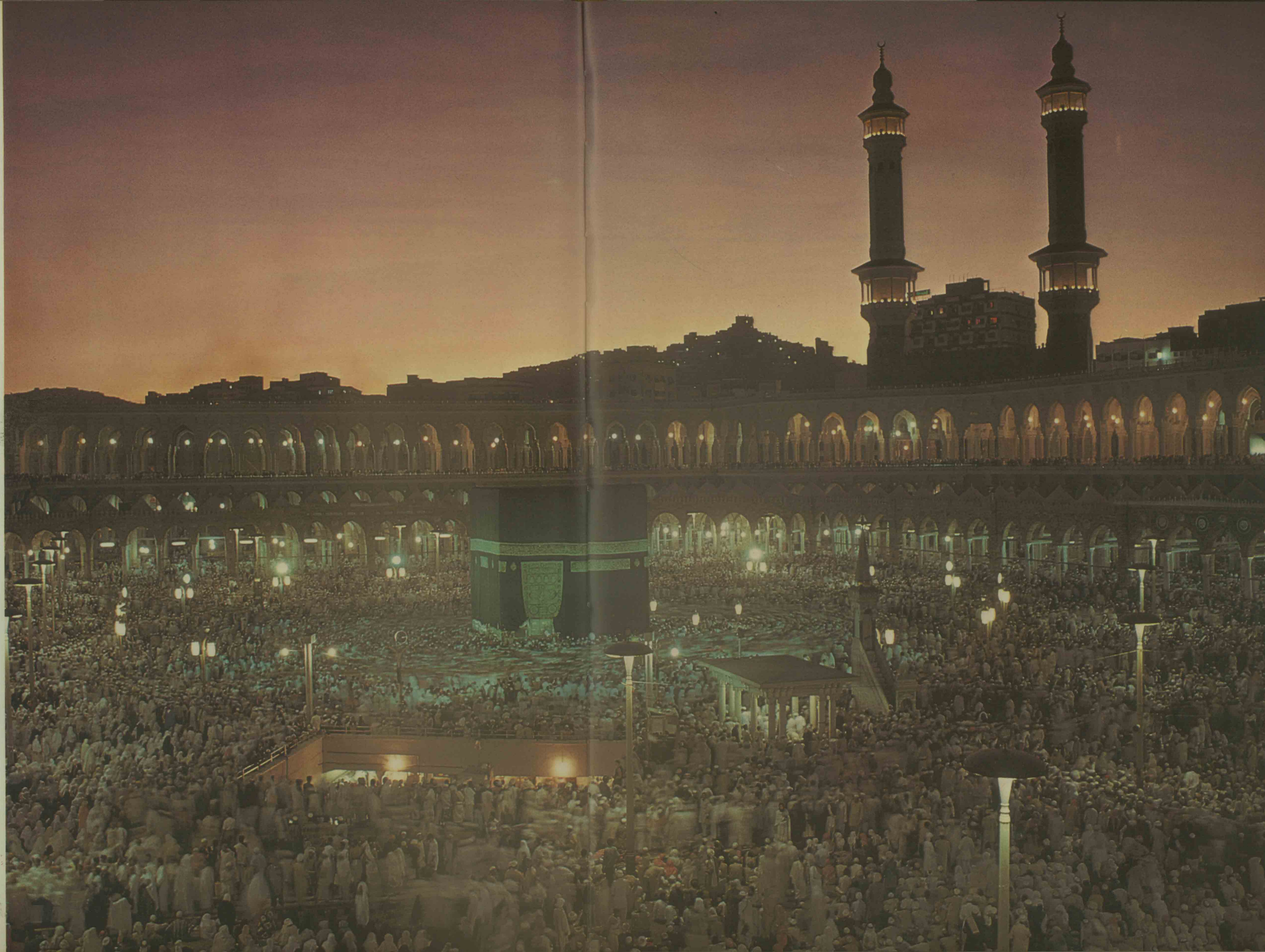
صفحه ۸۸ – ۸۹ طواف گرد خانهٔ کعبه رکنی از ارکان حج و در غیر ایام حج مستحب است.

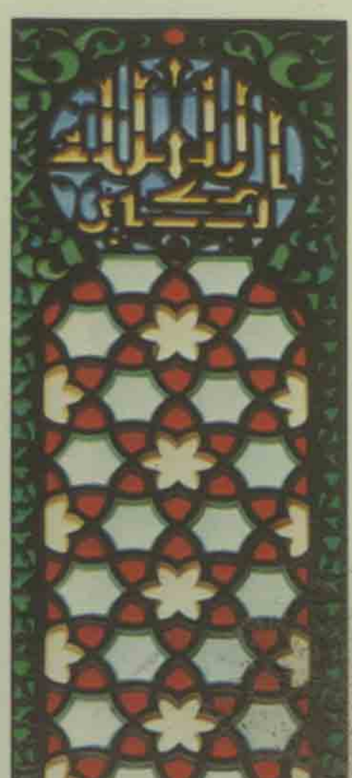


منظره‌ای از داخل مسجدالحرام که مقام ابراهیم در آن به‌خوبی دیده می‌شود.

همه یک دل و یک زبان گرداگرد خانهٔ خدا نام خدا را بر زبان دارند:
لَبَّیکَ اَللّهُمَ لَبَّیکَ .















مرا صیقل دهد. آیا أذان‌گوهای مکه با آواز دلنشین خود چنین اثری را پدید می آورند؟ یا سرزمین مکه است که چنین معجزه‌ای دارد؟ . نمی‌توانم پاسخی بگویم. ولی از آن تاریخ تا به‌حال که سیزده ماه می گذرد، هنوز هم آن آواز در گوشم طنین‌انداز است، و مرا مست و بیخود می‌سازد، و باز همان کلماتی را که هوای لطیفِ همچون حریر آسمان مکه را می‌شکافت می‌شنوم:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر　　　یادگاری که در این گنبد دَوّار بماند

حالا صدها و بلکه هزارها شَبَح از هر گوشه‌ای پیدا می‌شود. بین این أشباح، شبح دوستان و شبح خودم نیز هست. به‌تدریج عادت کرده‌ام که خود را نیز شبحی ببینم.

به‌سرِ پیچی رسیده‌ایم، به‌مدخل کوچه‌ای که سربالاست. به‌بالا نگاه کردم یکی از مناره‌های حرم در نهایت شکوه و عظمت مقابلم خودنمایی می کرد. بیش از دویست‌یا سیصد متر با مسجد فاصله نداریم، اما این مسافت را چگونه طی کنم؟ یکباره متوجه شدم همه چیز پیرامون من متوقف شده است. ابتدا گمان‌کردم همهٔ این اتومبیلهای سواری و باری و گاری از سر شب تا حالا سر جای خود ایستاده است. ولی فوراً دانستم که اشتباه کرده‌ام. آنها همین حالا ایستادند. ایستاده‌اند تا مسافران خود را پیاده کنند، و ایستادن آنها راه را بر پیادگان بسته است. پیاده‌ها هم ایستاده‌اند یا به‌کندی حرکت می کنند. حالا می‌فهمم مطلب از چه قرار است. حرم گنجایش سیصدهزار نفر را دارد و اکنون که وقت نماز است پر شده، اما ده‌هاهزار نفر به‌فاصلهٔ صدها متر از مسجد برای نماز صف بسته‌اند و برای همین است که نمی‌شود حرکت کرد.

این مردم می‌خواهند به امامی که او را نمی‌بینند، ولی از برکت بلندگوها که همه جا در دسترس است آواز او را می‌شنوند، اقتدا کنند.

صف جماعت چنان بسته شده که جای خالی پیدا نمی‌شود. برادری که در حال نماز بود با انگشت سَبّابَهٔ خود به‌زمین أشاره کرد. تکه پارچه‌ای را زیر پا انداخته بود و بر آن نماز می‌خواند. دانستم می‌خواهد مرا در ایستادن روی آن سَجّاده شریک کند. از آن روز به‌بعد تصمیم گرفتم که اگر بخواهم نماز بخوانم و پیشانی و سر زانوی من آزاری نبیند، بایدسجادهٔ کوچکم‌راهمراه‌داشته‌باشم. همچنین از آن ساعت به‌بعد احساسی به‌من دست داد که ابتدا کاملاً روحانی بود ولی حالا به‌صورت واقعیّتی محسوس در آمده است، و آن‌اینکه دانستم این برادر که فقط چندروز یا چند ساعت پیش از من خود را به‌مکه رسانیده، ارادهٔ خود را به‌من تحمیل کرد. او بدون اینکه حرفی بزند این اراده را با قدرت ولی در نهایت سادگی، از راه برادری اعمال نمود. و رکوع و سجودِ من روی سجادهٔ او نشانهٔ این إعمال قدرت است.

آواز رسا و دلنشین امام راکه از فاصلهٔ دور می‌رسید با عبارتهایی پاسخ می گفتم. اما این



کسانی را که نمی‌توانند به‌پای خود طواف کنند، این چنین دور خانهٔ کعبه می گردانند.

ملتزم جایی است که حاجیان درمقابل پروردگار تعهد می سپارند تا گرد نافرمانی نگردند.



یقین دارند در چنین لحظاتی دعاهای آنان پذیرفته است.

عبارتها کمال معنی خود را از آنجا می‌یافت که می‌دانستم آن برادر من هم که سَجّادهٔ خود را برای نماز با من قسمت کرد، در همان حال همان عبارتها را به‌زبان می‌آورد. و نیز معنیِ آن از ایمان من کمک می‌گرفت، ایمان بدین حقیقت که صف نماز نه‌تنها از امام تا اینجاکه من ایستاده‌ام پیوسته است، بلکه این صف چون حلقه‌ای من و برادر دینی مرا به‌یکدیگر مربوط ساخته است، برادری که او را نمی‌شناسم.

امام سلام نماز را داد و بلافاصله نماز بر مُردَه اعلام شد. فکر این را نکرده بودم. درست است، یک میلیون و نیم حاجی در مکه جمع شده است، و طبعاً در هر روز ۱۶۰ مرده خواهیم داشت که چون بر نمازهای پنجگانه تقسیم کنیم برای هر نماز ۳۲ مرده خواهد شد. بعداً هر نمازی راکه خواندم، دانستم با این نماز پیوند برادری با مردگان نیز می‌بندم، و این پیوند نه تنها پیوند مرا با زندگان نمی گسلد، بلکه آن را محکم‌تر می‌سازد. چه پیمان با برادران مرده، بیچارگی و درماندگی آنان و ما زندگان را هر چه بیشتر آشکار می‌کند و نیز استحکام و دوام این پیوند را هر چه روشن‌تر نشان می‌دهد.

نماز تمام شد. اتومبیلها آمادهٔ حرکت است. دو باره گروه کوچک ما به‌هم پیوست. به سوی مسجدالحرام.

مستحب است حاجی از بابُ‌السَّلام وارد مسجد شود. آرام و شمرده قدم بر دارد، نزدیک ستونها بایستد و بگوید: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَاالنَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ . بِسْمِ‌اللهِ وَ بِاللهِ وَ ماشاءَاللهُ ، اَلسَّلامُ عَلیَ اَنْبِیاءِاللهِ وَ رُسُلِه . اَلسَّلامُ عَلیَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه . اَلسَّلامُ عَلی اِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ وَ اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ .

از همان در داخل شدم و این دعا را خواندم. اما راستی چه کسی است که این دعا را می‌خواند؟ لبهای من است می‌خواند؟ وگوشهای من است که می‌شنود؟ یا صدای این برادر ناشناس را می‌شنوم؟ یا صدای برادران دیگر راکه همین دعا را می‌خوانند؟ وقت آن را نداشتم که پاسخ درستی برای این سؤال پیدا کنم. زیرا از رواقی که ما را به‌درون آن راندند گذشتم. گمان دارم صحن داخلی حرم از همین جا شروع می‌شود.

هنوز هوا تاریک است. چنان به‌دعا مشغولم وچنان این جمعیت انبوه مرا تحت تأثیر قرار داده است که جز تا فاصلهٔ کمی از رواق را نمی‌بینم. همینکه به‌طرف دیگر رفتم احساس کردم حرکت جمعیت کند شده است، یا آنکه همه سر جای خود ایستاده‌اند. سر را بلند کردم و چیزی راکه تا آنوقت ندیده بودم دیدم. بنایی مکعب، بی‌نهایت ساده، پوشیده از پارچهٔ سیاه ساده‌ای که اندکی از رنگ آن در اثر یک سال تابش آفتاب و ریزش باران رفته است. سیاهی پوشش کعبه با ماندهٔ سیاهی شب در هم آمیخته شده و در دیدهٔ من بصورت خیالی مجسم است. خیالی که در زمین نیست، بین زمین و آسمان آویزان شده است. گویی طواف کنندگان گرداگردِ کعبه پایه‌های خانهٔ کعبه‌اند، که با نهایت افتخار

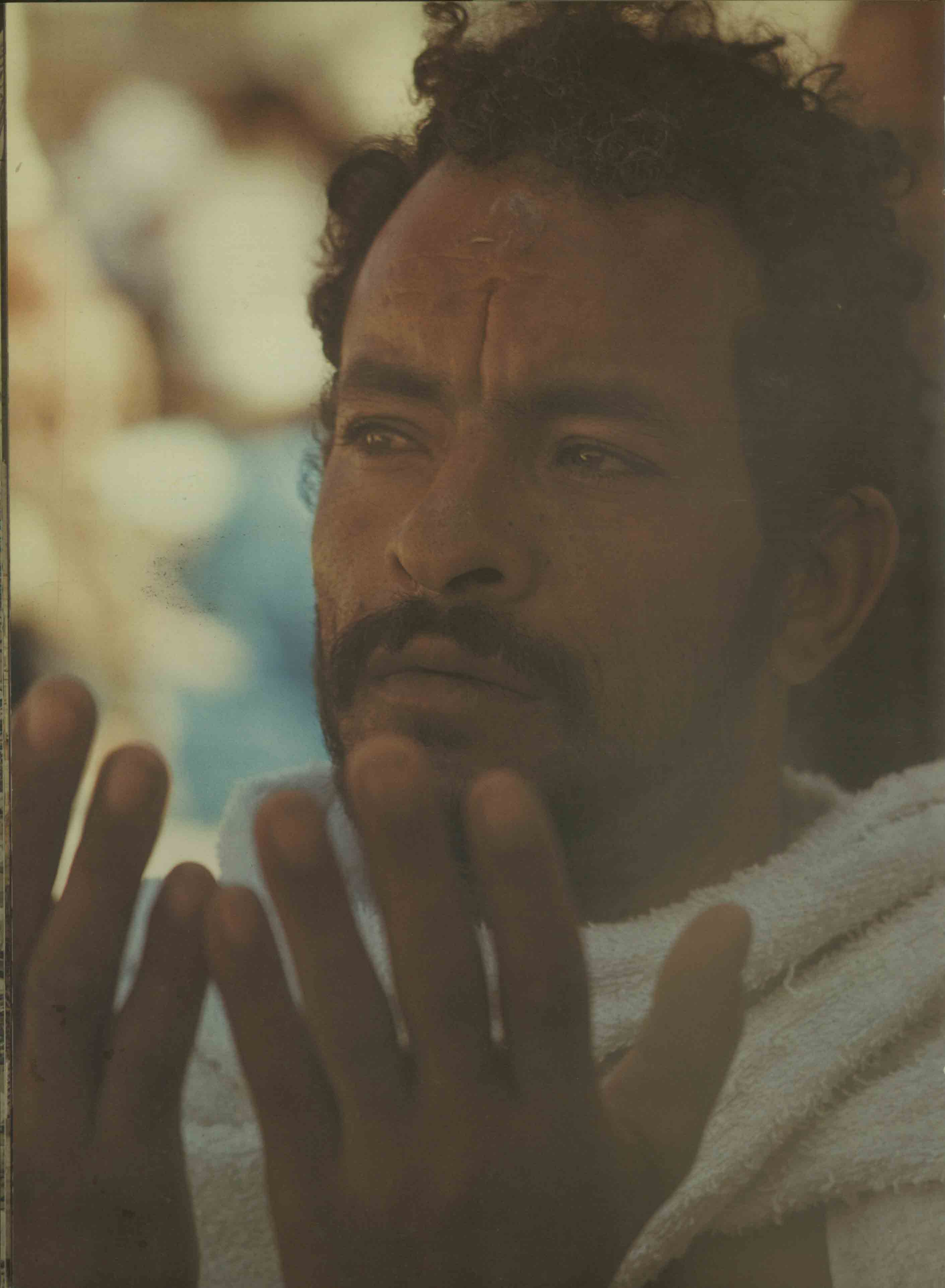


فقط هنگام نماز است که طواف‌کنندگان از حرکت می‌ایستند.

آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار!







این شرافت را رسول (ص) به‌امر پروردگار جهان به‌خانهٔ کعبه و حَجَرُالْاَسْوَد داده است که مسلمانان جهان‌گرد آن طواف کنند و آن را ببوسند. واجب است هنگام طواف، خانهٔ کعبه سمت چپ طواف‌کننده باشد. همچنین در طواف نباید فاصلهٔ او تا خانهٔ کعبه بیش از بیست‌وشش زراع و نیم شود. باید به‌درون حِجْرِ اسماعیل نرود، و بر صفحهٔ کوچکی که آن را شادُرْوانِ کعبه می‌گویند پا نگذارد. همینکه از حجرالاسود گذشتید به‌رکنی می‌رسید که درِ خانهٔ کعبه در آن رکن است. بیشتر حاجیان در آنجا کوشش می‌کنند که دست خود را به‌در خانه بسایند، و پاسبانان سعودی با عصایی که در دست دارند به‌آرامی آنها را می‌زنند. در فاصلهٔ رکن با درِ حرم، قسمتی از دیوار و بلکه شادروان، مُلْتَزَم نام دارد. ملتزم یعنی آنچه انسان خود را بدان متعهد می‌کند. در اینجا هم زائران می‌کوشند تا خود را به‌کعبه بچسبانند، و دعاهایی تلاوت کنند که معنی آن پیمان با خداست. بسیاری از زائران یکدیگر را کنار می‌زنند تا در آنجا دو رکعت نماز بخوانند. در دور هفتم همینکه از حِجْرِ اسماعیل گذشتی و به‌پشت کعبه رسیدی، نزدیک رکن یمانی جایی است که آن را مُسْتَجار می‌گویند. معنی مستجار پناهگاه است. در آنجا باید دستها را بگشاید و رو و بدن خود را به‌خانهٔ کعبه بساید و بگوید: اَللّٰهُمَّ اَلْبَیْتُ بَیْتُکَ وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هٰذَا مَقَامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ‌النّار » پروردگارا بندهٔ تو در خانهٔ تو به تو پناه آورده است. در اینجا گاهی انسان با منظره‌هایی روبه رو می‌شود که به‌تعجب درمی‌ماند. منظره‌ای که هر چند منطبق با احکام فقهی نیست، اما به‌هر حال نمایندهٔ ایمان و عشق است. در اینجا زنی بدوی را دیدم که به‌رقص درآمده بود. آیا در آن لحظه خندیدم؟ لبخند زدم؟ گمان ندارم. چگونه ممکن است انسان از دیدن مظاهرِ عبادتی که با چنین خشونت و بلکه بی‌نظمی همراه است متأثر نگردد؟ و یا به‌هیجان نیاید. مگر این حرکات نمایندهٔ شوق و شور و عشق و علاقهٔ بنده نسبت به‌خالق و پروردگار او نیست: «هر کس به زبانی سخن وصف تو گوید». به‌یاد نوشتهٔ آن جهانگرد قرن سیزدهم افتادم که می‌گوید در اینجا زنی یمنی از قبیله زَیْلَع – که قبیله‌ای بدوی است – همینکه شنید مردم با عبارتهای فصیح و بلیغ دعا می‌کنند، و حاجت خود را از خدا می‌خواهند گفت: «خدایا می‌دانی من نمی‌توانم مثل اینها دعا بخوانم. و می‌دانی آنچه آنها می‌خواهند من هم می‌خواهم. پس آنچه به‌آنان می‌دهی به‌من هم بده.» و باز به‌یادگفتهٔ آن بدوی دیگر افتادم که همین جهانگرد نقل کرده است، که گفت: «خدایا اینها قبلاً فکر کرده‌اند که چه می‌خواهند و سؤالهای خود را مرتب کرده‌اند تا از تو درخواست کنند. من می‌خواهم خودت برای من اختیار کنی.». آیا این مردمی که من می‌بینم نمی‌توانند با چنین دعای ساده‌ای حاجت خود را از خدا بخواهند؟ در اینجا هر دسته‌ای با طرز تفکر خاصی که دارد بین ده‌هازار انسان مُؤمن دیگر غرق می‌شود و همه با هم در کنار کعبه به‌خدای کعبه رو می‌آورند.



تافت بر او پرتو انوار وحی
گشت دلش مظهر اسرار وحی
غار حرا که نخستین آیات قرآن‌کریم در آنجا بر محمد (ص) نازل شد.

فی‌الجمله دستهای تهی بر تو داشتم
خود دست جز تهی نتوان برد بر خدا
ص ۱۰۶ - ۱۰۷ بر فراز بلندی مشرف بر حرم. مسجد بلال. اذان‌گوی پیغمبر دیده می‌شود.





در کتابهای مناسک برای دورهای طواف و نیز حِجْرِ اسماعیل و پشت خانهٔ کعبه و رُکنِ یمانی و بین رکن یمانی و حجرالاسود دعاهایی روایت شده است که خواندن این دعاها مستحب است. چنانکه دعایی هم که هنگام ورود به‌شهر مکه خوانده می‌شود مستحب است. اگر برای طواف‌کننده مقدور نباشد، یا نتواند بخواند، از صمیم دل و نهایت اخلاص به‌هر زبان که می‌داند خدا را بخواند. مقصود از این دعاها توجه بنده به‌خدا و شناختن عظمت او و ذِلّتِ خود و پوزش خواستن از گناهانی است که از او سر زده است. اما در چنان ازدحام چنین توفیقی کمتر دست می‌دهد. هنوز کتاب دعا را نگشوده است که با فشار جمعیت هر ورقش به گوشه‌ای می‌رود. چه بهتر که زائر دعاهای رسیده از امامان علیهم‌السلام را بخواند، اما اگر نتوانست دعا بخواند، نام خدا و حمد او را فراموش نکند. اَللّٰهُ اَکْبَرُ! اَللّٰهُ اَکْبَرُ! اَلْحَمْدُلِلّٰهِ عَلَی نِعْمَتِهِ! خدایا بزرگی سزاوار توست! ترا سپاس می گویم! خدایا مرا بیامرز!

همینکه دور هفتم به‌پایان رسید، باید هر طور شده از موج جمعیت خلاص شد، و برای خواندن دو رکعت نماز به مَقام ابراهیم رفت. اما چه کسی می‌تواند در آنجا این دو رکعت نماز را با آرامش تمام کند؟ قامت نماز را بسته یا نبسته‌ای که خود را در فاصلهٔ بیست متری مقام خواهی دید. در اینجا هم باید دست را به‌یکدیگر داد و مانع فشار جمعیت شد. تا آنها که در داخل حلقه‌اند نماز بخوانند. (با ازدحامی که در این سالها دیده می‌شود اگر ممکن نباشد نماز را در مقام خواند باید تا آنجا که ممکن است نزدیک بدان، در پشت مقام یا در دو طرف آن خواند) . من و رفقایم حلقه‌ای ساختیم و هر یک درون آن نماز خواندیم. نماز که تمام شد مثل اینکه بار سنگینی را از دوش نهاده بودیم، اما خستگی به‌نهایت رسیده بود. ناچار خود را به‌سقّاهایی رساندیم که آب زمزم داشتند. نوشیدن آب زمزم مستحب است. تا آنجا که توانستیم نوشیدیم. مقداری را هم برای خویشان و دوستان هدیه خواهیم برد که بهترین ره‌آورد این سفر است. آب زمزم شفای دردهاست.

حالا وقتی است که باید بین صفا و مَرْوَه سعی کنیم. هفت بار باید بین صفا و مروه رفت و برگشت. چهار بار آن از صفا به‌مروه و سه بار از مروه به صفا. آغاز سعی از صفاست و پایان آن در مروه. فاصلهٔ بین دو کوه ۴۲۰ متر است. و مستحب است در آنجا که بلندی آغاز می‌شود اندکی به‌شتاب بروند، این محل با چراغهای سبز مشخص شده است. فاصلهٔ بین کوه صفا و مروه سابقاً بازار عطر فروشان بود. در نوسازی اُخیر بازار را ازبین برده و این مسافت را دو طبقه کرده و با سنگ مرمر ساخته‌اند و با دستگاه تهویه مجهز شده است. در وسط، راهی از دو طرف با نرده محصور است تا آنان که توانایی سعی ندارند، در گاریهای دستی بنشینند و هفت بار آنان را ببرند و برگردانند. این نرده در عین حال جهت رفتن و بازگشتن را جدا می‌کند و از ازدحام به‌مقدار قابل ملاحظه‌ای می‌کاهد.



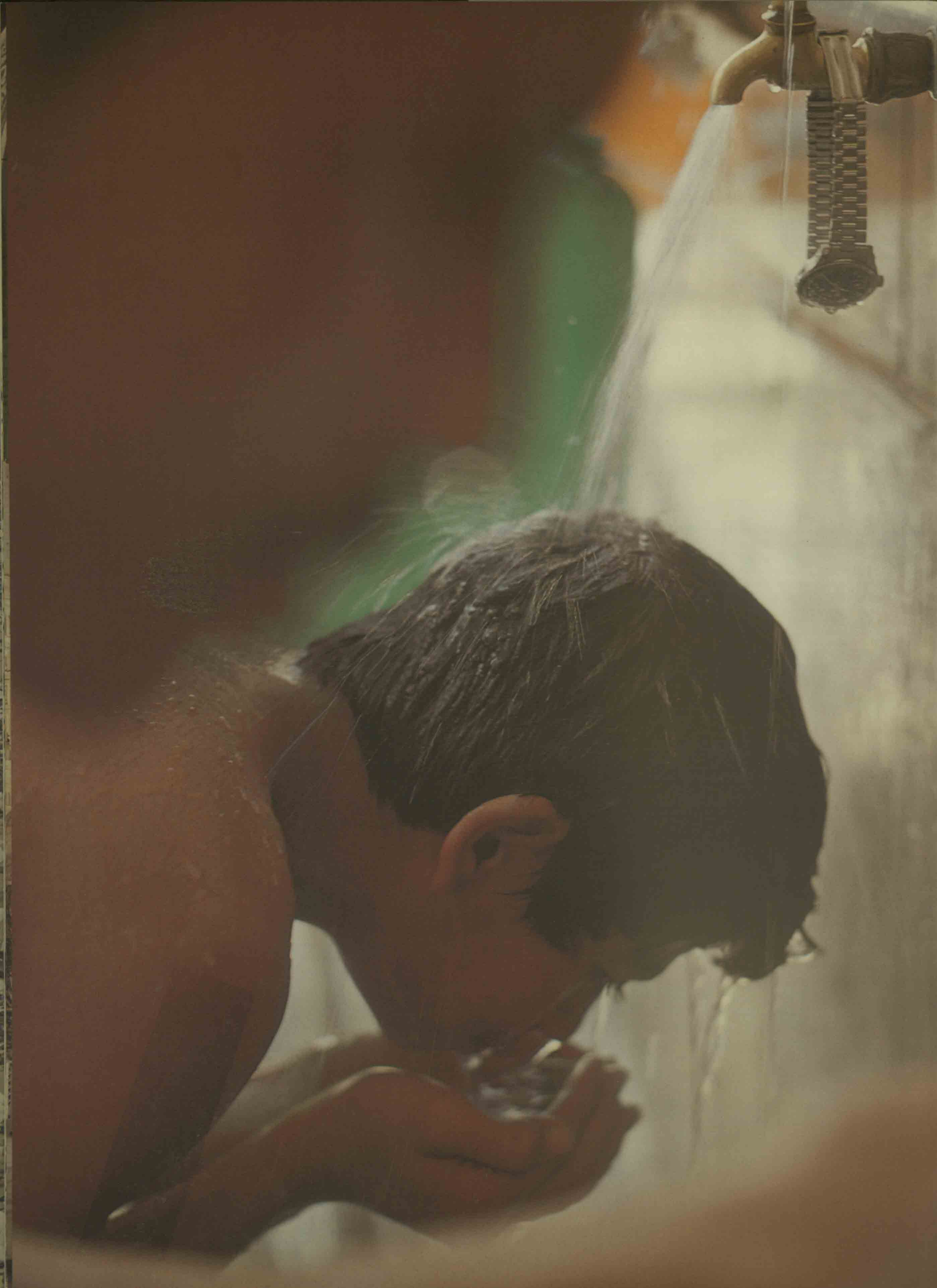
روحانیان کاروان وظیفهٔ مهمی را برعهده دارند. از آن‌جمله قرائت دعاهاست برای آنان که خواندن نمی‌دانند.

جز آستان توأم در جهان پناهی نیست

ص ۱۱۰ - ۱۱۱

رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه
هم بر آن ترتیب کز سادات و اعیان دیده‌اند





همینکه دور هفتم در بلندی مَرْوَه به آخر رسید، سعی تمام شده است. در آنجا چند نفر را قیچی به‌دست می‌بینید که اندکی از مو و یا ناخن شما را می‌چینند. با چیدن مو و یا ناخن که تقصیر نام دارد، لباس احرام را از تن بیرون می آورید و می‌توانید لباس عادی خود را بپوشید. چیزهایی که با پوشیدن احرام بر شما حرام شده بود، حلال می گردد و باید منتظر روز تَرْوِیَه یا روز نهم بمانید که موسم إحْرام حج است.

از دست سلمانیها خلاص شدیم و از جایگاه سعی، بیرون آمدیم. یکی از رفقای من که معلم فیزیک هسته‌ای است گفت: راحت شدیم نه؟ گفتم: راحت شدیم. من از همان لحظه که سعادت دیدار کعبه را یافتم، از همان دقیقه که اشکم جاری شد، علت این تغییری راکه در عمق وجود من پدید گردید، جستجو می کردم. تا آنجاکه ممکن بود، نتوانستم از کعبه دیده بر دارم. حالا هم که فرسنگها از آن دور شده‌ام، نمی‌توانم فکر خود را از آن منصرف کنم، کوشش می کنم علت این را بدانم. آنوقت به‌این فکر افتادم که چطور شد مشرکان عرب در مدتی کوتاه از سیصدو شصت بت که گرداگرد خانهٔ کعبه گذاشته بودند و آنها را می‌پرستیدند، دل کندند و خانهٔ کعبه جای پرستش خدای یکتا و یگانه شد؟ بالاخره پاسخ این سؤال را از درون خود پیداکردم و آن این است که عشق مشرکان به‌بتها عشق طبیعی وفطری نبود، عشق حیوانی و غریزی بود. در نهاد انسان همیشه غریزه‌ای حیوانی وجود دارد و پی فرصت می گردد تا قُوَّهٔ فکر و عقل او را از کار بیندازد، و انسان را ناچار کند تا به‌جای معتقدات علمی و منطقی، اسیر خرافات گردد. اگر ما خدایان عرب جاهلی مانند لات و عُزّی و هُبَل و إساف و نایِلَه را نمی‌پرستیم، اگر دوران پرستش «ژوپیتر» و «آپولو» و «مینرو» و «مارس» سپری شده، خدایان دیگری سر راه ما قرار دارند، و هر لحظه ما را به‌پرستش خود می‌خوانند. خدایانی مانند مال، مقام، شهرت و بلندپروازی که ما عقل و فکر خود را در راه رسیدن به آنها قربانی می کنیم. پرستش این بتهای گوناگون ـ محسوس و نامحسوس ـ نمایانگر حقیقتی است و آن اینکه انسان همیشه به‌چیزی ماوَرای خود عشق می‌ورزد و او را می‌پرستد. اسلام که دین فطری است، نه تنها این غریزه را در انسان ندیده نمی‌گیرد، بلکه برای آن ارزش قائل است. قبول دارد که این احساس نشانهٔ تشنگی و شوق انسان به‌مبدأ مافوق اوست، که به‌مرور زمان در مَسیر نادُرُست به کار افتاده و به‌جای آنکه وسیله باشد به‌هدف مبدل شده و نه‌تنها انسان را از طبیعت انسانی او برگردانده بلکه از خدایی که انسان را آفریده و بدو نیرو بخشیده منحرف ساخته است.

کعبه نیز در دوران جاهلیت چنین بود، به‌جای اینکه مکانی پاکیزه برای پرستش خدای یگانه باشد به‌بتخانه تبدیل شد.

اسلام آن را به‌حالت نخستین برگرداند ـ به‌حالتی که ابراهیم ساخت. ـ جایی برای



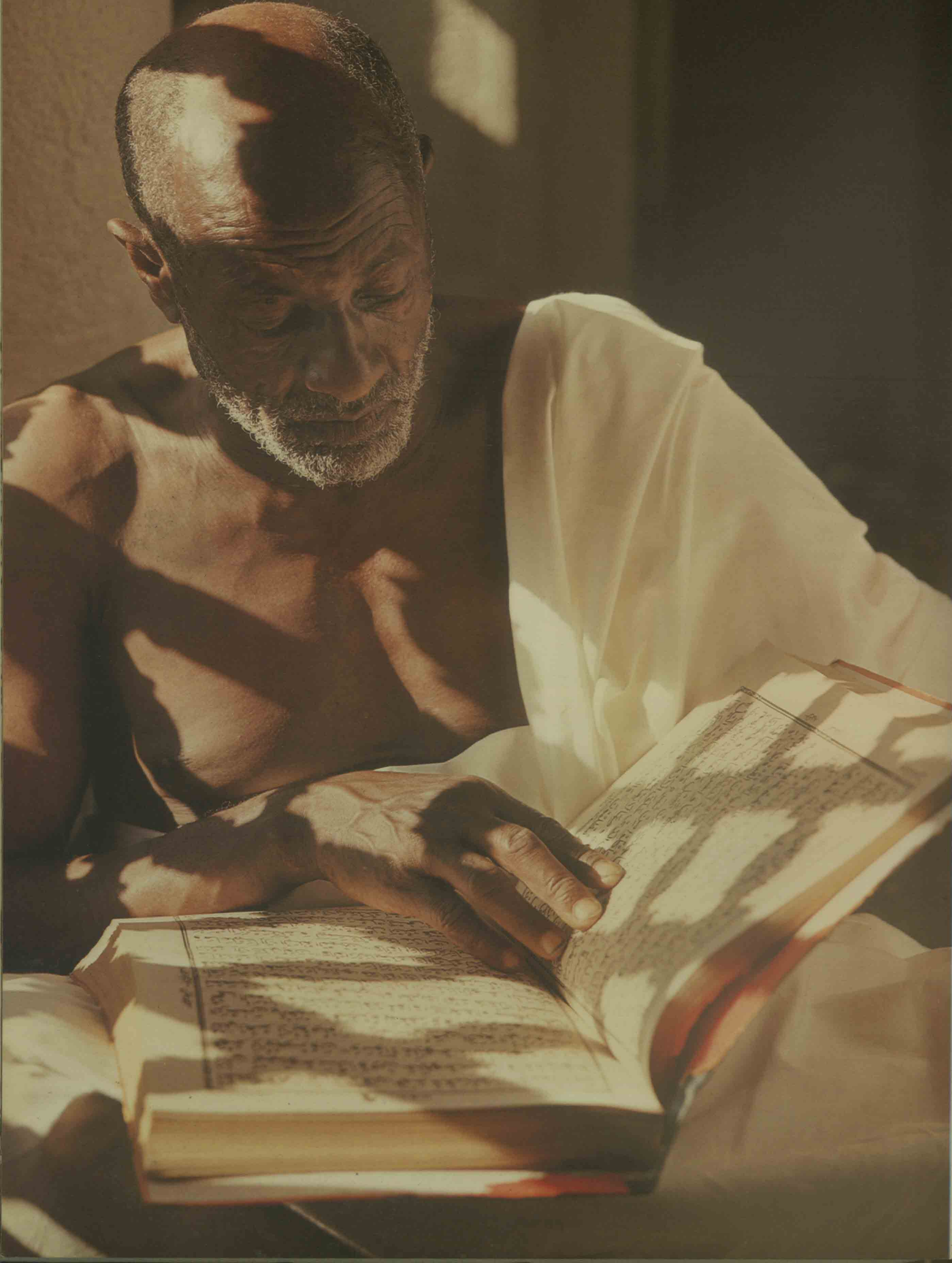
از بیم تشنگی قیامت همیشه تو در آرزوی قطره‌ای از آب زمزمی می کوشد تا جرعه‌ای بنوشد.

صفحه ۱۱۴ ـ ۱۱۵ در بازسازی، رواقهای حرم را تا آنجا که ممکن بوده است گسترش داده‌اند.

صفحه ۱۱۶ ـ ۱۱۷ درگوشه‌ای آرام، تلاوت آیاتی از قرآن‌کریم بهترین عبادت است.

صفحه ۱۱۸ ـ ۱۱۹ هرگوشه‌ای از رواقها رمزی از زیبایی و جلوه‌ای از هنر معماری است.















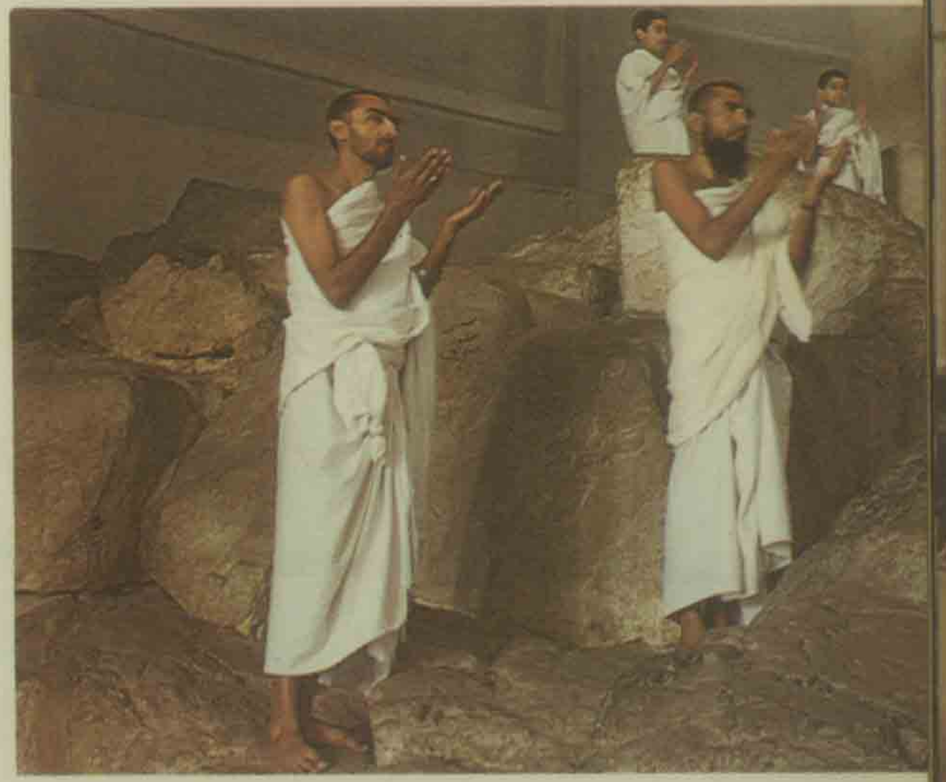
طواف کنندگان و نمازخوانان. برای همین است که محمد (ص) پیغمبر و سرنگون کنندهٔ بتها را پیغمبر دین فطرت می گویند.

این فطرت در همهٔ انسانها سرشته است. و همین فطرت است که گاهی مغلوب هوی و هوس می‌شود و انسان را که باید خلیفهٔ خدا باشد، تا آن درجه به‌پستی می کشاند که به‌ساخته و پرداختهٔ خود سجده می کند. معنی حقیقی اسلام و معنی دین فطری همین است، ندای عقل، ندای خدا: فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیها لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ.

هر چندگاهی این معنیِ ساده و طبیعی برای انسان مجهول می‌ماند، یا آنکه آن را می‌داند و خود را به‌نادانی می‌زند ـ دعوت به‌پیروی از عقل طبیعی که در او نهفته است، به‌پیروی از فطرتی که خدا در او به‌ودیعت نهاده است. این ندایی است که او را به‌أوج آسمانها می‌خواند ولی اوگاهی این دعوت را نشنیده می گیرد، و به‌ندای غریزه‌های خود پاسخ می گوید تا او را در حضیض زمین نگاه بدارند:

تراز کنگرهٔ عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست

کعبه شکلی ساده دارد، اما از همین مربع ساده شعاعی نا محدود تجلّی می کند. چرا؟ چون کعبه ساده است و سادگی خود نهایت جمال است. آنچه را هم مسلمانان گرداگرد خانهٔ کعبه می کنند، ساده است. سادگی کعبه و سادگیِ أعمال مسلمانان نمایانگر عقل فطری است، عقلی که اگر به‌حال خود گذاشته شود، پیوسته از طرف غریزه‌ها مورد تهدید است. کعبه و مناسک حج در عین سادگی که دارند پیوسته عقل را به‌سوی خود می‌خوانند تا گمراه نگردد و اسیر غریزه‌های مخرب نشود.



پیش از سعی بر کوه صفا، رو به کعبه، خدا را می‌خوانند.

صفحه ۱۲۰ ـ ۱۲۱ حج بر زن و مرد واجب است. زنی مصری. مردی مسلمان. آلمانی.

باید پیش از وقت در مسجد جا گرفت تا بتوان نماز را به جماعت خواند.





روز هشتم و نهم حاجیان از مکه به‌عرفات و منی می‌روند. خالی شدن مسجد فرصتی است برای نظافت کنندگان.

مأموران راهنمایی در این روزها وظیفهٔ دشوار و بسیار مهمی را به‌عهده دارند.



عرفات

فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخوانا

قرآن کریم



اینک مَواقفِ عرفاتست بنگرش — طولش چو عرض جنَّت و صد عَرضِ اکبرش
دهلیزوارِ مُلک الهی است صحن او — فراش جبرئیلش و جاروب شهپرش

عرفات صحرایی است به‌طول دو کیلومتر و عرض دو کیلومتر. از هر طرف کوههای شیب‌دار و پلکان مانند آن را احاطه کرده و به‌صورت سیر کی در آورده است.

حاجیان باید روز نهم ذوالحجه خود را به‌عرفات برسانند و از ظهر روز نهم (یا یک ساعت بعدازظهر) تا غروب آفتاب در آنجا بمانند. این وقت را وقت اختیاری می‌نامند. و اگر ممکن نشد باید مقداری از شب دهم را در عرفات توقف کنند– که وقت اضطراری است – . اگر حاجی به‌وقوف اختیاری نرسد، و وقوف اضطراری را عمداً ترک کند، حجِّ او باطل است. اگر به‌علت عذر یا فراموشی هیچ یک از دو وقوف اختیاری و اضطراری عرفات را درک نکند، صحیح بودن حجِّ او متوقف بر درک وقوف مَشْعَرُالْحرام است. بدین جهت حاجیان می‌ترسند مبادا به‌وقوف عرفات نرسند. آن مرثِیَّهٔ محلی هم بدین نکته توجه دارد که می گوید: «به آن حاجی باید گریست که پیش از رسیدن به‌عرفات بر فراز کوهها بمیرد.» کسی که به‌عرفات می‌رود لازم نیست تمام مدت را در آنجا سر پا بایستد بلکه می‌تواند سوار یا پیاده و یا در حال راه رفتن باشد. اما اگر تمام این مدت را در خواب و یا بیهوشی بگذراند وقوف او باطل است.

در این سالها به‌ندرت اتفاق می‌افتد که کسی به‌وقوف اختیاری و اضطراری نرسد ولی فتوای فقها در مورد دو وقوف، نشانهٔ این است که چنین اتفاقی شدنی است. برای همین است که یک میلیون و نیم یا دو میلیون حاجی می کوشند تا تعویق رخ ندهد. معنی تعویق در کشورهای اسلامی، نرسیدن به‌وقوفِ عَرَفَه است. حالا می‌توانید پیش خود تصور کنید که اگر طبق آمار سال ۱۳۹۵ که سال‌به‌سال رقم آن بالا می‌رود، ۸۶٫۵۷۷ اتوبوس و وانت و سواری بخواهد خودرا به‌این صحرا برساند چه خواهد شد (این رقم درسال ۱۳۹۷ هجری به ۱۱۵٫۰۳۸ رسید) .می‌توانید صحرای‌محشر را در ذهن خود مُجسَّم کنید. حتی اگر جمعیتِ مکه را در روز تَرْوِیَه دیده باشید باز هم اِزدحام عرفات با آن قابل مقایسه نیست.

بیش از ده اتوبان شهر مکه را به‌منی و عرفات متصل می کند. ساختمان بعض این اتوبانها هنوز تمام نشده (در این سال که این ترجمه منتشر می‌شود همهٔ این ده اتوبان آماده و اسفالت است و با پُلْهایِ متعدد از یکدیگر جدا شده) . با اینکه بلندگوها پی در پی مردم را به‌آرامش و خاموشی توصیه می کنند، اِزدحام جمعیت آنان را به‌وحشت انداخته و رفقای مرا هم ترس فرا گرفته است، ترس از اینکه مبادا نتوانند به‌موقع خود را به‌عرفات برسانند. وحشتِ ما حتی راننده را هم که قیافهٔ خندانی داشت، تحت تأثیر قرار داد.

تراکم اتومبیلها از یکسو و آماده نبودن راهها که به‌عرفات می‌رود،از سوی دیگر، حرکت را کند کرده است. ناچار راننده خواست تا پیاده شویم و خودش با اتوبوس غول‌پیکر به.



یک میلیون و نیم حاجی از مکه به‌عرفات می‌رود. یکصدهزار وسیلهٔ نقلیه بین مکه و عرفات در حرکت است.

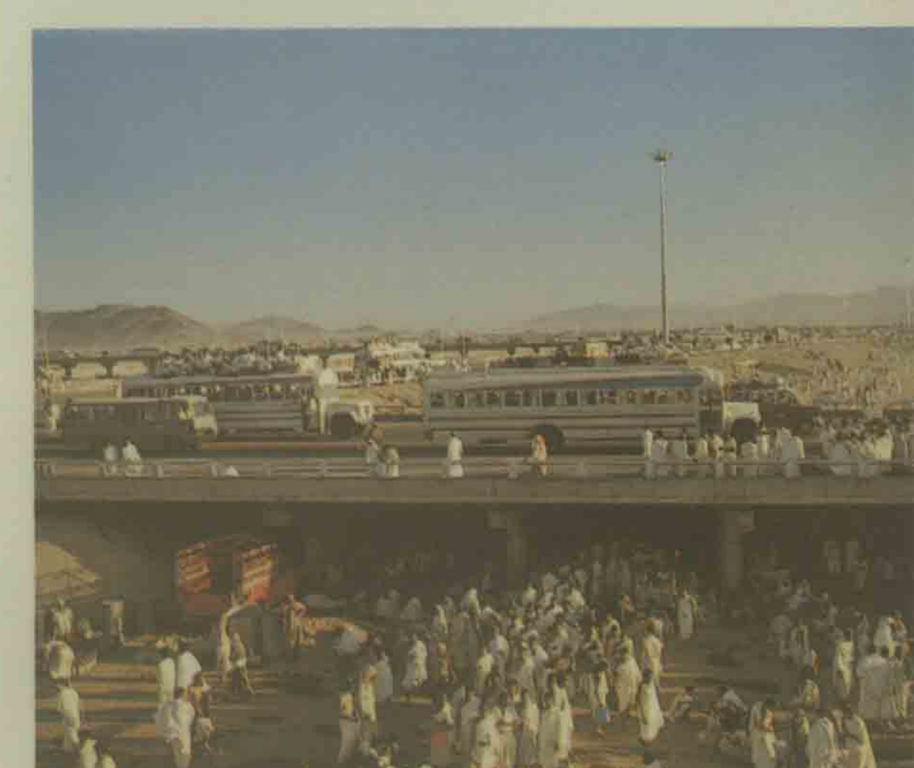
جادهٔ پهلویی پیچید، اما نتوانست برود. چرخهای جلو سر جای خودگیر کرد و اتوبوس ماند. نه راه پیش داشت و نه راه پس: «لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ».

نیم ساعت یا سه ربع ساعت سرگردان ماندیم تا گشتیها به کمک ما رسیدند. ماشینی باری مجهز به‌طنابهای سیمی اتوبوس ما را از ریگ بیرون آورد. اتوبوس دیگری هم فراهم کردند، و سرانجام از خطر تعویق رها شدیم. نمی‌دانم هلیکوپترهای گشتی پلیس از بالا وضع ما را دیدند، یا به‌وسیلهٔ رادار موقعیت ما را تشخیص دادند و به کمک آمدند. به‌هر حال دانستیم از کاری که رانندهٔ ما کرده بود چندان خشنود نبودند. مردم حجاز هنگام گفتگو به‌ندرت صدای خود را بلند می کنند، یا اصلاً صدای خود را بلند نمی کنند. حتَّی اگر با هم اختلاف‌نظر داشته باشند، بخصوص در أیامِ حج. در این روزها مسئولان دولتِ سعودی بخاطر آسایش مردم از آخرین پیشرفتهای علمی که امکان آماده کردن آن را داشته‌اند استفاده کرده، و در این راه از خرج کردن میلیونها دلار دریغ نکرده‌اند. با اینهمه نه‌تنها مشکلات از میان نرفته بلکه گاه مشکلهایی رخ می‌دهد که به‌خاطر نمی‌رسیده است. تا آنجا که متخصصان فن هم، در حل آن درمی‌مانند. برای نمونه اتوبانها و پلها را مثال می‌زنیم – کاری که از هر جهت ساده به‌نظر می آید– کار این راه‌سازیها مخصوصاً راههایی که به‌یک جا منتهی می‌شود درماههای حج (شوال، ذوالقعده و ذوالحجه) و اندکی قبل و بعد از آن متوقف می‌شود. چرا که در ماههای حج این سیل خروشان باید از این راهها هرچند هم درست آماده نباشد بگذرد. ناچار مهندسان و کارگران فقط هشت ماه از سال را می‌توانند در این جاده‌ها کار کنند، و طبیعی است در مدت چهار ماه بعد آنچه ساخته‌اند و تمام شده خراب می‌شود و یا به‌سختی آسیب می‌بینند.

گفتیم صحرای عرفات صحرای محشر است. اگر در جایی دیگر دسته‌هایی از مردم جمع شوند و کسی بگوید محشری است، حتماً قصد مجاز گویی دارد. اما در عرفه، محشر حقیقی است. مگر نه این است که در موسم حج مردم از هر نژاد و هر رنگ در این صحرا جمع می‌شوند و در آنجا خدای بزرگ نه به‌نژاد و نسب آنان می‌نگرد، و نه به‌رنگ و زبان آنان، و آنچه در آنجا بحساب می آید اعمال آنهاست؟ خداوند بر این زائران مِنَّت می گذارد تا در این شهر داخل شوند– شهر خَیمه و چادر. وقتی داخل این شهر شدید تعجب می کنید که چگونه سخن رسول خدا به‌حقیقت پیوسته است، حقیقتی که پیش از این ایام به‌ذهن هیچ انسانی نمی‌رسید.

خدا مکه را به‌دست پیغمبر خود فتح کرد. و از آن پس مناسک و اعمالی که در آنجا انجام می‌شد رنگ اسلامی به‌خود گرفت. و مردم، یعنی خادمان کعبه و بازرگانان قریش که در آغاز مخالف این دین بودند، بدان عمل کردند. وقتی مکه فتح شد و دشمنان محمد (ص) تسلیم شدند، رسول خدا نه تنها نسبت به آنان إهانتی روا نداشت و ستمهایی را که





اتومبیلهای باری و وانت، پشت سر هم چمدان و اسباب را جابه‌جا می کنند.

راههای دو طبقه و پلها در انتقال حاجیان از مکه به‌عرفات و منی اثری مهم دارد.

ص ۱۳۰ – ۱۳۱ عرفات بزرگترین خیمه گاه‌های جهان است.



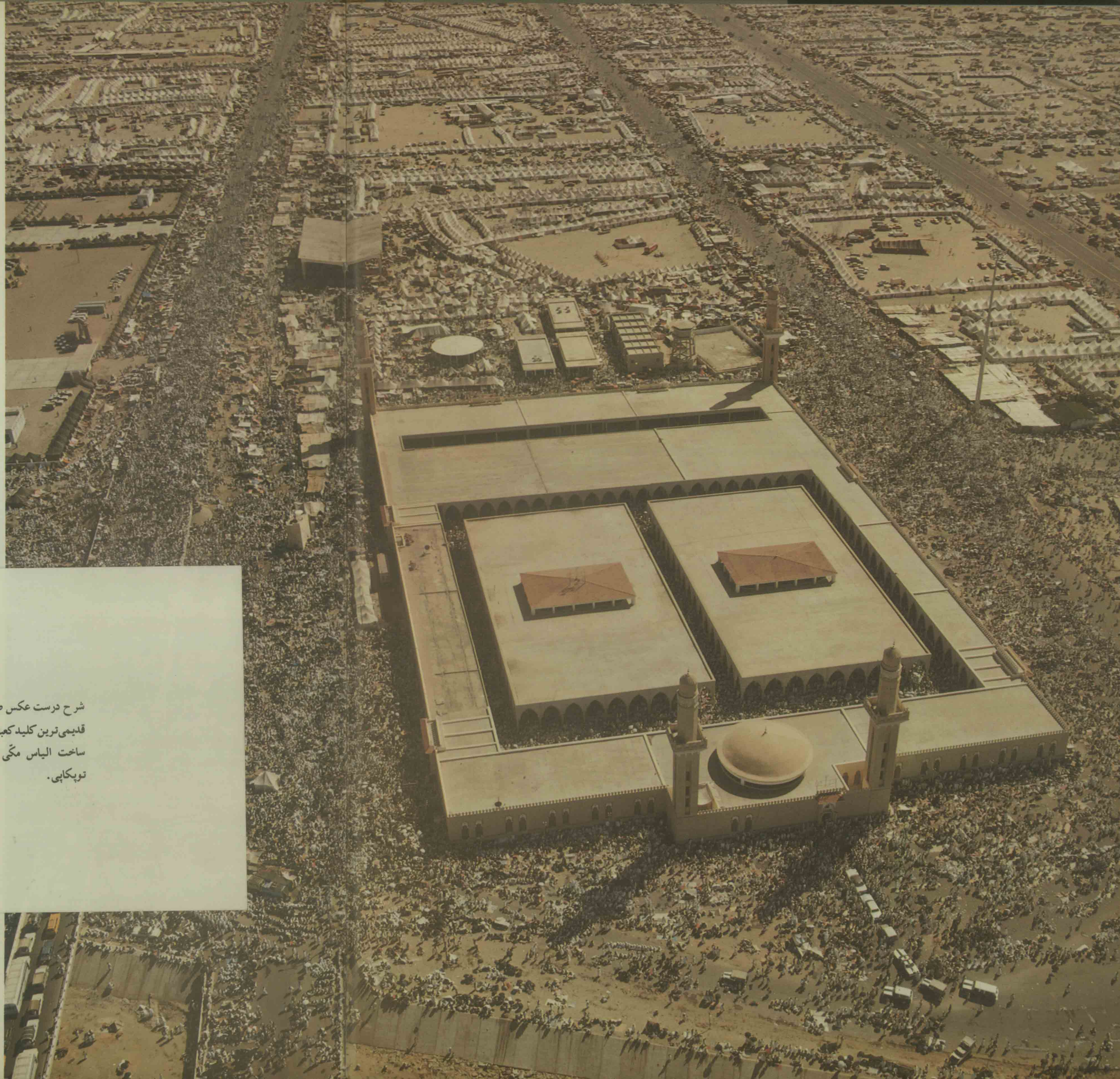


در عرفات همه خدا را می‌خوانند، یک یک یا دسته جمعی، نشسته یا ایستاده.



در عرفات گروه بسیاری نماز ظهر را در مسجد نمره می‌خوانند.





شرح درست عکس صفحه ۱۳ چنین است:
قدیمی‌ترین کلیدکعبه، از نقره، مرصّع به‌طلا، ساخت الیاس مکّی به‌تاریخ ۵۵۵ هجری، موزهٔ توپکاپی.



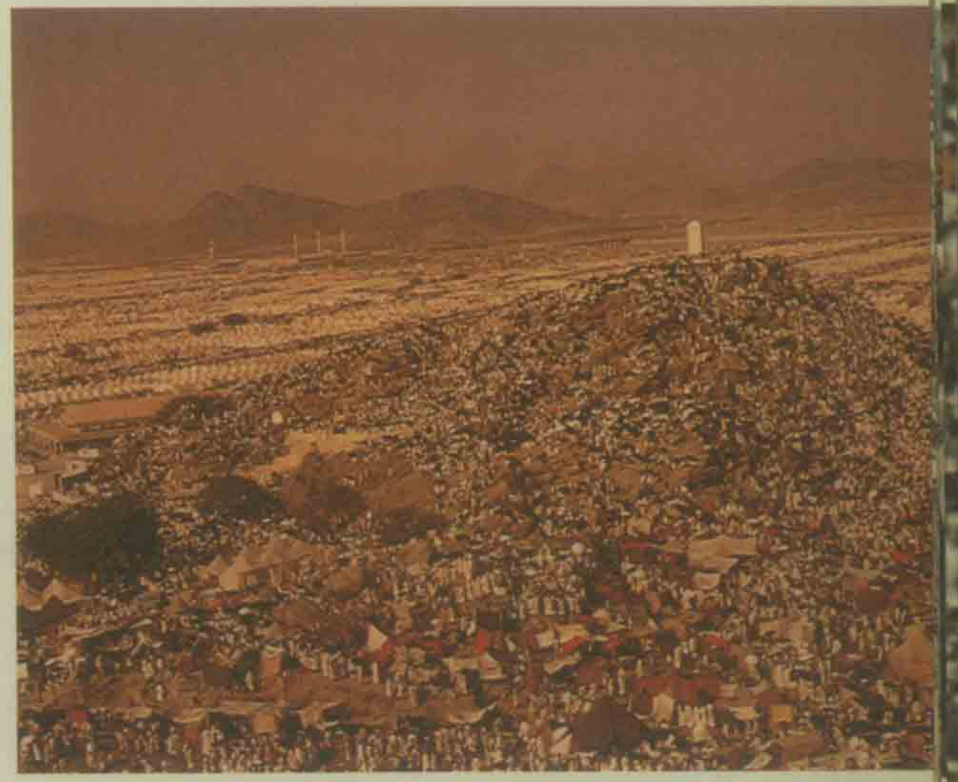
بدو کرده بودند نادیده گرفت، بلکه آنان را أهل حرم خدا خواند، حرمی که در آنجا برتری به‌مال و تبار نیست.

پیش از اسلام، بازرگانان قریش که خود را خادم کعبه می‌دانستند و خوراک و وسائل آسایش زائران خانهٔ کعبه را فراهم می کردند، به‌دیگر مردم برتری می‌فروختند. خانهٔ کعبه را جزء املاک خود به‌حساب می آوردند و پیوسته می کوشیدند امتیازی بر امتیازات خود بیفزایند. اینک دو نمونه از ده‌ها امتیازی را که قریش به خود داده بود می‌نویسم: مردم معتقد بودند که طواف خانهٔ کعبه باید با جامهٔ پاک باشد، و جامه وقتی پاکیزه بود که یکی از تیره‌های قریش آن را به‌طواف‌کننده بدهد. حالا اگر این قبیله‌ها از روی حسد یا بُخل به کسی جامه نمی‌دادند، طواف‌کننده ناچار بود برهنه طواف کند. دیگر آنکه قریش هنگام کوچ کردن از عرفات، از جایی که همهٔ مردم می‌رفتند، نمی‌رفتند و از مُزْدَلِفَه بار می‌بستند، که از حدود حرم بیرون نباشند. قریش این امتیازات را سبب برتری خود بر دیگران کرده بود. ولی قرآن همه را باطل ساخت. وقتی مردم دیدند محمد (ص) که خود از قریش است با دیگر مردم یکجا می‌ایستد و با آنان کوچ می کند به‌شگفت درماندند.

حادثهٔ مهم دیگر که در عرفات اتفاق افتاد، در حَجَّةُ‌الْوَداع بود. در این سفر محمد (ص) بر پا ایستاد و آخرین خطبهٔ خود را خواند و مردم را چنانکه باید موعظه فرمود. مساوات را که رکنی از ارکان اساسی اسلام است به آنان تعلیم داد. به‌مردم گفت: هیچ مسلمانی بر مسلمان دیگر برتری ندارد، بی‌نیاز باشد یا مستمند. چنانکه مردان را بر زنان حقی است، زنان نیز بر گردن مردان حقی دارند. و نیز در این خطبه فرمود: مردم! ربا که در جاهلیت از یکدیگر می‌گرفتید حرام است. خونی را که می‌ریختید حرام است. مبادا دوباره به کفر برگردید و خون یکدیگر را بریزید. من دو امانت میان شما می گذارم، اگر این دو امانت را رعایت کردید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سُنَّتِ من (در روایات شیعی و بعض روایات غیر شیعی به‌جای سنت عِتْرَت است). اگر مسلمانان رعایت این امانت را نکنند و مردم را به عدالت بخوانند مانند کسی هستند که چیزی بگوید و به گفتار خود عمل نکند.

آیا مهم نیست؟ آیا به‌نظر شگفت نمی آید که رسول خدا (ص) در این سفر در حجة الوداع، در خطبه‌ای که جمله‌های آن نشان می‌دهد که آخرین خطبهٔ اوست، مساوات را بین مسلمانان توصیه می کند. از این شگفت‌تر اینکه به‌چشم خود می‌بینیم آن مبدأ اساسی - مساوات - را که پیغمبر بدان توصیه فرمود، ومسلمانان آن را پذیرفتند، پس از گذشتن چهارده قرن، بر زندگانی امروز ما نیز منطبق است.

مسلمانان در عرفه می‌ایستند. شعار آنان برادری است. وقتی به‌عرفه برسید شهری از چادر را می‌بینید که همان شب در آنجا ساخته شده است. شهری با خیابانها و کوچه‌های



جبرئیل خاطب عرفات است روز حج
از صبح تیغ و از جبل‌الرحمه منبرش.
دورنمائی از جبل‌الرحمه.

از خلق فارغ و به‌حق مشغول.

صفحه ۱۳۶ - ۱۳۷ بر فراز جبل‌الرحمه در انتظار غروب آفتابند.

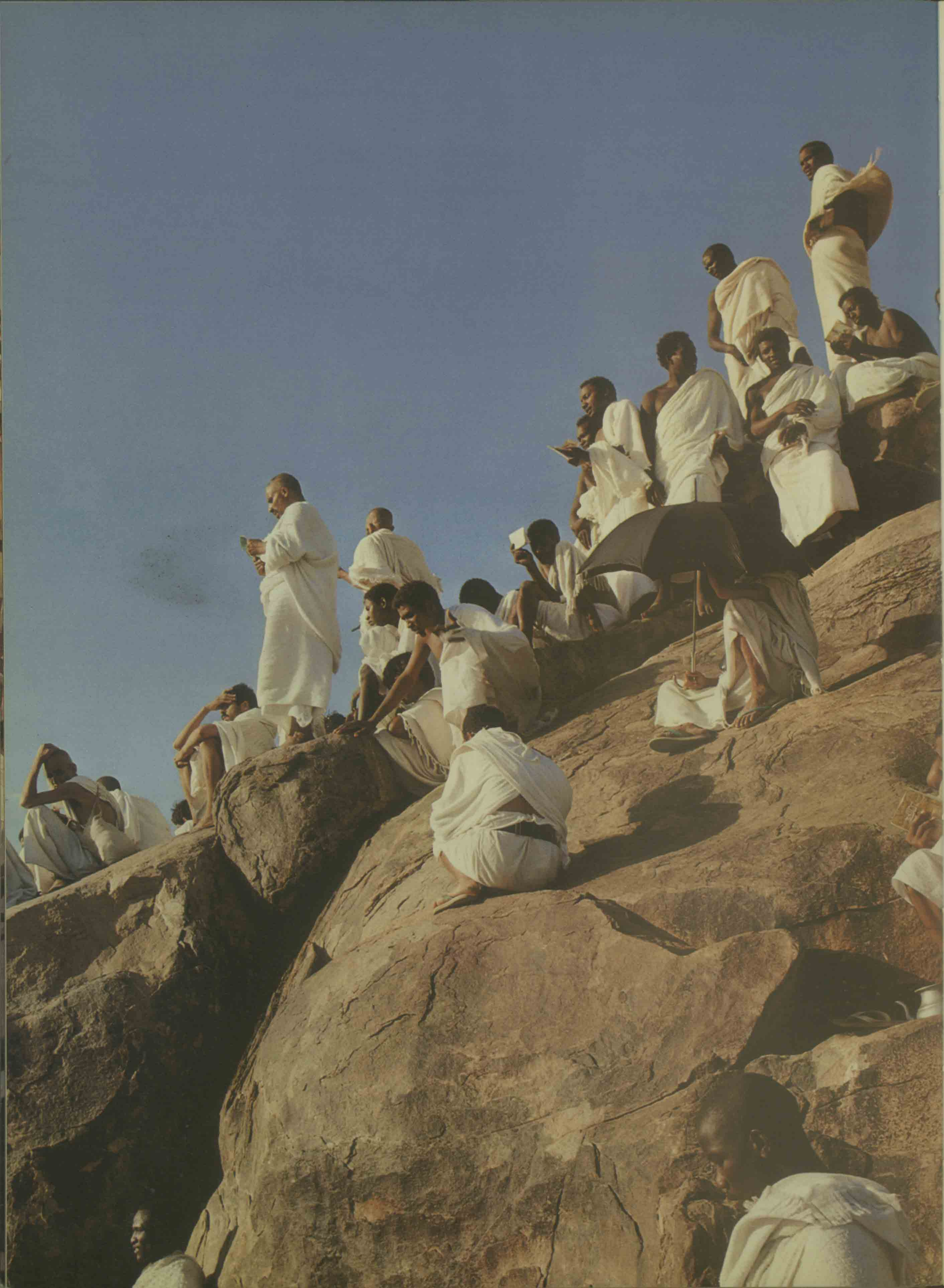


مشخص، اینجاست که ارزش کار مُطَوِّفان و کارکنان ایشان معلوم می‌شود. این کار مطوف است که در عرفات زمینی یا زمینهایی را مُشخَّص کند. در آن چادر، لوازم پخت‌و پز و آشپزخانه و وسایل درمان را برای حاجیانی که چند ساعت بعد می‌رسند آماده سازد که خیالشان آسوده باشد. در این شهرک چادری، خیابانها مثل خیابانهای نیویورک شماره گذاری شده است. مطوف به‌هر حاجی کارتی می‌دهد که نام او و نام منطقه‌ای که در آن چادر زده، و نام دفتر او در آن نوشته شده. اگر حاجی در راه گم شود، کافی است که این کارت را به‌پاسبان یا پیشاهنگ نشان دهد. آنها او را به‌چادرش خواهند رساند. کار حاجی در این روز فقط ذکر خداست، «اَللهُ اَکْبَرُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ. سُبْحَانَ اللهِ. لَا اِلَهَ اِلّا اللهُ. لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ.

امیر حاج به‌تقلید از رسول خدا (ص) در حجةُ‌الوداع، خطبه می‌خواند. پس از نماز، وقوف شروع می‌شود. در اینجا هر کسی وقوف را به‌دلخواه خود انجام می‌دهد. مستحب است سوره‌هایی از قرآن کریم که مناسب چنین مقامی است خوانده شود. مانند سورهٔ اَلْحَشْر. اَلْمُلْک و یس. دعاهایی نیز برای وقوف در عرفات، در کتابهای مناسک نوشته‌اند. این دعاها مستحب است. می‌توان آن دعاها را خواند و یا قرآن کریم تلاوت کرد. در چنین صحرایی که رشته کوههای طائف مشرف بر آن است و همهٔ حاجیان نمی‌توانند در یکجا بایستند، طبعاً موقعیت هر گروه و هر شخص نسبت به گروه و اشخاص دیگر تفاوت خواهد داشت. هر کسی این واجبات و مستحبات را نسبت به‌موقعیت خود به‌جا خواهد آورد. یک یک یا دسته جمعی، ایستاده یا نشسته، سواره یا پیاده، خدا را می‌خوانند و او را به نعمتی که به آنان ارزانی داشته تا روز عرفه را درک کنند، سپاس می گویند.

از خیمه‌ای که در عرفات داشتم، جَبَلُ‌الرَّحْمَه را دیدم. جبل‌الرحمه، کوهی خرد است که رسول خدا (ص) در حجة‌الوداع بالای آن رفت و برای نودهزار یا یکصدهزار همراهان خود خطبه خواند. گفتند حالا هم واعظان بالای آن کوه می‌روند و مردم را موعظه می کنند.

اما من داخل جمع مستمعانی که آنجا موج می‌زد، نشدم. همانجا که نشسته بودم قرآن می‌خواندم. و در قدرت پروردگار می‌اندیشیدم. این تفکر موجب شد تا به گوش دل از این برادران که می کوشم تا خدا دل مرا با آنان پیوند دهد، چیزی بشنوم و آن را برای آنان باز گویم. هزاران هزار جمعیت که در حال بانگ و خروش بودند سکوت کردند. مثل اینکه همین سکوت کمک کرد که من بیشتر در تفکر فرو بروم. انبوه جمعیت با آرامش و وقار رو به‌قبله آورد. صدای آنان آهسته بود. برای نخستین بار که یکی از پزشکان شهر خود را در مکه دیدم، گفت: من بعنوان پزشک همراه کاروان آمده‌ام. و با تَبَخْتُر اضافه می کرد که: قرآن و حتّی سورهٔ إخلاص را که سورهٔ کوچکی است درست نمی‌دانم. اما امروز دیدم چهره‌اش غرق در اشک و با خضوع و خشوع در عرفات ایستاده است. باز هم شاهدی از



دست نیاز از فراز جبل‌الرحمه به‌درگاه خالق بی‌نیاز.



این زنده تر می‌خواهید؟ وقت غروب وقوف ما چنین بود و چنین حالتی را داشتیم. پیروان بعض مذاهب اسلامی نماز مغرب روز عرفه را در اول غروب می‌خوانند، ما هم آماده شدیم که نماز بخوانیم ولی چنین نکردیم. از رسول خدا (ص) پیروی نمودیم و برای رفتن به‌مشعرالحرام آماده شدیم. بدیهی است که در این کوچ کردن شتران بار بسته و آماده به‌حرکت ما همان اتوبوسها هستند. مثل اینکه جای دیگر وعده داریم و باید به‌آنجا برسیم. برای همین است که ماشینها مرتب گاز می‌دهند و راننده‌ها پی در پی بوق می‌زنند و به‌مردم اخطار می‌کنند سوار شوند و عقب نمانند. بله، نباید تأخیر کرد. جایی دیگر وعده داریم و نباید تخلف نمود و یا اینکه نمی‌توانیم در رسیدن به آنجا تأخیر کنیم.



آشپزخانه همه‌جا دایر است حتی در عرفات و منی.

وقوف در عرفه سبب گردید که با لطف پروردگار همه با هم برادر شویم. با هم نماز خواندیم، با هم در بزرگی خدا و نعمتهای بی انتهای او که به‌ما ارزانی فرموده است به‌تفکر پرداختیم و سر انجام از فضل پروردگار حاجی شدیم. اگر همه با هم بار نبسته بودیم، با هم در عرفات فراهم نمی‌شدیم. «لَبَّیکَ اَللّهُمَّ لَبَّیکَ». اتوبوس ما به کندی راه می‌رود. یعنی همهٔ اتوبوسها کند می‌روند. سرعت آنها به‌اندازهٔ سرعت پیاده است. بعض حاجیان چند کیلومتر مسافت بین عرفه و مُزْدَلِفه را که منزلگاه بعدی ماست، در یک شبانه‌روز پیموده‌اند. حالا دیگر قیافه‌های بازی داریم. باید با هم از عرفات کوچ کنیم. عجله داریم اما نمی‌ترسیم. چرا؟ چون در مناسک باقی مانده تأخیر جایز است.

در بین راه رفقا مشغول گفتگو شدند. و تا آنجاکه به‌خاطر دارم بحث آنان از حدود مسائل دینی و اعتقادات و عبادات بیرون نبود: نماز عصر و ظهر و عشا تا چه وقت اداست؟ و چه وقت قضاست؟ آیا مستحب است که نافله‌ها را پس از نماز عشا تا آخر شب به تأخیر انداخت؟ مسأله دیگری هم فکر رفقا را مشغول کرده بود. حتی فکر مرا نیز که به چنین مسأله‌ها اهمیتی نمی‌دادم به‌خود جلب کرد: در چه ساعت از ساعتهای روز نماز مستحبی مکروه است؟ مثل اینکه رفقای من دچار نوعی خستگی و یا بیماری شده‌اند که درمانی جز بحث در این‌گونه مسائل ندارد. بلافاصله متوجه شدم من هم مانند مردان و زنانی که با من هستند دچار همان بیماری شده‌ام. من هم به‌بحثی علاقه‌مند شده‌ام که در گذشته بی‌فایده می‌پنداشتم. و بالاخره علت تمایل خود را به این گونه بحثها دانستم.

ما در حالی از عرفه حرکت کردیم که گناهانمان بخشیده شده است. از حالا باید آماده باشیم که در آینده واجبات الهی را ترک نکنیم. برای همین است که هم فکر آنها و هم فکر من متوجه اندیشه‌های خوب شده است، اندیشهٔ اینکه باید در آینده اعمال ما نیکو باشد. تصمیم گرفته‌ایم ساعتی از نماز و دعا غافل نباشیم. پس اگر در بارهٔ اینکه خواندن نماز مستحبی در چه ساعتی از روز کراهت دارد بحث کنیم، جای تعجب نیست.

اتوبوس باکندی ما را به‌مُزْدَلِفَه رسانید. شبی تاریک بود و نور چراغ اتوبیلها این

تاریکی را می‌شکافت و زمین را روشن می‌کرد. از اینجا هیچ چیز را نمی‌توانیم ببینیم. پس مَشْعَرُالْحَرام که آن را در روز دیده بودم کجاست؟ سرانجام به‌مشعرالحرام آمدیم تا آنچه را که قرآن بر ما واجب کرده است، اداکنیم. حاجیان که از عرفات کوچ می‌کنند در مشعرالحرام به‌ذکر خدا مشغول می‌شوند. نام خدا را می‌برند. خدا را شکر می‌گویند که آنان را از گمراهی نجات داد و رستگار کرد.

عرفه آغاز راه راست است، پایان این سفر روحانی نیست. ما حالا در سرزمینی هستیم که قُزَح - خدای گردبادها و بارانهای سیل آسا - در آن پرستش می‌شد. و قَوْسِ قُزَحْ را بخاطر همین بت بدین نام نامیده‌اند. گویا تیره‌های قریش که در جاهلیت برای خود امتیازی قائل شده بودند و در مزدلفه می‌ماندند و از آنجا کوچ می‌کردند، بر اثر اعتقادات عامیانهٔ خودگمان می‌کردند در مزدلفه در حمایت قزح هستند. قزح در نظر عربهای جاهلی مثل ژوپیتر در نظر رومیان، و زئوس در نظر یونانیان، بود. بعقیدهٔ رومیان و یونانیان، ژوپیتر و زئوس رَبُّ‌الْاَرْباب و خدای صاعقه بودند. اما پس از ظهور اسلام این سرزمینها به جایگاههایی تبدیل شدکه فقط نام خدای یکتا در آن برده می‌شود. اسلام دینی است که مردم را به‌پرستش خدای یگانه - خدای همهٔ جهان - می‌خواند. اسلام دینی است که اساس آن عدالت و برادری بین انسانها است. قریش در مزدلفه می‌ماندند تا برتری خود را به‌دیگر مردمان نشان دهند.



منی: دو بانوی ایرانی در مدخل خیمه‌ها.

صفحه ۱۴۴ - ۱۴۵ غروب عرفات: همه در انتظار این لحظه‌اند تا به‌مشعرالحرام بروند.

ما آنجا ایستادیم تا خدا را یاد کنیم، چنانکه پدران خود را یاد می‌کنیم یا بیشتر از آنکه نام پدران خود را می‌بریم خدا را یاد کنیم. قرآن به‌ما چنین دستور می‌دهد: «فَاذْکُرُوا اللهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ اَوْاَشَدَّ ذِکْراً»

مزدلفه نخستین منزل زندگانی تازه است - حیاتی که بنده در آن مرتکب گناهی نشده است. پس باید خوب مراقب بود و قدر نعمت پروردگار را دانست، نعمتی بسیار بزرگ. چه نعمت بالاتر از اینکه دلهای ما به‌هم مهربان شده است؟ همه یکدیگر را دوست می‌داریم. این همان آرامش و اطمینانی است که خدا فرموده است. این همان آرامشی است که به‌دلهای مؤمنان داده است تا ایمان آنان بیشتر شود. این همان رستگاری است که طالب آن هستیم. خدا به‌ما وعده داده است که ایمان ما را می‌افزاید. حالا که دلهای ما به‌یکدیگر پیوسته است، پس حتماً رستگار خواهیم بود. خدا می‌فرماید: «وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْکُروا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ اِذْکُنْتُمْ اَعْداءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْواناً» به‌هم بپیوندید و پراکنده نشوید! فراموش مکنید خدا چه نعمت بزرگی به‌شما ارزانی داشته است! شما با یکدیگر دشمن بودید، دلهای شما را به‌هم نزدیک کرد و از برکت اسلام با هم برادر شدید. این درسی است که از قرآن آموخته‌ایم. این سفری است که قرآن بر عهدهٔ ماگذاشته است. سفر به‌سرزمینهایی که به‌چشم خود دیدیم و به‌پای خود





سپردیم. دست و پیشانی خود را بر این زمینها که از جهت ظاهر مانند زمینهای دیگر است سودیم. این سرزمین و مردم آن را دیدیم، سرزمین و مردمی که قرآن نام آن را برده است. دانستیم که این مردم و این سرزمین از خود چیزی ندارند که در چشم ما بزرگ جلوه کند یا ما را تا این اندازه بدانها نزدیک سازد. آنچه موجب بزرگی آنان و نزدیکی ما به ایشان شده، رسالت محمد (ص) و نعمت اسلام است. آری ما بدین سرزمین احترام می گذاریم و مردم آن را دوست داریم، چون سرزمین وحی است.

حاجیان در مزدلفه می‌مانند و نماز مغرب و عشا را با هم می‌خوانند. سجادهٔ کوچکم را همراه نداشتم، ناچار روی زمین نماز خواندم و به‌زمین سجده کردم. احساس کردم ریگهای کوچک به‌پیشانی و زانوی من فرو می‌رود. همینکه نماز تمام شد، دیدم رفقا به‌اطراف پراکنده شده و همه به‌زمین خم گشته‌اند. بله! برای انداختن سنگ به‌مجسمهٔ شیطان باید مقداری ریگ فراهم کرد. باید چهل و نه ریگ به‌جمره‌ها افکند. باید قبلاً کسی آن ریگها را به‌جمره‌ها نیفکنده باشد. سنگ ریزه را باید از زمین حرم جمع کنند. و مستحب است شب دهم ذوالحجه جمع شود. فردا به‌این سنگها احتیاج داریم. روز عید و نیز روز یازدهم و دوازدهم باید این سنگها را به‌جمره‌ها انداخت. انداختن این سنگها نشانهٔ تصمیم بر مخالفت هوی و هوس است. زیرا حاجیان می‌دانند شیطان و سپاهیان او در هر راه و در هر لحظه آمادهٔ گمراه کردن آنان هستند.

این سنگ جمع کردن از این سرزمین، در چنین وقت کار مهمی است. با افکندن این سنگ ریزه‌ها یکی از واجبات را انجام می‌دهیم. این کار را باید سه روز پی در پی تکرار کنیم، تا نشان دهیم که شیطان بر ما تسلط ندارد. و باز آنچه اهمیت دارد اینکه این مناسک پی در پی انجام می‌شود. عنایتی نو شامل حال ما می گردد.

در عرفه ایستادیم، خدا حقوقی راکه بر ما داشت بخشید. در مزدلفه، بندگان خود را از ما راضی می‌سازد. سنگ‌ریزه می‌افکنیم تا نشانهٔ این باشد که از حالا تا پایان زندگی شیطان هوی را از خود می‌رانیم تا بر ما مسلط نگردد. حالا این انسان تازه، از بار گناه سبک شده و پاکیزه گشته است. ایمانی نو و امیدی نو یافته است. از این ایمان و امید سلاحی می‌سازد تا به‌جنگ شیطان برود. شب را در اینجا می‌ماند تا به‌پیغمبر اقتدا کند. این نخستین خواب او پس از توفیق حج است. اما در این عصر، در عصری که قرن چهاردهم هجری واپسین سالها را پشت سر می گذارد، کجا فرصت چنین تفکری دست می‌دهد؟ در عصر ما وسیله‌های تندرو، مسافتها را به‌سرعت در هم می‌نوردد. در این عصر مُزْدَلِفَه منزلی است که تنها رمزی از چنین خاطره‌ها را با خود دارد. من هم تا آنجاکه ممکن است، باید از این رمز الهام بگیرم. به‌پهلوی راست درازکشیدم و دعاهایی راکه معمولاً پیش از خواب می‌خوانم، خواندن گرفتم.

بر بالای جبل‌الرحمه، در انتظار غروب.

صفحه ۱۴۸ ـ ۱۴۹ آفتاب غروب کرده است، باید به‌مشعرالحرام سپس به‌منی رفت.

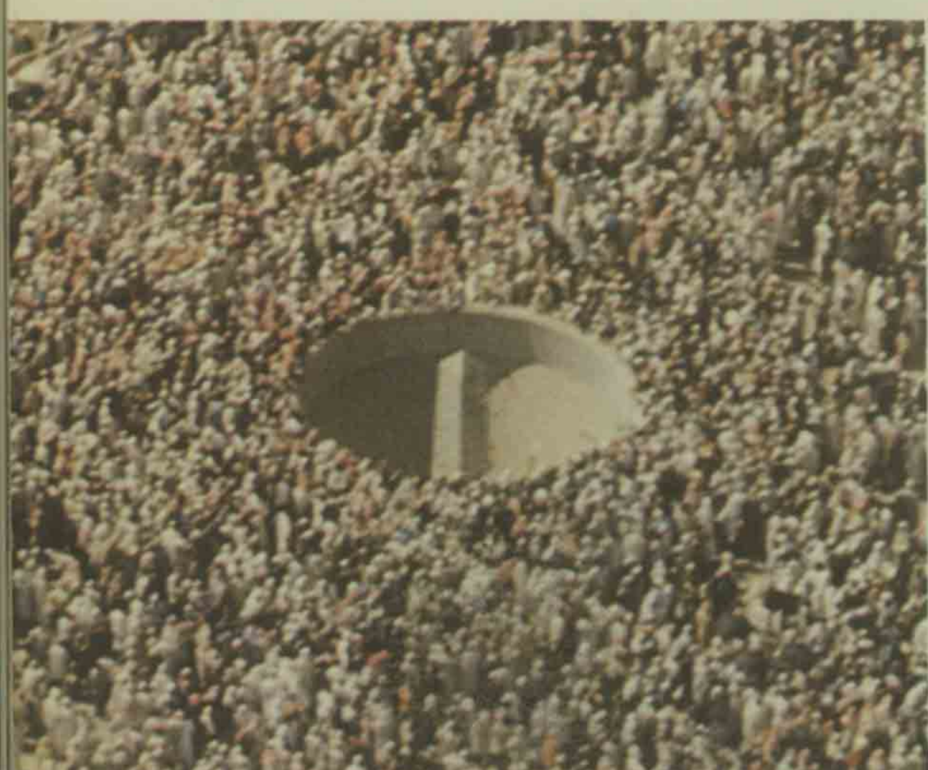


منیٰ

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا

قرآن کریم





تصویری هوایی از حاجیان در حالی که به‌یکی از جمره‌ها سنگ می‌افکنند.

با ساختن این پلها در منی، توانسته‌اند تا حدی از فشار جمعیت بکاهند.



بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منی لیک قربان خواص از نفس انسان دیده‌اند
در سه جمره بوده پیش مسجدِ خِیف اهل خوف سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده‌اند
خاقانی.

راه ناهموار بود. ناچار اتوبوس ما به کندی حرکت می کرد، و به‌مُحاذاتِ سرازیری که از عرفات به‌مزدلفه و منی تا مکه امتداد دارد، پیش می‌رفت. کند رفتن اتوبوس سبب شد تا درهٔ تنگی راکه فقط در مزدلفه و منی وسعت می‌یابد خوب تماشاکنیم، و از این منظرهٔ طبیعی لذت ببریم. مهندسان تا آنجاکه توانسته‌اندکوشیده‌اند تا از بریدن کوههای مشرف بر این دره برای شبکه راهها که تعداد آن ده رشته است، استفاده کنند، تا برای رفت و آمد حاجیان این عصر مناسب گردد. و تا آنجاکه ممکن است این راهها در همان مسیری باشدکه پیغمبر (ص) در سفر حج خود پیمود. اما در این سالها افزونی جمعیت مانع از این است که حاجیان سُنَّتِ نبوی را از هر جهت رعایت کنند و از راه دیگری جز راهی که رفته بودند، بر گردند.


دسته‌ای از زنان به‌طرف جمره‌ها می‌روند.

با اینکه نمی‌توان منکر شد دولت عربستان سعودی برای ساختن این شبکهٔ راهها بودجهٔ سنگینی تخصیص داده است، و در آینده هم خواهد داد، ولی باز این سؤال پیش می آید که آیا می‌توان راههای دیگری بر این راهها افزود؟ مسلم است که مهندسان راه سازی و پل سازی عربستان سعودی نهایت کوشش و دقت را به کار برده‌اند تا بر موانع طبیعی این سرزمین چیره شوند، و توانسته‌اند چنین پلها و راهها را بسازند و قطعاً در آینده هم سعی خود را در توسعهٔ این شبکه‌ها به کار خواهند برد.

هر چند هنوز هوا تاریک است، اما در پرتو نور چراغهایی که از هر وجب کوه و دره می‌تابد، خیمه‌ها و ساختمانهایی را که موقتاً تأسیس شده می‌توان دید. هر چه به منی نزدیک می‌شویم جمعیت انبوه‌تر است. در جهت شمالی که درهٔ اندکی پهن می گردد، در دامن کوه «صانع» خرمنی از روشنایی دیده می‌شود. آنجا مَسجِد خِیف، بزرگترین مسجد منی است. در طرف راست دامنهٔ کوه «ثبیر» بزرگترین خیمه گاهها وجود دارد، چه حاجیان باید سه روز و سه شب در منی بمانند. این سه روز و سه شب را ایام تشریق می گویند.

در اطراف خیمه‌ها انواع تجارتخانه‌ها و فروشندگان لوازم ضروری را می‌توان دید. در منی تنها دو جاده وجود دارد. در غیر أیامِ تَشریق در اینجا فقط چند صد نفر دیده می‌شود. اما در أیام تشریق ـ دهم تا دوازدهم ذوالحجه ـ بیشتر از دو میلیون جمعیت به‌یکدیگر چسبیده در آنجا بسر می‌برد. ادارات مسئول، حداکثر کوشش را به کار می‌برند تا نظم برقرار شود و کسی خانه و مقصد خود را گم نکند. ولی مهار کردن موج انسانها در منی دشوارتر از عرفات است، زیرا مدت توقف در اینجا بیشتر است. بعلاوه انضباط حاجیان در منی کمتر از وقتی است که وارد سرزمین حجاز می‌شوند، حَتّی کمتر از روزهایی است که در عرفات بسر می‌برند. شاید علت آن را بتوان چنین توجیه کرد که در منی دیگر

آن حاجی که روح مجردی بود و هیچ فکر و ذکری نداشت جز آنکه مناسک را هر چه بهتر و با نیتی هر چه صافی‌تر انجام دهد، وجود ندارد. چرا که دانستن غرض واقعی از مناسک منی برای همه میسر نیست. وگاهی فقط کوشش حاجی در آن خلاصه می‌شود که واجبی را انجام دهد. در نتیجه ممکن است بعض این عده به‌هنگام انجام این اعمال از درگ فلسفهٔ حقیقی مناسک محروم مانند، در صورتی که اهمیت مناسک منی از مناسکی که در غیر منی انجام می‌شود کمتر نیست.

چهل و نه سنگ ریزه‌ای که در مُزْدَلِفَه جمع آوری شده بود، باید در روزهای معینی در منی بر سه جَمْره افکنده شود. در منی در طول ۲۷۲ متر، سه ستون نصب شده است. این ستونها را جَمَرات می گویند. جَمَرات جمع جَمْره است. و جَمره سنگ ریزه است و چون به‌این ستونها سنگ ریزه می‌افکنند، آنها را نیز جمره می گویند. وگفته‌اند چون جای انبوه شدن سنگ ریزه‌ها است، آن را جَمره نامیده‌اند، چه، معنی جمره اجتماع قبیله است. و گفته‌اند از آن جهت که مردم بدانجا شتاب می کنند، آن را جمره می گویند. چه، جمره به‌معنی سرعت است. نزدیکترین این سه جمره به مکه، جَمْرَهٔ عَقَبَه یا جمرهٔ کُبْرَیَ (جمرهٔ بزرگ) است که بر عقبه قرار دارد. جمرهٔ دوم به‌فاصله ۱۱۲ متر از جمرهٔ اول قرار دارد و آن را جمرهٔ وُسْطَی می گویند. فاصلهٔ جمرهٔ سوم از جمرهٔ دوم ۱۵۲ متر است. (این جمره در آخر راه مزدلفه است و آن را جمرهٔ اُولَی یا جَمرهٔ کوچک می گویند).


تصویری هوایی از منی در ایام تشریق.

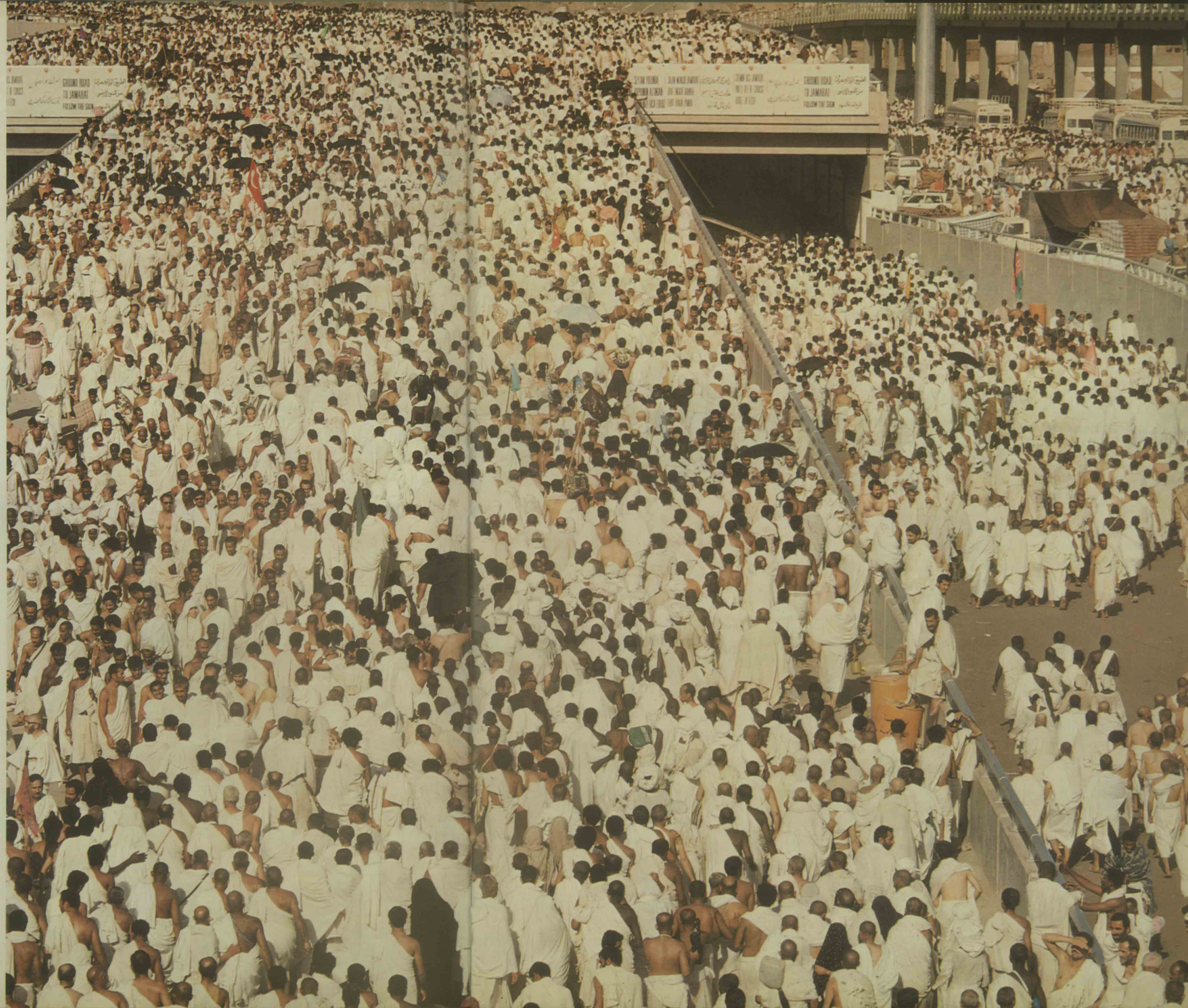
در روز اول (روز عید قربان) باید هفت سنگ ریزه به جمرهٔ عَقَبَه افکند، وقت آن بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان تا غروب این روز است. و در روزهای دوم و سوم (یازدهم و دوازدهم) به هر یک از سه جمره باید هفت سنگ انداخت ـ نخست جمرهٔ اولی و پس از آن جمرهٔ وسطی و پس از آن جَمرهٔ عقبه. هنگام افکندن سنگ ریزه، خواندن دعای کوتاهی که در کتابهای مناسک نوشته‌اند، مستحب است ولی ازدحام و فشار جمعیت در این روزها مخصوصاً در روز عید به‌حدی است که مشکل بتوان چنین توفیقی را به‌دست آورد. به‌هر حال ساده‌ترین کارها ذکر خداست. اَللهُ اَکْبَرُ. سُبْحَانَ اللهِ وَاللهُ اَکْبَرُ. در قرآن کریم از رَمْیِ جَمَرَات ذکری نشده است.

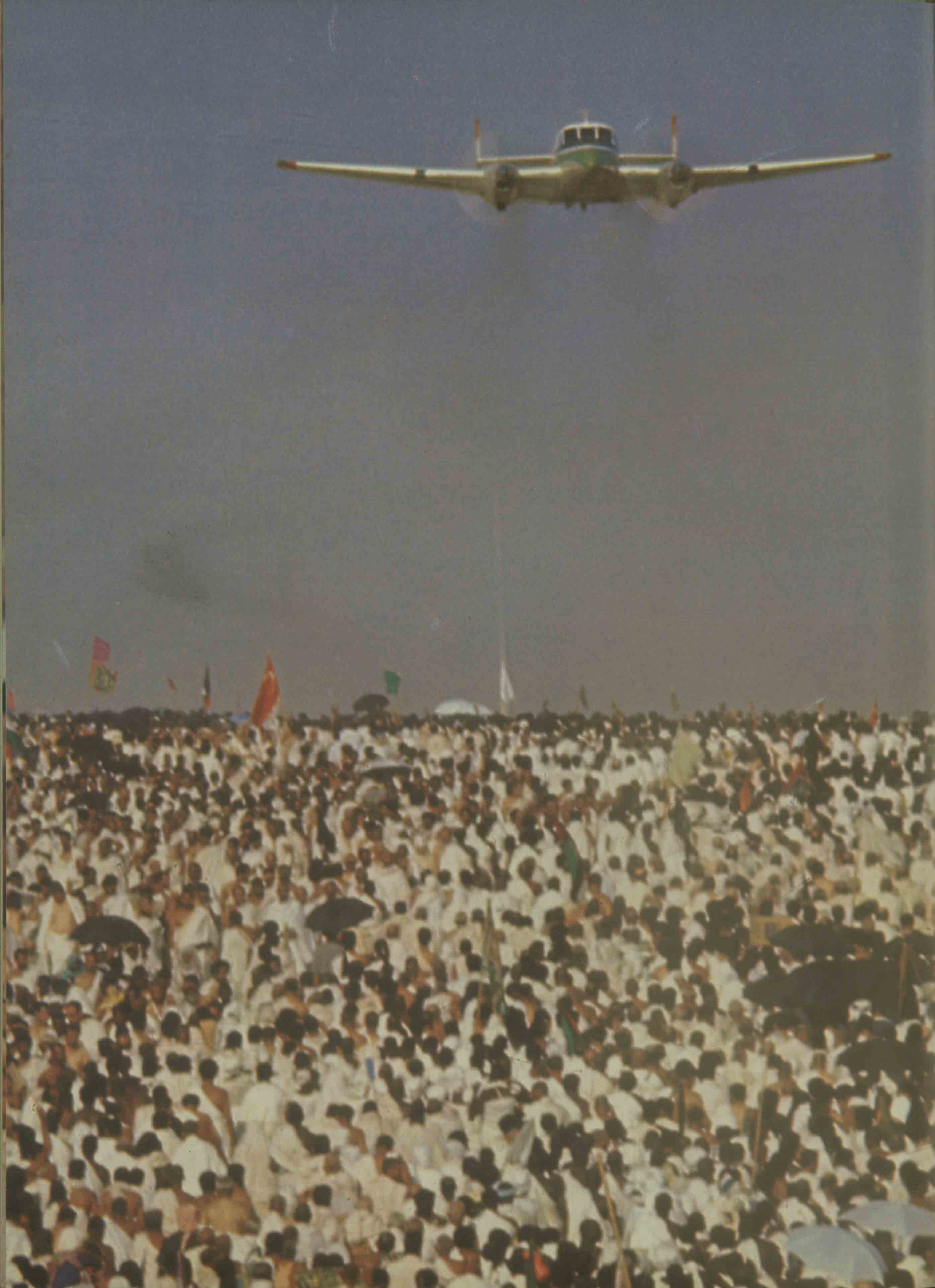
در این سالها حکومت عربستان‌سعودی جمره‌های سه گانه را دو طبقه کرده است، تا جمعیت در دو محل اعمال خود را انجام دهند. و نیز راهها را طوری ساخته و با پل از هم جدا کرده‌اند که بتوان از راهی رفت و از دیگری بر گشت. اما مثل اینکه حاجیان برخلاف صَفا و مَرْوَهَ در منی چندان خود را مقید به‌رعایت دستورات نمی‌دانند، و جهت را رعایت نمی کنند، دستوراتی که به‌خط لاتین و عربی و فارسی نوشته شده و به‌مردم تعلیم می‌دهد که از کدام راه بروند و از کدام راه بر گردند. شاید علت سرپیچی مردم از این دستورات آن است که حاجی در منی دچار نوعی خشونت می‌شود، و طغیانی بدو دست می‌دهد.



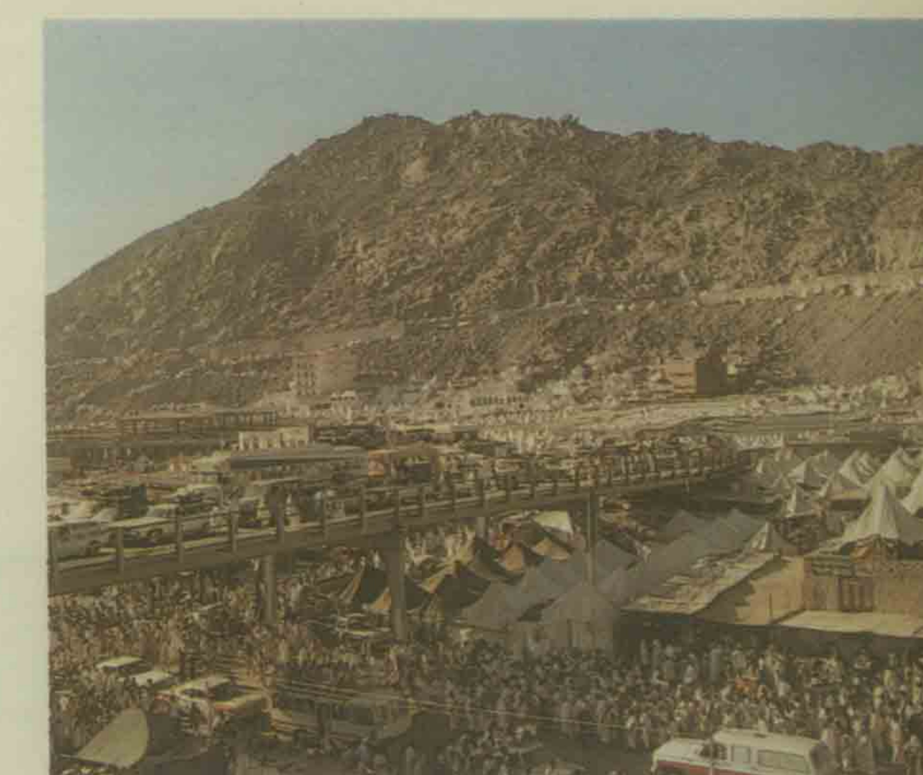
پلیس و ماشینهای آتش‌نشانی همه‌جا مراقب‌اند.

در اینجا با ساختن این پلها جمعیت در رفتن به‌جمره تقسیم می‌شوند.





کسانی که در فلسفهٔ حج با دقت نظر خاص می‌نگرند، افکندن سنگ ریزه‌ها را به‌جمره‌ها نشانه‌ای از مبارزهٔ با شیطان و رمزی از جهاد با نفس سرکش می‌دانند، که هر لحظه آمادهٔ گمراه ساختن آدمی است. اما مردم عادی می‌پندارند که به‌راستی این مجسمهٔ شیطان است و چنان احساساتشان به‌هیجان می‌آید که گویی شیطان را پیش روی خود می‌بینند، و مانند دشمنی که به‌دشمن حمله می‌برد، بر آن مجسمه‌ها می‌تازند. حتی بعضی گمان می‌کنند که این سنگها سه شیطان مجسم است. اگر متوجه این نکته باشید، خواهید دانست چرا این مردم با چنان خشونتی سنگ پرتاب می‌کنند. به‌چشم خود دیدم چند سنگ ریزه به‌جای آنکه به‌ستونها بخورد به‌سر مردم خورد و آنها را آزرد. آنچنانکه بسیاری از سنگ‌ریزه‌ها را که می‌افکندند، از نخود که سهل است از باقلا هم بزرگتر بود. گذشته از سنگ ریزه، دهها و بلکه صدها لنگهٔ کفش در کنار مجسمه‌ها می‌توان دید. ظاهراً افکندن هفت سنگ ریزه، آتش خشم دشمنان شیطان را خاموش نکرده است و خواسته بودند با کفش و دم‌پایی، خوب حساب آن ملعون را برسند.



پل سازی یکی از چاره‌هایی است که نمی‌گذارد اتومبیلها راه را بر مردم ببندد.

در اینجا به‌یاد عبارتی از یکی از سفرنامه‌ها افتادم (و خدا را شکر که مربوط به‌سالهای گذشته است) که بعض از حاجیان این مجسمه‌ها را آتش زده بودند. شاید بی‌فایده است که بگویم بعض حاجیان به‌جای آنکه در اینجا نام خدا را ببرند و یا دعایی را که در کتابهای مناسک نوشته‌اند بخوانند، دشنام می‌دهند و نفرین می‌کنند، که اگر بدعت نباشد ثوابی هم ندارد. لرزش و برافروختگی که آن روزها در بعض چهره‌ها دیده می‌شود از نظر روانشناسی قابل توجه است. مثل اینکه این مردم از قدیم حساب خرده‌ای با شیطان داشته‌اند و حالا وقت تصفیهٔ آن رسیده است.

در آغاز کار، این افراطها به‌نظرم ناپسند آمد، چه به‌ظاهر مخالف با فلسفهٔ حقیقی این مناسک بود. نظر خودم را به دوستانم گفتم، اما در چنین گیر و داری چه کسی به‌فکر تجزیه و تحلیل و یافتن علت این تغییر اصولی است؟ و آیا خود این مسأله به‌همین صورت درخور این نیست که دربارهٔ آن تأمل کنیم؟ مگر نه‌این است که مردان و زنانی که چنین کارها را می‌کنند دارای اعتقادی سطحی هستند؟. مگر نه‌اینکه آنها می‌خواهند دشمنیِ سخت خود را به‌شیطانی که در هر کمینگاه انتظار گمراه‌کردن آنان را می‌برد نشان دهند؟ شیطانی که سالها آنان را گمراه کرده و یا در صدد گمراهی آنان بوده است، و حالا او را پیدا کرده‌اند. پس چرا آنطور که می‌خواهند دق‌دل خود را از او نگیرند؟ مگر نه این است که نیت خود را تازه کرده‌اند؟ مگر نه این است که تصمیم گرفته‌اند از این به‌بعد جز در راه خدا قدم نگذارند، و از بدیها بلکه از هر ضعف و تنبلی روگردان باشند؟ پس می‌خواهند با این کار آنچه را در نهاد آنان کمین کرده و می‌کوشد که توبهٔ ایشان را باطل سازد از خود دور کنند. مگر نه این است که چنین توفیقی را با زحمت و رنج

به دست آورده‌اند؟ پس چرا آنان را سرزنش کنیم؟ بله باید آنها را معذور داشت. حق دارند، هر چند کاری را که انجام می‌دهند به‌ظاهر مخالف فتوای فقهایی است که این کارها را بدعت می‌دانند. زیرا چنانکه گفتیم کاری که انجام می‌دهند از روی اعتقادی عامیانه است. و البته اگر فرصتی دست دهد و وقتی باشد، باید آنان را تعلیم داد. ولی کَی؟ و چگونه؟ این کارها هم نظیر قسمتی دیگر از اعتقاد عامیانه است که می‌پندارند این مجسمه‌ها در جاهایی نصب شده است که شیطان سر راه را بر ابراهیم (ع) گرفت تا او را بفریبد و از اطاعت امر خدا باز دارد، تا فرزندش اسماعیل را قربانی نکند.

چنین داستانی نه در نَصّ سنت است و نه در قرآن بدان اشاره شده است. ما می‌دانیم رسول خدا (ص) این اعمال را انجام داده و مسلمانان هم باید آن را انجام دهند. و باز هیچ دلیلی در دست نیست که قربانگاه امروزی همان جایی است که ابراهیم (ع) فرزند خود اسماعیل (ع) را خواباند تا سر ببرد، و چون پروردگار درجهٔ اطاعت او را دید گوسفندی نزد او فرستاد تا فدای اسماعیل سازد.

بعض تاریخ‌نویسان می‌گویند: عربهای جاهلی هفت مجسمهٔ سنگی در راه منی داشتند و به هر یک از این مجسمه‌ها سه سنگ ریزه می‌افکندند، (به‌تعداد بیست و یک سنگ ریزه که ما در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذوالحجه به این مجسمه‌ها می‌افکنیم.) و باز می‌گویند سنگی که عربهای جاهلی به‌این ستونها می‌افکندند نشانهٔ نفرت و لعن نبود، بلکه می‌خواستند بدین وسیله خود را بدان بت نزدیک کنند. و چون سنگها را می‌افکندند، می‌گفتند تو از فلان بت بهتر و بزرگتری و نام بتی را می‌بردند که قبلاً بدو سنگ افکنده و به‌او هم همین جمله را گفته بودند. (اگر چنین داستانی راست باشد، این سنگ افکندنها در اسلام رمز مبارزه با بت‌پرستی و نسخ آداب جاهلی است.)

به‌هر حال هر چه بوده است وظیفهٔ ما در اینجا این نیست که معتقدات عرب جاهلی را تجزیه و تحلیل کنیم. این کار به عهدهٔ استادان و جامعه‌شناسانی است که عمر خود را در این راه صرف کرده‌اند و می‌کنند.

برای مرد با ایمانی که مَناسکِ حج را انجام می‌دهد، دانستن تاریخ این مردم هیچ اهمیتی ندارد، مگر از آن جهت که بداند آنان چنان مردم گمراهی بودند که خدا برایشان منت گذاشت و پیغمبر خود محمد (ص) را در میان آنان برانگیخت و کتاب خود قرآن را بر آنان نازل فرمود. قرآنی که نه تنها معاصران محمد (ص) در مقابل آن ناتوان ماندند، بلکه امروز هم پس از گذشتن چهارده قرن، وقتی تَلاوَت می‌شود و به گوش مردمی غیر مردم آن عصر می‌رسد، دل شنونده را نورانی می‌کند، چنانکه دلهای آن مردم را نورانی می‌ساخت، و معنی دقیقی را از آن می‌فهمند که دریافتن آن برای آن مردم ناممکن بود.

رسالت قرآن چنین و معجزهٔ قرآن هم در همین است. الفاظی که گذشتِ زمان آن را



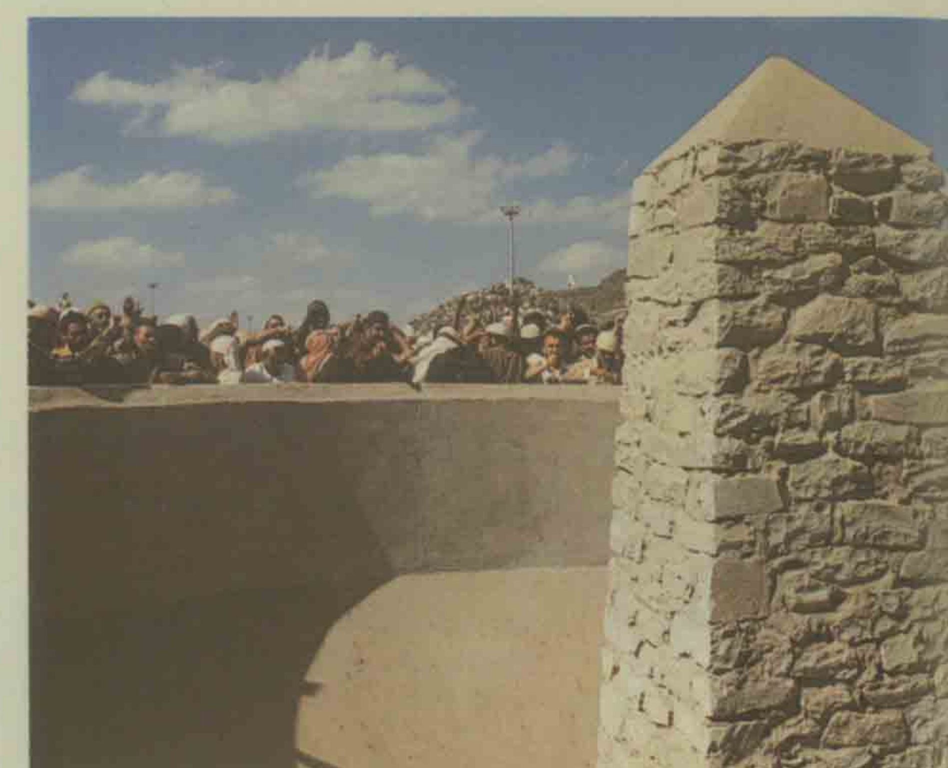
پیش از آنکه جمره‌ها را دوطبقه بسازند جمعیت این چنین موج می‌زده است.

دیرینه نکرده است و تأثیر آن به‌سرزمینهای عرب محدود نشده و نمی‌شود. بلکه هر چه جامعه پیش برود و با هر مشکلی که روبرو شود، گره‌گشای اوست. هر چه از سرزمین نزول وحی دور شویم و هر چه با زمان آن فاصله بگیریم، باز چنین نیست که دستور قرآن در انجام فریضهٔ حج تنها در زنده نگاهداشتن خاطرهٔ ابراهیم (ع) خلاصه شود بلکه خاطرهٔ هر مرحله از مرحله‌های زندگی ابراهیم (ع) دستورالعمل هر انسانی است که ایمان درست را جستجو می‌کند. آن روز که ابراهیم پایه‌های خانهٔ کعبه را بالا برد، نه برای این بود که خانه‌ای بسازد تا مردم گرد او بگردند. پی افکندن خانهٔ کعبه، آخرین مرحلهٔ مبارزهٔ ابراهیم در راه توحید بود، مبارزه‌ای بخاطر پیروزی حق بر باطل. ابراهیم (ع) این مبارزه را با اعتراض بر آزرِ بت‌ساز و بتهای او آغاز کرد. و این نبرد را تا آنجا ادامه داد که به‌شناخت خدای یگانه موفق شد.

نخست بر بتها خرده گرفت که اگر شما خدایید چرا سخن نمی‌گویید؟ به‌ستارهٔ درخشان به ماه تابان و به آفتاب فروزان گفت: اگر شما خدای منید پس این غروب کردن و ناپدید شدن برای چیست؟ محکوم چه قدرتی هستید؟ همین کند و کاو او را به پرستش اَللّه – تنها سزاوار پرستش – کشانید. ابراهیم این بود و سنت ابراهیمی چنین است: تحقیق، جستجو، کوشیدن، و تا رسیدن به‌مقصود از کوشش باز نایستادن. با این همه ابراهیم (ع) هم با داشتن چنین ایمانی در بوتهٔ آزمایش رفت و گفت: پروردگارا! هر چند ایمان دارم اما می‌خواهم دلم آرام گیرد. می‌خواهم بدانم چگونه مرده را زنده می‌کنی؟ بله بالاخره او نیز انسانی بود. باید از این انسان کامل و از کار او عبرت گرفت.

قرآن کریم ابراهیم را برای ما چنین وصف کرده است: مؤسس دینِ فِطرت، دینی که از سفسطه‌های سخیف که دامنگیر تعلیمات موسی و عیسی گردید و آن را از مجرای طبیعی خویش منحرف کرد منزه است. پس شخصیت او، زندگانی او، و پایان کار امت او و نیز خانه‌ای که او ساخت، برای ما سرمشقی است. مگر نه محمد (ص) در خاندانی تربیت شد که خدمت کعبه را به‌عهده داشتند؟ مگر نه شکستن حرمت خانه‌ای را که ابراهیم برای پرستش خدای یکتا ساخت به‌چشم خود دید، که چگونه به‌بتخانه‌ای مبدل شده است؟ مگر نه آزار مشرکان و دوری از خاندان و نبرد با کافران را برای آن تحمل کرد که کعبه را از آلودگی پاک سازد، و از نو خلعت ابراهیمی بر آن بپوشاند؟ ما نباید این خاطره‌ها را از یاد ببریم، یا از این نکته غافل شویم که او نگران بود مبادا اُمّتِ وی به وَرطه‌ای که اُمتهای پیشین درافتادند، بیفتند، و از خداشناسی به‌بت‌پرستی بگرایند.

برای همین است که حاجیان از پروردگار می‌خواهند که: خدایا! یک چشم به‌هم زدن، ما را به‌خود وامگذار. و برای همین است که سنت از حاجی می‌خواهد سنگها را با آرامش و اطمینان بیفکند و جز تسبیح خدا و بزرگداشت او و دعای مأثور سخنی نگوید. و در



ولی حالا چنین است.

صفحه ۱۶۲ – ۱۶۵ با چه خشمی مجسمهٔ شیطان را سنگ باران می‌کنند.





رزمگاهی که عقل و نفس در آن به‌پیکار برخاسته‌اند، از بهترین و محکم‌ترین جنگ‌افزارها استفاده کند. جنگ‌افزار او اراده و پایداری باشد، بی آنکه طغیان کند و برتری بفروشد، ارادهٔ کسی که تنها در برابر خدا تسلیم می‌شود. اسلام چنین اراده‌ای را می‌خواهد. به خدا تسلیم شدن نه کارها را به‌خدا واگذاردن و خودکاری نکردن. مسلمان وقتی اسلام را می‌پذیرد معنی آن این است که شهوت و هوس و میلهای نفسانی و بالاخره هر چه را غیر خواست خداست، در مقابل ارادهٔ خدا نادیده می گیرد.

کسی که صحنهٔ سنگ‌افکندن به‌مجسمهٔ شیطان و هیجان و خشم سنگ اندازان را می‌بیند، اگر به آنچه می کنند به دقّت بنگرد، آنان را معذور خواهد داشت و خواهد دانست که آن تظاهرات واقعیتی عمیق را دربر دارد. و به‌خاطر تحقق همین ارزشهای معنوی و مبارزهٔ با هوای نفس است که از حاجی می‌خواهند در منی قربانی کند. پس قربانی کردن تنها رمزی از داستان ذبح اسماعیل و آمدن گوسفندی به‌جای او نیست. قربانی کردن نیز موضوعی است که در عصر ما ذهن متفکران و فقها را مشغول داشته است و سالهاست می‌خواهند با استفاده از ظاهر قرآن و سنت پیغمبر برای گشودن این مشکل پیچیده راهی پیدا کنند.



حاجیانی از افریقا در حال سنگ انداختن.

صدها هزار بلکه میلیونها گوسفند وگاو و شتر در صحرای منی کشته می‌شود. حجم این قربانیها چندین برابر نیاز کسانی است که طالب آن هستند. ناچار بخاطر بهداشت و جلوگیری از عفونت هوا، تراکتورها این لاشه‌ها را زیر خاک پنهان می کنند.

ده‌ها سال است که حکومت سعودی سرگرم بررسی این موضوع است. نص قرآن کریم «وَالْبُدْنَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» تأویل پذیر نیست. و فُقَها حق دارند استدلال کسانی را که با توجه به‌ظاهر آیهٔ: «لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ» می گویند تصدق به مال نوعی تقوی است و جایگزین قربانی خواهد شد، نپذیرند. از طرف دیگر، آمار رسمی ما را با ارقام و اعداد تکان‌دهنده‌ای روبرو می کند. این آمار نشان می‌دهد که هر حاجی غیر سعودی یک گوسفند و نیم قربانی می کند (این محاسبه وقتی درست است که همهٔ فقها کشتن کفاره را نیز در منی واجب بدانند. ولی بعض فقهای امامیه می گویند جز کفارهٔ صید، حاجی می‌تواند بقیهٔ کفاره‌ها را در خارج از منی و در مکه و حتی در شهر خود بکشد.) و هر چهار حاجی سعودی یک قربانی دارد. رقم قربانی در این سال (۱۳۹۵) به یک میلیون و نیم رسید.

مسئولان دولت سعودی در حال حاضر مشغول بررسی طرحی هستند که اگر اجرا شود این لاشه‌ها در سردخانه نگاهداری خواهد شد و به‌تدریج به مستمندان توزیع خواهد گشت. و فضولات آن به کود تبدیل خواهد گردید و تحویل کسانی می‌شود که بدان احتیاج دارند. برای اجرای این طرح و طرحهایی نظیر آن، «جمعیت رابطهٔ اسلامی» و دولت عربستان سعودی سرگرم رسیدگی هستند.[1]

(۱) این طرح خواه از جهت خریداری ماشینهای متعدد و خواه از جهت تأمین کادر فنی و نگاه داشتن آن در طول یک سال، مستلزم پرداخت هزینهٔ سنگینی است، که معلوم نیست عربستان سعودی پرداخت آنرا تقبل کند. گذشته از پرداخت هزینه، اجرای طرح نیز دشوار و بلکه غیر عملی است. در سالهایی که موسم حج با فصل تابستان منطبق می‌شود، لاشهٔ گوسفند در ظرف چند دقیقه فاسد می گردد. در چنین موقع با چه تعداد کارگر و وسیله و در چه شعاعی از عملیات می‌توان دو میلیون لاشه را جمع آوری کرد و به‌سردخانه برد و تحویل داد؟ بر فرض که همهٔ این اشکالها را برطرف کنند چه کسی تضمین می کند که گوشتهای سردخانه به‌فقرا تحویل شود و در بازارها بفروش نرسد و بهای آن به‌جیب ثروتمندان ریخته نگردد؟
حل مشکل قربانی در صلاحیت دولت عربستان سعودی و جمعیت رابطه و وزارت حج و اوقاف نیست. اظهار نظر دربارهٔ آن در صلاحیت فقهای مذاهب مختلف اسلام است. آنها می‌توانند با استفاده از ظاهر قرآن کریم و سنت پیغمبر و اقوال ائمه علیهم‌السلام و رعایت احکام ثانوی در این باره تصمیم بگیرند.

دولت عربستان سعودی از برکت درآمد سرشار نفت، چشم طمع به درآمد موسم حج ندارد. هر چند درگذشته ساکنانِ این سرزمین بایر از این پول که در چنین فصلی عاید می‌شد استفاده می کردند. بنابراین همهٔ کوشش خود را در راه خدمت به‌حرمین و زائران آن به کار خواهد برد.

اگر قبول کنیم از این جمعیت انبوه مبلغ قابل ملاحظه‌ای عاید عربستان سعودی می‌شود ـ چنانکه درآمدی که در این سال از خرید و اجاره‌خانه و ارقام دیگر از حاجیان عاید شد به ۲۱۴ میلیون دلار رسید که ۱۱۴ میلیون آن ارز خارجی بود ـ باید در نظر داشت که این رقم در مقابل درآمد این دولت از چاههای نفت رقم ناچیزی است. درآمد عربستان سعودی از ذخایر نفتی ۴ میلیارد دلار یعنی چهل برابر درآمد سالیانهٔ حج است.

دولت عربستان سعودی در مقابل سالی هشت میلیون و نیم درآمد، چهل و پنج میلیون دلار هزینهٔ موسم حج را می‌پردازد. و از این مهمتر بودجهٔ تعمیرات و بازسازی و راه‌سازی و هزینه‌های دیگر است که رقمی بالاتر از ۲۱۴ میلیون دلار درآمد موسم حج خواهد شد. چنانکه توسعه و شبکه راه‌سازی میلیونها دلار هزینه دارد. توسعهٔ حرم مکه ۱۵۵ میلیون دلار خرج برداشته است. و هزینهٔ توسعهٔ فرودگاه جده دویست میلیون دلار است.



با چیدن اندکی از موی سر، از احرام بیرون می آیند و برای طواف از منی به‌مکه باز ـ می گردند.

دربارهٔ آماده ساختن وسائل آسایش حاجیان و انجام کارهای آنان نباید عجولانه قضاوت کرد. در چنین قضاوتی، دیدِ منطقی لازم است تا ببینیم با این موقعیت استثنایی و بلکه منحصر بفرد چه کاری عملی است؟ و چه کاری انجام شدنی نیست؟ مثلاً در سالی که من به حج مشرف شدم (سال ۱۳۹۵) برای حاجی ممکن نبود چیزی جز برنج و مرغ بخورد. آنهم مرغی که در چکسلواکی و دانمارک کشته شده و ـ گردن آنها که اعلان کرده‌اند ـ به‌طریق اسلام ذبح شده است. این مرغها را بدون دقت و توجه لازم روی منقلهای برقی، کباب می کنند، و می‌توانید آنها را در هوای آزاد درکنار پیاده‌روهای خیابان، و یا در مهمانخانه‌های مجلل بخرید.

هر اندازه هم پول داشته باشی نمی‌توانی خوراکی جز مرغ و برنج پیدا کنی. اما من و مانند من که در چنان شوق و ذوق بسر می‌بردیم، کجا به‌فکر خوراک بودیم؟ تا چه رسد به مزهٔ آن. در تمام مدت پیش از حرکت به‌عرفات، از آب میوه‌هایی که در قوطیهای سر بسته می‌فروختند استفاده می کردم. قوطیهای آب میوه را در همه‌جا می‌توان یافت که به وسیلهٔ فروشنده‌های دوره‌گرد روی هم انباشته‌اند. من تا روزهای تشریق – روزهایی که مردم متوجه کار دنیایی خود می‌شوند – متوجه این فروشنده‌ها و دکه‌های آنان نشده بودم. ایام تشریق را به انجام مناسک منی گذراندم. صبح روز دهم، هفت سنگ ریزه به جمرهٔ عقبه انداختم. پس از قربانی باید سر را تراشید و یا تقصیر کرد، یعنی اندکی از مو و ناخن را چید، و از احرام خارج شد، و برای طواف زیارت و سعی آن و طواف نساء به‌مکه بازگشت. البته این بازگشت فوری نیست و می‌توان پس از انجام توقف در منی به‌مکه مراجعت کرد. بلکه تأخیر این طواف تا آخر ذوالحجه هم جایز است. طرز طواف و سعی و زیارت همان است که در طواف عمره نوشته شد. پس از این دو طواف آنچه بر حاجی حرام شده بود حلال می‌شود. شب یازدهم ذوالحجه باید به‌منی برگشت و روز یازدهم و دوازدهم باید به‌هر یک از جمره‌های سه‌گانه هفت سنگ ریزه افکند و تا ظهر روز دوازدهم در منی ماند. از این لحظه به‌بعد مناسک حج انجام شده است. حالا مانند دیگر مردمان شهر مکه هستم و می‌توانم به‌مسجدالحرام بروم، هر قدر دلم خواست طواف کنم و خانهٔ کعبه را تماشا کنم. دلم می‌خواهد در هر ساعت شب یا روز به‌حجرالاسود نزدیک شوم و بر آن دست بکشم. کسی چه می‌داند شاید توفیقی دست دهد که آن را ببوسم. ولی با وجود چنین ازدحام و فشاری که مردم به‌همدیگر می‌دهند فعلاً این توفیق در حد آرزوست. شاید دو روز دیگر موفق شوم. باید ساعتهایی را هم به‌عمره تخصیص داد. عمره هم مثل حج واجب است. (اگر وظیفهٔ حاج حج تمتع است. در صورتی که عذری نداشته باشند، باید عمره را پیش از حج بجای آورد. مگر آنکه حج افراد یا قران بر او واجب باشد).

نخستین‌راننده‌ای که با ما روبرو شد سؤالی کرد که پاسخ آن را می‌دانست: عمره؟ لازم نبود به او بگوییم برای عمره به کجا می‌رویم. می‌دانست که ما را باید به‌خارج حرم ببرد تا از آنجا شروع کنیم.

ما را به تنعیم برد که نزدیکترین جا به‌حرم است. در تنعیم مسجدی است به‌نام مسجد عایشه. مسجد از مردمی که مثل ما برای عمره آمده بودند، پر بود. مستحب است دو رکعت نماز پیش از عمره را در مسجد بخوانند، ولی ما این دو رکعت نماز را در هوای آزاد خواندیم. سپس سوار اتومبیلهای خود شدیم و از نو لَبَّیک گفتن را شروع کردیم «لَبَّیکَ . اَللّهُمَّ لَبَّیکَ.» داخل مکه شدیم. به‌مسجد رفتیم. هفت‌بار دور خانهٔ کعبه را طواف کردیم. دو رکعت نماز در مقام ابراهیم خواندیم. سعی بین صفا و مروه را هم انجام



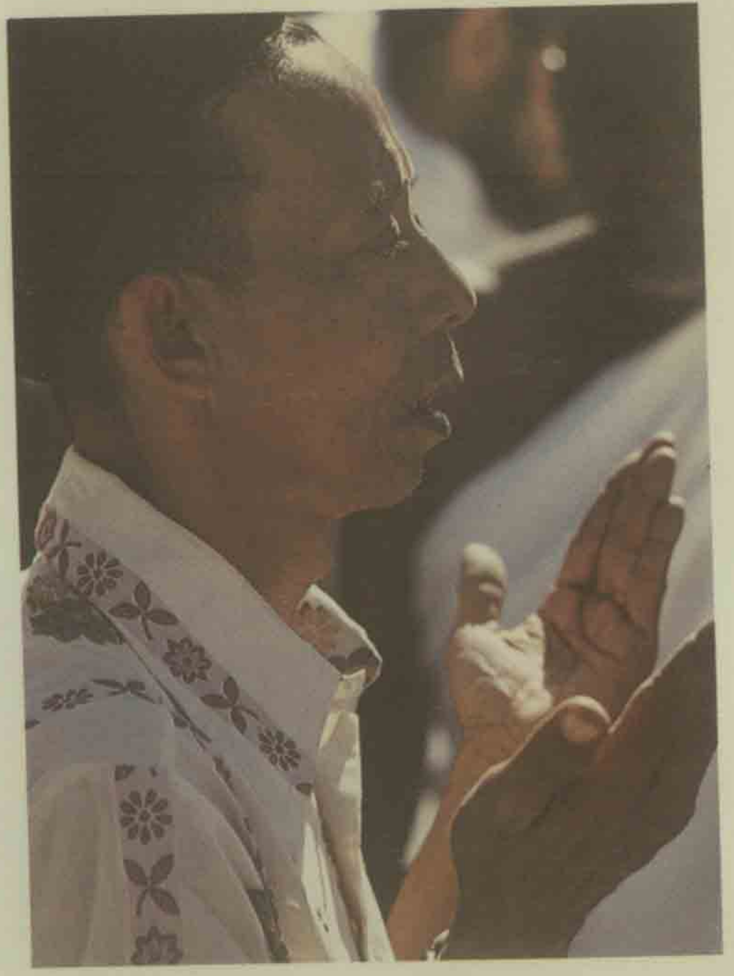
بعضیها هم سر را می‌تراشند، پایان کار حج.
چه لحظات موفقیت آمیزی.

دادیم. عمره پایان یافت. دوباره لباس خود را پوشیدیم.

در بین طواف عمره و طواف وداع و طوافهای مستحبی دیگر فرصتی دست داد که به‌خانهٔ کعبه نگاه کنم. نگاه کردن به‌خانهٔ کعبه عبادت است، آنهم چه عبادتی. عبادتی که روح را لذت می‌بخشد. در هر ساعت و از هر زاویه که به‌خانهٔ کعبه می‌نگریستم در روح خود شادمانی و در دل خود گشادگی احساس می کردم.

نگریستن پی‌درپی به‌خانه‌ای که مهمترین خصوصیات آن سادگی است به‌هیچ وجه مرا خسته نمی‌کرد. اینقدر در این بنای ساده دقت کردم تا قانع شدم که سادگی بهترین صورت کمال است. چنانکه آب آشامیدنی هم که هیچ طعمی ندارد از همهٔ نوشیدنیها لذیذتر است. بر خلاف بسیاری از حاجیانی که می‌شناسم، من در تمام این مدت نتوانستم حجرالاسود را ببوسم، یا به آن دست بکشم. وقتی دوستان من گفتند در ساعتهایی که مسجد خلوت‌تر بوده است – مانند دو ساعت بعد از ظهر یا دو ساعت بعد از نیمه شب – توانسته‌اند خود را به حجرالاسود برسانند، و دست خود را بر آن بمالند، مرا به‌شوق آوردند. درصدد برآمدم کاری را که آنها کرده‌اند، بکنم. بعد ازظهر و دوساعت بعد از نیمه شب و ساعتهای دیگر هر وقت نزدیک کعبه رفتم، دیدم این موج خروشان نمی‌گذارد من راهی پیدا کنم و خود را به حجرالاسود که در عشق بوسیدن آن می‌سوختم، برسانم.

این روزها داستان زیارت خود را با یکی از دوستان که سالها پیش به‌حج مشرف شده است در میان نهادم و به‌او گفتم: چقدر افسوس می‌خورم که نتوانستم خود را به‌حجرالاسود برسانم و آن را ببوسم. نکته‌ای به‌من گفت که از آن نکته متوجه حقیقتی شدم که از نظرم پوشیده مانده بود. گفت: سعی نکن خودت راهی پیدا کنی. داخل موج جمعیت شو. و خود را به موج بسپار. اگر چنین کنی حتماً خواهی رسید. متوجه شدم که موج جمعیت هم مثل موج آب است، باید با آن کنار آمد نه در برابر آن ایستادگی کرد. این پند را به‌خاطر می‌سپارم تا نوبت دیگر که برای حج یا عمره رفتم به کار ببندم، زیرا وقتی خانهٔ کعبه را ترک می‌کردم در «مُلتَزَم» از خدا خواستم این آخرین زیارت من نباشد. برای همین است که بعض فقها به‌جای طوافِ «وداع» طوافِ «صَدَر» می‌گویند. این نامگذاری خوبی است. همان است که من می‌خواهم. من نمی‌خواهم مکه را وداع کنم، می‌خواهم از مکه بیرون بروم . . .



مسلمان مالزی در حال دعا.

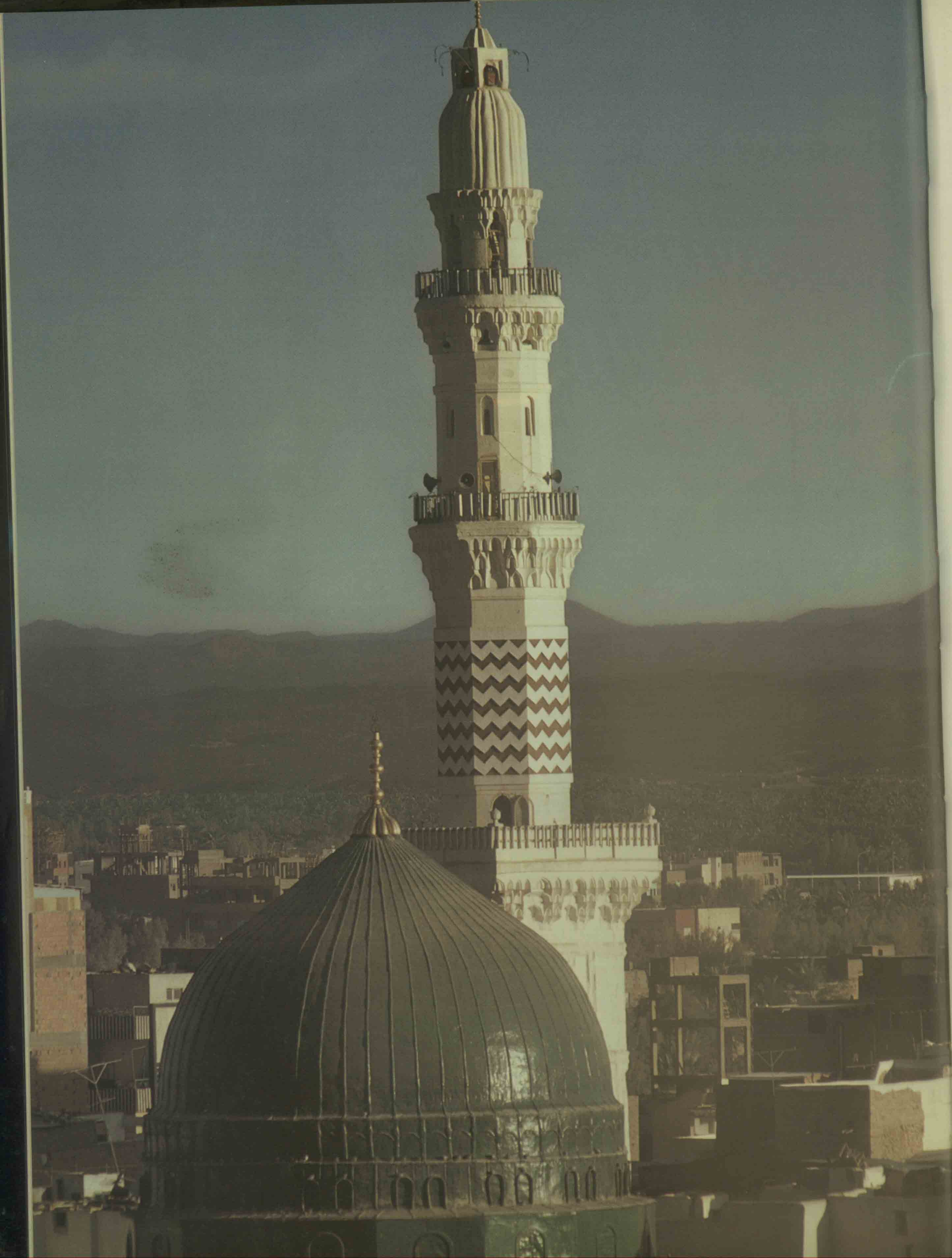
مدینة

من حج ولم یزرنی فقد جفانی

کسی که حج کند و به زیارت من نیاید به من جفا کرده است

حدیث شریف





هر کس به‌حج رود و پیغمبر را زیارت نکند بر او جفا کرده است.
(علی علیه‌السلام).

با چنین دعوت‌نامهٔ، کوتاه ولی پرتأکید، به‌زیارت قبر رسول (ص) دعوت شده‌ایم – دعوتی چنانکه دوستان از دوستان می کنند. دعوتی برای زیارت روضهٔ پیغمبر و مسجد او. کدام عاقل به‌خود اجازه می‌دهد بر محمد (ص)، به‌کسی که پیام پروردگار را هر چه رساتر و بهتر به جهانیان ابلاغ کرد، جفا کند؟ کدام عاقل را می‌بینید که آتش شوق او برای زیارت این پیغمبر که پروردگار از میان همهٔ جهانیان او را برای پیغمبری برگزید، شعله‌ور نباشد؟ و با زیارت قبر او سپاسگزاری خود را نسبت به‌ساحت مقدس وی نشان ندهد؟ من در سفر حج در هر منزل،عظمت این رسالت را به‌خوبی دریافتم. رسالتی که زمان و مکان آن را محدود نمی‌سازد.

مگر در سفر حج متوجه این نکتهٔ مهم نشدید که چگونه پیغمبر (ص) در طول زندگانی خود کوشید تا رسالت خویش را هر چه کامل‌تر ادا سازد؟ و درجهٔ اطاعت خود را به پروردگار خود نشان دهد. خطبهٔ حَجَّةُالوداع را به‌خاطر آوردم. عبارتهایی از این خطبه را که در بلاغت و زیبایی بی‌مانند است چند بار در ذهن تکرار کردم. رسول خدا (ص) در این خطبه می گوید: «مسلمانان برادر یکدیگراند. هیچ برادری حق ندارد به‌مال برادر خود دست دراز کند، جز آنچه او به‌رضا و رغبت به وی ارزانی می‌دارد.» این خطبهٔ غرا، با این جمله پایان می‌یابد: «بار خدایا! آیا دعوت ترا به‌مردم رساندم؟» در اینجا بود که مردم گفتند تو پیغمبری امین و فرستاده‌ای خیرخواه بودی! رسول به‌ساحت قدس پروردگار توجه کرد و گفت: بار خدایا! گواه باش! (طبق معتقد شیعهٔ امامیه، و روایات غیر شیعی نیز، رسول (ص) این جمله را در غدیر خم، پس از نصب علی (ع) به‌امامت فرموده.) محمد نیز به‌نص قرآن، انسانی مانند دیگر انسانهاست؛ جز آنکه خدا او را پاک و معصوم ساخته است؛ جز آنکه او عظمت پروردگار را بهتر و بیشتر از دیگران درک می کند. به همان اندازه که امت خود را دوست دارد، بر آنان می‌ترسد. می‌ترسد مبادا حق رسالت را چنانکه باید ادا نکرده باشد. می‌ترسد مبادا امت او پس از وی به‌گمراهی درافتند. امت او تنها آنان که در حجةالوداع با وی بودند، نیستند. به‌آنها هم که در مدینه و مکه و سرزمین حجاز شرف صحبت او را دریافتند محدود نمی‌شوند. هر نسل مسلمان که از پس نسلی دیگر در عالم متولد شود و به‌پیغمبری او گردن بنهد، در شمار امت اوست.

روزی یکی از اصحاب پرسید: ای پیغمبر خدا، کدام یک از ما به‌تو نزدیک‌تر است؟ رسول بی آنکه نگران رنجش اصحاب و متعلقان خود باشد فرمود: «قومی بیگانه که به رسالت من می گروند در حالی که مرا ندیده‌اند.» این رشتهٔ دوستی است که میان ما و محمد (ص) استوار است، و تا روز رستاخیز بریده نخواهد شد.

قبه و منارهٔ مسجد پیغمبر (ص).

محمد رسالت پروردگار را به نیکوترین صورت ابلاغ کرد، و مسلمانان حاضر در حجة الوداع هم بدان گواهی دادند. من هم خواستم مانند آنان شهادت دهم. خواستم مثل نسلهای گذشته که یکی پس از دیگری دعا کردند، دعا کنم. خدا را بخوانم و از او بخواهم تا بر محمد (ص) خاتم پیغمبران درود فرستد. و او را به‌پاداش رسالت، هر چه نیکوتر جزا دهد. خواستم تا سلام خویشان و دوستانم را نیز به آن روضهٔ قدسی ابلاغ کنم. بله! باید رفت. کاروان آمادهٔ حرکت است:

به‌سلام آمدگان حرَم مصطفوی　　اُدْخُلُوها بسلام‌ازحرم آوا شنوند

اَلنَّبِی اَلنَّبِی آرند خلایق به‌زبان　　اُمَّتِی اُمَّتِی از روضهٔ غرّا شنوند

بزرگترین فرزند مکه، در مکه به‌خاک سپرده نشد. او در پنجاه و سه سالگی به‌حکم اجبار زادگاه خود را ترک گفت تا در ۵۰۰ کیلومتری شمال شهر مکه بیارامد. همینکه در شهر یثرب رخت اقامت افکند، این شهر نامی به‌خود گرفت که از آن پس دیگر شهرهای جهان بدان نام رشک می‌برند: مدینهٔ رسول (شهر پیغمبر) آنگاه مدینهٔ منوره و سپس به‌اختصار مدینه خوانده شد.

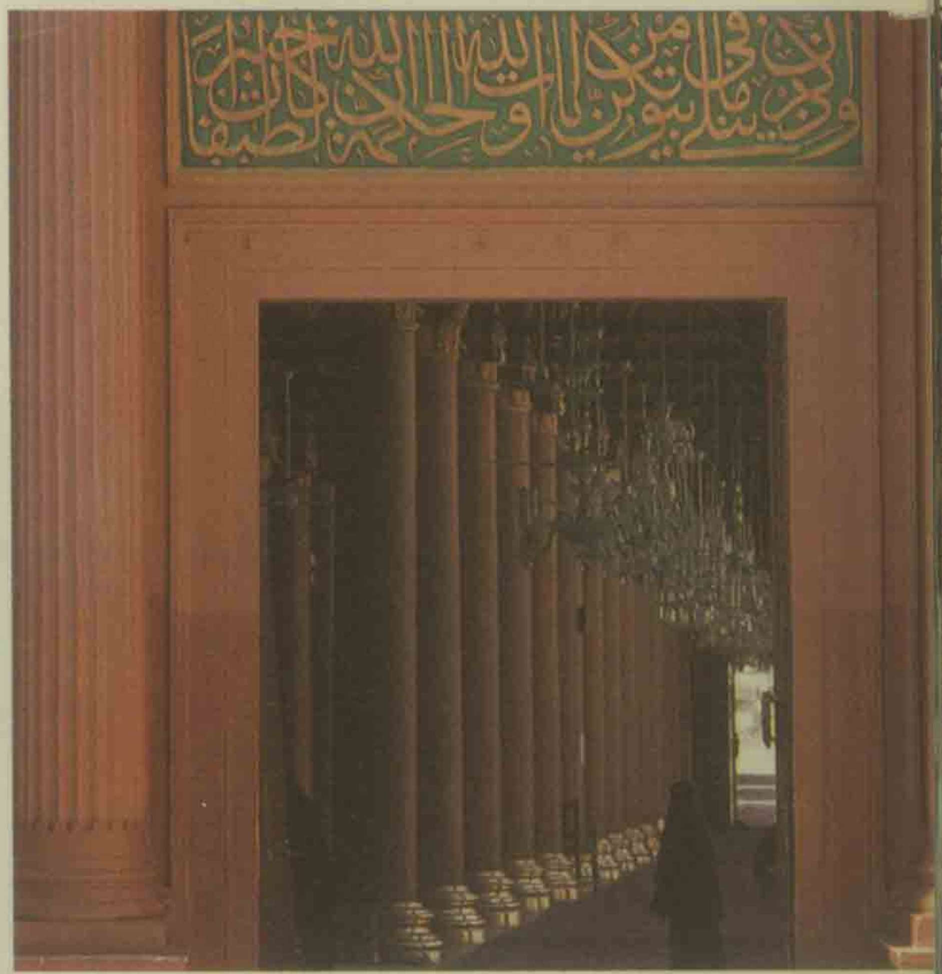
رسول (ص) سیزده سال با دلسوزی و شفقت مردم مکه را به‌یکتاپرستی خواند. اما آنان نمی‌خواستند آنچه را پدرانشان کورکورانه پرستیده‌اند ترک گویند، نتوانستند برتری فروشی را کنار بگذارند. نخواستند به‌رسالت مردی گردن بنهند که از میان آنان برخاسته است، و آنها پیش از این هم او را دیده‌اند و به‌راستی و امانت وی اقرار داشته‌اند. خواستند درگمراهی باقی بمانند. این گمراهی چنان در دل آنان ریشه دوانیده بود که حاضر نمی‌شدند لختی تفکر کنند و از خود بپرسند: محمد که او را امین می‌دانند از این دعوت چه می‌خواهد؟ او نه به‌دنیا می‌نگرد و نه به‌مال دنیا ارج می‌نهد. نه پادشاهی می‌خواهد، نه برتری می‌جوید. پرده‌های نادانی چنان چشم دل ایشان را پوشانده بود که این حقیقت عریان را نمی‌دیدند و گوش دلشان چنان کر شده بود که بانگی بدین رسایی را نمی‌شنیدند.

چشم باز و گوش باز و این ذُکا　　حیرتم در چشم بندیِّ خدا

به‌محمد خبر دادند بزرگان مکه آمادهٔ کشتن او شده‌اند و از این تصمیم برنمی‌گردند. برای کشتن او حیله‌ای شیطانی به‌کار می‌برند، تا کیفری متوجه ایشان نشود. آنها می‌خواهند از هر قبیله‌ای یکی را برگزینند و سپس این گروه یکباره به‌او حمله کنند و همه با هم او را بکشند تا خون او به گردن همهٔ قبیله‌ها بیفتد. در این صورت نمی‌توان شخص معینی را به‌قصاص کشت. و با همهٔ قبیله‌ها هم نمی‌توان به‌جنگ برخاست.

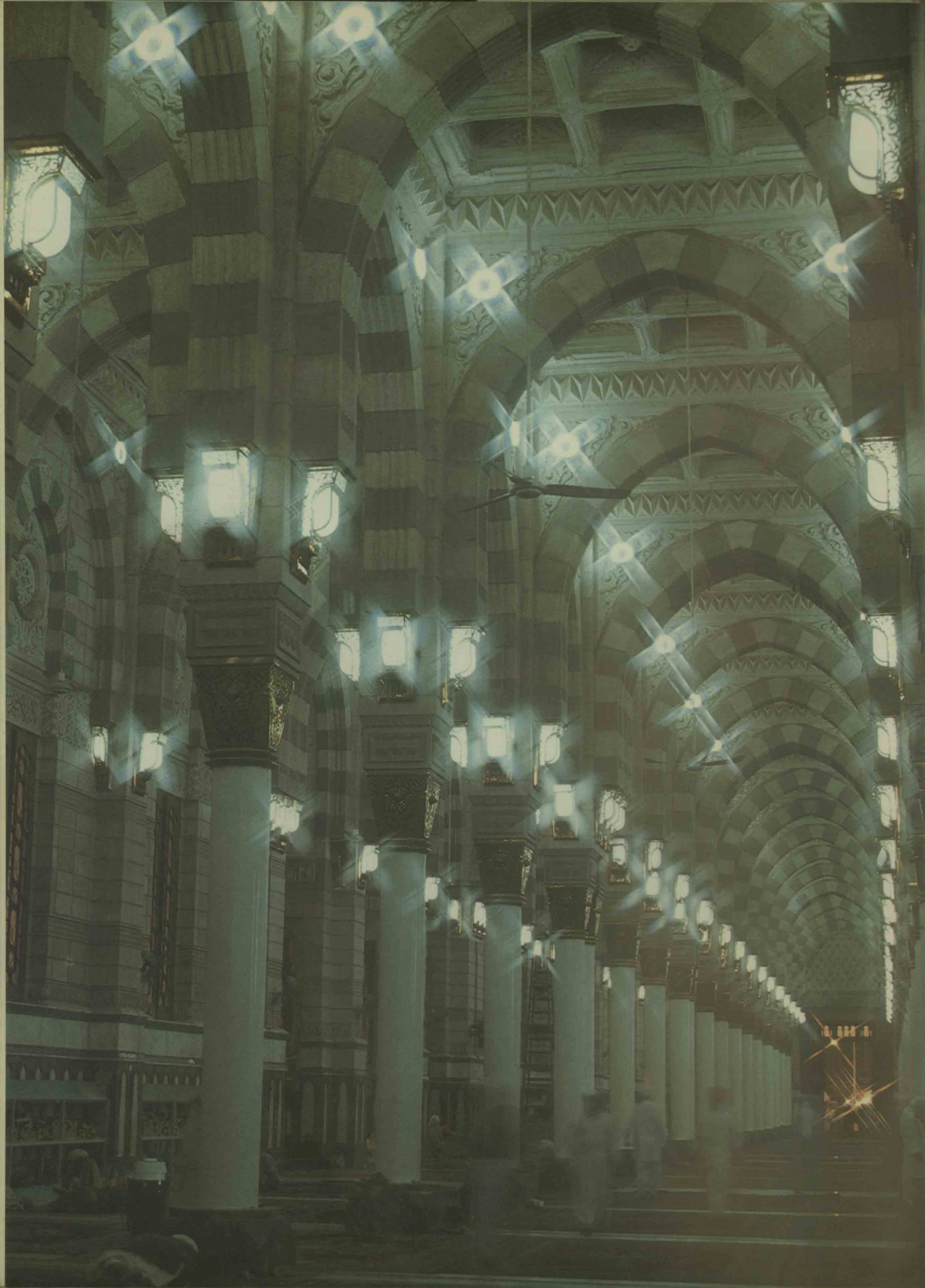
از سوی دیگر مردم مدینه با اسلام خو گرفته بودند. نمایندگان آنان سال به‌سال به مکه می‌آمدند و با محمد (ص) پیمان تازه می‌کردند. و شوق مردم این شهر را به‌دیدن او اعلام می‌داشتند. مسلم شد که باید مکه را ترک کند. باید به‌مدینه هجرت فرماید. هجرت یکی





یکی از چند درِ مسجد پیغمبر (ص).

نمای داخلی صحن مسجد پیغمبر (ص).

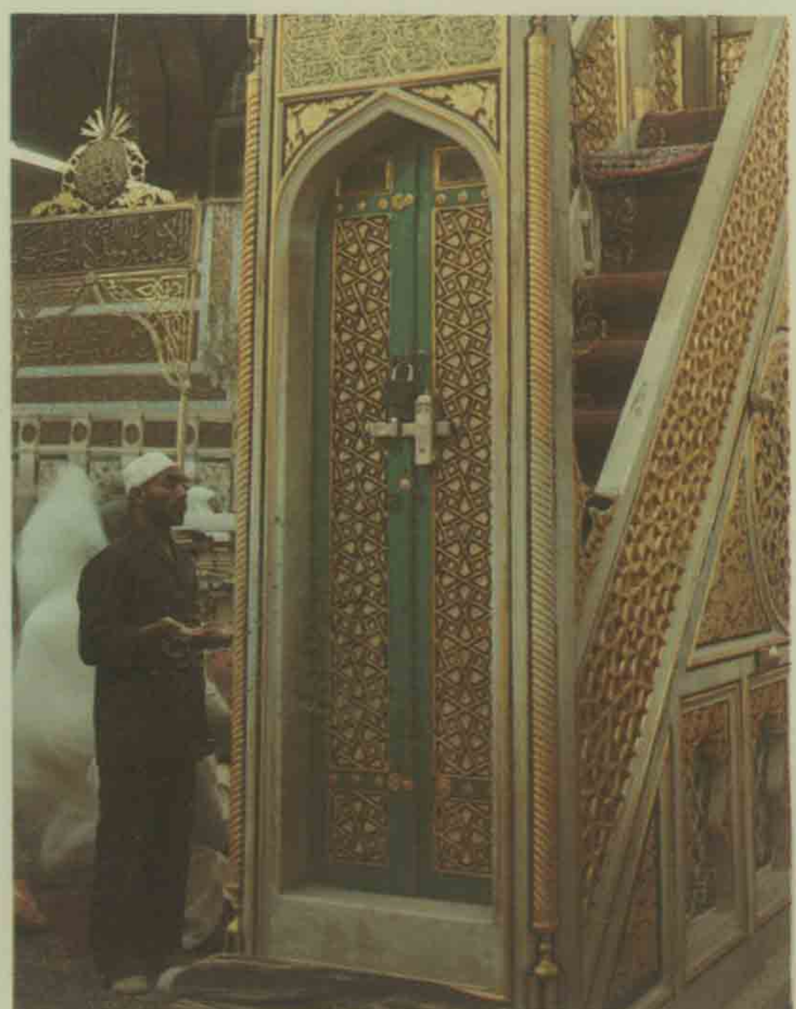


نمازگزار در مسجد، نمای مسجد را این چنین می‌بینند.

از پیچهای مهم تاریخ اسلام است، زیرا از آن پس این روز مبدأ تاریخ مسلمانان شد. حاجیانی که در مکه می‌مانند کمتر به‌فکر زیارت جاهایی می‌افتند که با حادثه‌ای در سراسر زندگانی پیغمبر (ص) مربوط می‌شود. علت این بی‌توجهی هم این است که آنها در مکه دسته‌جمعی کار می کنند و چه خوب کاری می کنند ــ در مکه هرگونه تکروی را باید رها کرد ــ مثلاً حاجیان کمتر به‌فکر می‌افتند که بپرسند محل احتمالی ولادت پیغمبر (ص) کجاست؟ وقتی از مقابل کتابخانهٔ شهرداری مکه می گذرند به‌فکرشان نمی‌رسد در جایی هستند که محتملاً بزرگترین حادثهٔ تاریخ بشری در آنجا رخ داده است. همچنین کمتر کسی در مکه به «معلاة» برای زیارت قبر خدیجه می‌رود و یا در نزدیکی آن، خانه‌ای را که رسول (ص) در آن سکونت داشت جستجو می کند. اما زائران جَبَلُ‌النُّور که غار حرا ــ جایگاه عبادت پیغمبر پیش از بعثت و جایی که نخستین وحی خدا بر او نازل شد ــ در آن است بیشترند. در این غار بود که خدا محمد (ص) را به‌پیغمبری برگزید و جبرئیل به‌او گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ‌رَبِّکَ‌الَّذِی خَلَقَ. همچنین شایسته است حاجیان در پایان زیارت خود در مکه برای دیدن غار ثَور بروند.

غار ثور جایی است که پیغمبر هنگام هجرت از مکه به‌مدینه، با ابوبکر بدان غار رفت و خدا او را از گزند دشمنانی که در جستجوی او بودند محفوظ داشت.

در مکه متوجه می‌شوید که مردم این شهر عادت نداشته‌اند جاهایی را که حادثهٔ مهمی در آن رخ داده است مشخص کنند، تا چه رسد که معین سازند چه کسی، برای چه مدت، در چه مکانی بسر می‌برده است. برای این است که مکه خانهٔ خدا و شهر عظمت و بزرگی است. اما از همان ساعت که وارد مدینه شدی احساسی مخالف آنچه در مکه داشتی به‌تو دست می‌دهد. عادات و آداب مردم این شهر هم بدین احساس کمک می کند. وقتی وارد مکه می‌شوی یکسره و بدون معطلی برای طواف به مسجدالحرام می‌روی. زیرا باید وظایفی را که در حال إحرام به‌عهده داری انجام دهی! اما در مدینه چنین نیست. شستشو می کنی، لباسهای پاکیزه می‌پوشی، و درست مثل اینکه می‌خواهی به‌دیدار بزرگی بروی آماده می‌شوی. نه! چرا ساده‌تر نگویم؟! بدیدن دوستی می‌روی. مگر نه این است که در مدینه مهمان پیغمبری؟ پس تا آنجا که ممکن است باید علاقه و محبت خود را به‌مهماندارت نشان بدهی! در زیارت مدینه مراسم دوستی انجام می‌شود، نه آیین عبودیت و بندگی. هنوز چندگامی در خیابانهای مدینه راه نرفته‌ای که آن احساس تقویت می‌شود. ساختمانها از نظر سبک معماری و ظرافت متناسب با فائده‌ای است که عملاً از آنها عاید می‌شود. در مهمانخانه‌ای نزدیک بابُ‌السَّلام منزل گرفتیم. هنگام رفت و آمد در خیابانهای مدینه دچار دهشت شدم. در آنجا کالاهای فراوان و تجارتخانه‌های بسیار دیدم. کالاهای مرغوب را با دقت مرتب کرده و در معرض تماشای مشتری گذاشته‌اند: زرگرها، ساعت



خطیب پیش از آنکه بر این منبر بالا رود از قبر پیغمبر (ص) رخصت می‌طلبد.

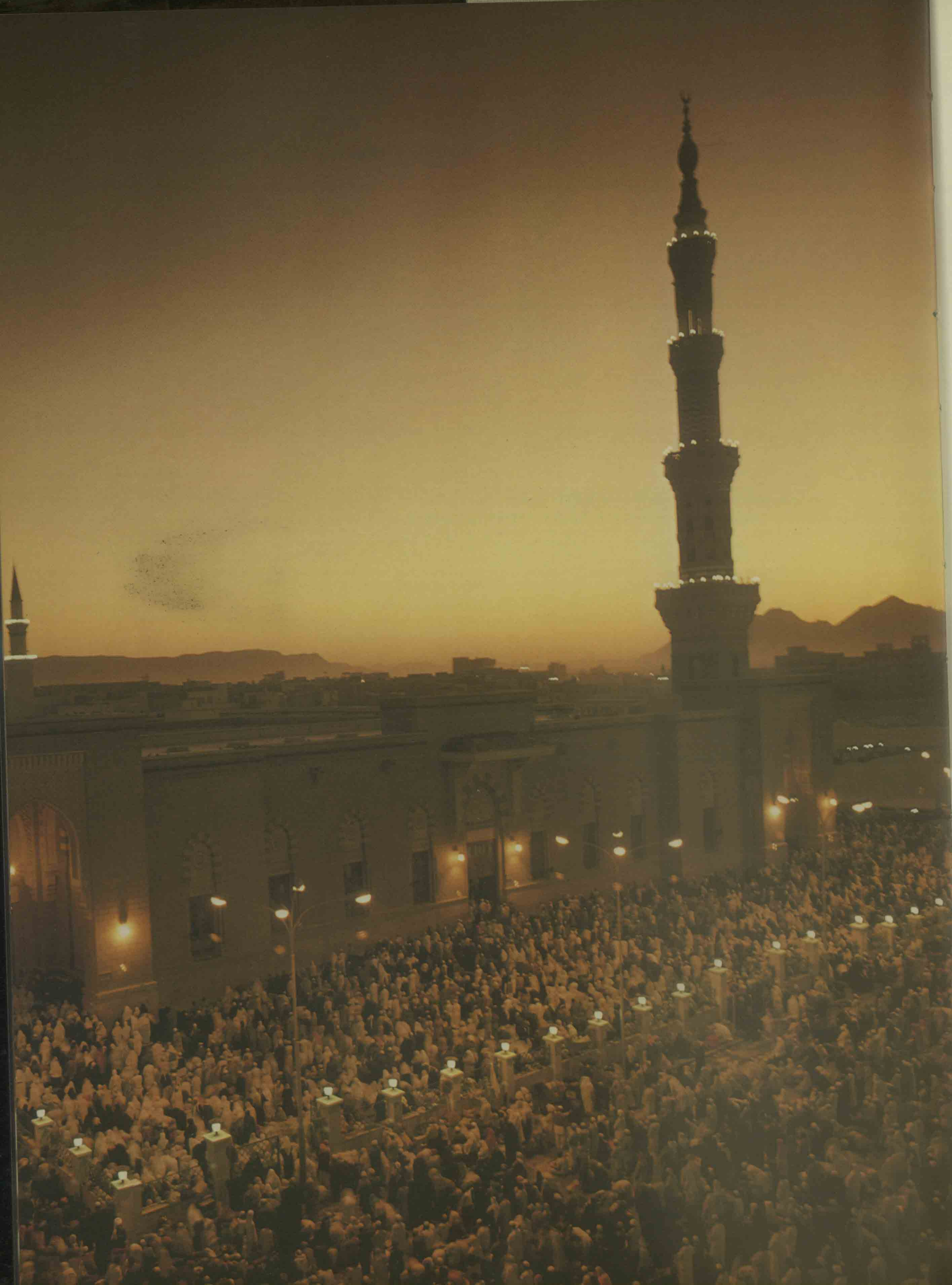
میان خانه و منبر من باغی از باغهای بهشت است.





سیل نمازگزاران در مقابل در مسجد پیغمبر (ص)

فروشیها، مغازه‌های رادیو و تلویزیون فروشی و دیگر ابزارهای برقی، بزازها، فروشندگان مصنوعات دستی که از پوست ساخته شده است، فروشندگان لوازم سفر و غیره.
حکومت سعودی برای گمرک واردات چندان سختگیری نمی‌کند، بلکه تا حدی هم تسهیلات قائل می‌شود. بهمین سبب حاجیان از ارزانی بهای کالاهایی که برای خرید به آنها نشان داده می‌شود تعجب می‌کنند. بیشتر این کالاها به‌قیمتی ارزانتر از محلی که در آن ساخته شده بفروش می‌رسد، و همین ارزانی قیمت است که دل حاجی را می‌برد، زیرا غالب حاجیان از کشورهایی می‌آیند که دولتهای آنان به‌منظور تثبیت وضع اقتصادی از ورود کالاهای خارجی به کشورهای خود ممانعت می‌کنند. اما مشتری عمدهٔ طلا، بانوان‌اند. از مردها هم کمتر کسی است که اینهمه طلای ساخته شده با شکلهای گوناگون و ظریف و دلفریب را ببیند و بدان توجهی نکند، و بهای آن را نپرسد ـ چون در مدینه کمتر دیده می‌شود بر چسب قیمت را روی کالا زده باشند. مغازه‌های رادیو و تلویزیون فروشی هم مشتریانی خاص خود دارد. این مشتریان می‌پرسند چگونه و از چه‌طریق می‌توانند لوازمی را که در کشور آنها نیست یا اگر هست، به‌علت گرانی نمی‌توانند بخرند، با خود ببرند؟ در مدینه تنها محصولات صنعتی بفروش نمی‌رسد. در این شهر بازارهایی شبیه بازارهای استانبول، تونس، و فاس دیده می‌شود که هر بازاری نامی دارد چون: سُوقُ‌البِلاط، سُوقُ‌الصَّاغه، سُوقُ‌المَناخ و مانند آن. در این بازارها فروشندگان با لبخند به‌شما خوشامد می‌گویند. به‌شما سیگار تعارف می‌کنند، و نظر می‌دهند که برای دوستان و خویشاوندان چه نوع سوغاتی بخرید. بله! سوغات خویشان و دوستان. مگر ممکن است یکی از آنها را فراموش کنید؟ هر جا رفته باشید و هر چه برای آنان هدیه بیاورید، ایشان را خوشحال می‌کند. پس معلوم است سوغات مکه و مدینهٔ منوره ـ سرزمین خدا و پیغمبر ـ برای آنها چه ارزشی خواهد داشت! تا حالا دیده شده است کسی سوغات حج را نپذیرد؟ معمولاً خویشان و دوستان با بزرگ‌منشی خاصی که از تربیت اسلامی کسب کرده‌اند، از گرفتن سوغات خودداری می‌کنند؛ اما نه سوغات حج. چنین سوغاتی را نه‌تنها رد نمی‌کنند بلکه مطالبه می‌کنند و گاهی هم بشدت مطالبه می‌کنند.
همینکه نماز را می‌خواندم برای خرید به‌بازار می‌رفتم. چمدان خود را از ده‌ها تسبیح ساخت هنگ کنگ که سابقاً در بیرمنگام ساخته می‌شد، قرآنهای کوچک که دیده بودم در چکسلواکی می‌سازند، ورقه‌های قلعی نازک که تصویر مکه و مدینه را استادانه و گاهی ناشیانه بر آن نقش کرده بودند، تصویر نماهای کوچک و خرت و پرتهای دیگر پر کردم. و برای اینکه همه چیز را گفته باشم، پارچه‌های حریر را هم که آیات قرآنی و احادیث نبوی با خط خوبی بر آن نوشته شده و همه جا زینت اتاقهاست فراموش نکردم. به‌کتاب فروشیها هم سر زدم و کتابهای بسیار خریدم.
در بچگی خرمای مدینه را دوست می‌داشتم. حاجیها که برمی‌گشتند یک دو خرما از



مسجد و رواقها پر شده و مردم در کوچه و خیابان به‌امام اقتدا کرده‌اند.

سوغات ایشان به‌من می‌رسید. این روزها خاطرات ایام کودکی تجدید شد و از آن خرماها به‌مقداری که دلم می‌خواست خریدم. خرماهایی که مزهٔ شوکلاتی آن از همان ایام در ذائقه‌ام مانده است. این خرماها در نظر من هدیهٔ بی‌نظیری است و آنها را در نهایت صرفه‌جویی به کسانی می‌دهم که ذائقه‌ای مانند من دارند. یکی از بازرگانان به‌من گفت در مدینه می‌توانم ۱۷۲ نوع خرما را ببینم. و نام بیش از ده قسم از این خرماها را فی‌المجلس برای من گفت: عنبری، شلبی، شقری . . . درازای خرمای شقری ده‌سانتیمتر و پهنای آن سه سانتیمتر است. این خرما محصول واحه‌های شرقی مدینه است. برای دیدن کوه اُحُد و زیارت شهدای اُحد رفتم و به رانندهٔ تاکسی گفتم مرا به‌یکی از واحه‌های اطراف مدینه ببرد. در آنجا بودکه دانستم این سرزمینها چه تأثیر شگرفی در خاطر رسول (ص) داشته است که در ضمن گفتار خود از آن خبر داده است. چندانکه می‌خواهی از مردم مدینه سخن بگو که کم گفته‌ای! از عادتهای آنان! از طبیعتهای آنان! با مردم مدینه ـ شهرنشینانی که نام مدینه از آنها نشان می‌دهد ـ سخن بگو تا ایمانت به گفتهٔ رسول خدا (ص) بیشتر گردد.

تنها رفتار آنان خوب نیست، دل آنها هم پر از خوبی است و قرآن کریم از آن خبر می‌دهد: «وَالَّذِینَ تَبَوَّءُ الدَّارَوَالْاِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّون مَنْ هَاجَرَاِلَیْهِم وَ لَایَجِدُوَن فِی اَنْفُسِهِم. حَاجَةً مِمَّا اُوتُوا وَیُؤْثِرُوْنَ عَلَی اَنفُسِهِمْ وَلَوْکَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.» (و آنانکه پیش از مهاجران، مدینه را منزل خود ساختند و جایگاه ایمان کردند، مهاجرانی را که نزد ایشان می‌روند دوست می‌دارند، و در دل خود حاجتی بدانچه به آنها داده شده احساس نمی کنند و هر چند خود نیازمندند دیگران را بر خود مقدم می‌شمارند.)

زمانی گذشت و خدا فقر ما مهاجران را به‌بی‌نیازی مبدّل ساخت. یکی از مردم مدینه مرا مهمان کرد، حتماً غیر از من کسان دیگری را هم مهمان کرده است. چنین دعوتی در این موسم عجیب می‌نماید. خوراک‌پزها، مهمانخانه‌چی‌ها و بازرگانان با چهرهٔ باز ولی با بزرگ‌منشی، اخلاص خود را به‌شما نشان می‌دهند. حتی گداهای آنها هم با گداهای شهرهای دیگر فرق دارد. ده‌ها بار آنها را دیدم که چیزی می‌خواهند. بچه‌های کوچکی که لباس آنها کهنه و کثیف نبود به‌زائران نزدیک می‌شوند. مثل آنها راه می‌روند، شعرهایی مناسب با وضع حال آنان می‌سازند و می‌خوانند و قد و قامت و لباس و سیمای ایشان را در آن شعرها توصیف می کنند.

هر وقت از من چیزی خواستند به آنها دادم. و هر وقت چیزی به آنها دادم احساس خوشحالی بیشتری کردم. مثل آن وقتی که در «مونمارتر» کسی تصویر فوری مرا می کشید و من با مسرت خاطر اجرتی به‌او پرداختم.

همینکه از نمازها فارغ می‌شدم به‌زیارت مشاهد مدینه می‌رفتم. تعداد این مشاهدکم



در این محراب بودکه پیغمبر نماز خواند و هنوز هم خاطرهٔ او زنده است.





نیست. از جملهٔ آنها قبرستان بقیع است. بقعه‌های قبور بقیع را خراب کرده، و حشمت و جلال اولیای خدا را ندیده گرفته‌اند. در بقیع قبر یکی از دو سبط رسول (ص) حسن بن علی (ع) (قبر علی‌ابن‌الحسین، امام محمدباقر، امام جعفر صادق علیهم‌السلام) قبر عایشه، حفصه و دیگر زنان پیغمبر، قبر عباس عموی پیغمبر، قبر مالک‌ابن‌انس، امام مذهب مالکی قرار دارد. گروهی دیگر از بزرگان صحابه نیز در این قبرستان دفن شده‌اند که آثار قبر آنان معلوم نیست: «پول روی قبرها مینداز! خود را به‌قبرها مچسبان!» این تابلوها به‌زبانهای عربی، انگلیسی و فارسی به‌زائران اخطار می کند که چنین کارهایی حرام است. پاسبانهای سعودی مراقب‌اند مبادا کسی از دستور تخلف کند. با وجود این دستورهای کتبی و مأموران غلاظ و شداد وَهّابی، گروهی از شیعه تلاش می کنند تا با چشم گریان خود را به‌مزار حسنِ مجتبی (ع) یا دیگر فرزندان رسول خدا (ص) برسانند و پاسبانها می کوشند آنان را از افتادن روی قبر و یا گریستن بالای قبر باز دارند، ناچار به گوشه‌ای می‌روند و اشکی را که در چشم نگاه داشته بودند در آنجا می‌ریزند.

قبرستان بقیع و قبرستان اُحُد را زیارت کردم. اُحُد جایی است که جنگ معروف در آنجا روی داد و مشرکان مکه، مسلمانان مدینه را شکست دادند. سیدالشهدا حمزة ابن عبدالمطلب عموی پیغمبر (ص) در آنجا شهید شد و قبرش در دامن این کوه است. وهابیها ضریح او را خراب کرده‌اند، تنها آثاری از قبر او باقی است، و پاسبانها مواظبند مبادا زائری که به‌عبادت آمده است نزدیک برود و مرتکب بدعتی شود!.

مسجد قبا را که نزدیک مدینه و سر راه مکه است زیارت کردم. چه مسجد با روح و با شکوهی! فضیلت این مسجد در این است که اولین مسجد اسلامی است، چون پیغمبر از مکه به‌مدینه هجرت کرد و از این راه به‌مدینه رسید، در قبا مردم آن، قطعه زمینی را که خوابگاه شتران بود به‌او هدیه کردند و رسول (ص) در آنجا مسجدی ساخت که خود او و اصحاب او در ساختن آن کمک کردند. باید به‌وادئ عقیق هم بروی، شاعران آنجا را بخوبی هوا ستوده‌اند. مسجد ذُوالْقِبْلَتَیْن در وادی عقیق است، مسجدی است ساده و بی‌تکلف. علت اینکه این مسجد را ذوالقبلتین می گویند این است که آثار دو محراب یکی به‌طرف بیت‌المقدس و دیگری به‌طرف خانهٔ کعبه در آن دیده می‌شود. پیغمبر (ص) در این مسجد نماز ظهر را می‌خواند و دو رکعت از نماز را خوانده بود که بدو وحی رسید: «قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرضَیهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَیْثُ مَا کُنْتُم فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهَ.»

پیغمبر (ص) روی خود را به‌سوی مسجدالحرام برگرداند و دو رکعت باقیماندهٔ نماز را خواند. بله این مشاهد و دیگر مشاهد را که در مدینه است باید زیارت کرد. ولی ما بدین جاها نرفتیم و روانهٔ مسجد پیغمبر (ص) شدیم، چه زیارت دوست را بر همه چیز ترجیح



اینجا دامنهٔ کوه اُحد. قبر حمزه عموی پیغمبر است.

هنر و زیبایی چشم را خیره می کند اما دل در طلب دیگری است.



می‌دادیم. به‌مدینه که وارد شدیم از بابُ‌السَّلام به مسجد نبوی داخل شدم. زیارتنامه‌خوانی سر راه ما را گرفت ولی نیازی به‌وجود او نبود. البته مردم بسیاری در این شهر احتیاج به‌زیارت‌نامه‌خوان دارند ولی ما آنچه را می‌خواستیم در کتابهای دعا و مناسک همراه داشتیم. از جانب شرق مسجد به‌سمت غرب در رواق مسجد به‌راه افتادیم و مشغول تلاوت شدیم: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ. و در هر نقطه زیارت و دعای مخصوص آن را می‌خواندیم. ما مهمان محمد (ص) بودیم، به‌او صلوات می‌فرستادیم و نزد خدا گواهی می‌دادیم که او رسالتی را که بر عهده داشت به‌مردم ابلاغ کرد و امانت را ادا نمود. سپس از خدا می‌خواستیم ما وکسان ما را بیامرزد. از رواق برای نماز به بیتُ‌الصَّلوة (شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول در آنجاست) رفتیم. جمعیت بسیاری در آنجا دیده می‌شد. درکنارمنبر ازدحام بیشتر بود، چنانکه منبر را به آسانی نمی‌توانستیم ببینیم. اصل روضهٔ نبوی اینجاست و پیغمبر فرموده است بین خانه و منبر من باغی از باغهای بهشت است. خانهٔ پیغمبر همانجایی بوده است که امروز مرقد آن حضرت است. خوب می‌توان دید که چطور مردم یکدیگر را کنار می‌زنند تا دو رکعت نماز تَحِیَّهٔ مسجد را در روضهٔ پیغمبر (ص) بخوانند. در حدیث آمده است که پیغمبر (ص) درکنار منبر نماز می‌خواند. بدین جهت نمازگزاران تا آنجا که می‌توانند سعی می کنند در آنجا نماز بخوانند و در نتیجه ازدحام در آنجا بیشتر است. به‌دشواری توانستیم خود را در آنجا جا بدهیم. سپس به‌طرف راست پیچیدیم و رو به‌قبله ایستادیم. چند نفر از ما دست به دستِ هم دادند تا مانع فشار جمعیت شوند و بدین ترتیب نماز خواندیم.

آنگاه متوجه سمت غربی شدیم. قبر پیغمبر (ص) آنجاست «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ‌الله. اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا خَیْرَ خَلْقِ‌اللهِ» (درکتابهای زیارت و مناسک إذن‌دخول و زیارت حرم نبوی نوشته شده است.)ما چنانکه دوستی دوست را تحیّت می گوید به‌پیغمبر سلام دادیم، توصیه شده است که در آنجا نباید صدا را بلندکرد. نباید برای تعظیم خم شد. در آنجا تا می‌توانید باید در حق خود و خویشاوندان، دوستان، برادران و همهٔ مسلمانان دعا کنید. (به‌روایتی قبر صِدِّیقَهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا (ع) در مسجد بین قبر پیغمبر (ص) و منبر اوست و گفته‌اند در ضلع پشت قبر آن حضرت است.)

دو قدم که به‌طرف راست روضهٔ پیغمبر بروی قبر ابوبکر را خواهی دید و به‌فاصلهٔ یک قدم از قبر او قبر عمر است. به‌هنگام زیارت اشک شوق ما بخاطر اینکه در روضهٔ مطهر نبوی هستیم جاری بود. و این احساسات ما را به‌هیجان آورده بود و می‌خواستیم با ریختن اشک آن را آشکار کنیم. تصمیم گرفتم هشت روز در مدینه توقف کنم تا چهل نماز واجب را که توصیه شده در آنجا بخوانم. از صمیم دل آرزو کردم خدا چنین توفیقی را نصیب همهٔ حاجیان کند.

کوشش می کردم پیش از وقت به‌مسجد بیایم تا هم جایی برای نماز پیدا کنم و هم به‌تفکر



زنی مسلمان از مردم سویس.

و اینها دسته‌ای از هزارها زن مسلمانند که از آسیا و افریقا و دیگرکشورهای جهان برای زیارت خانهٔ خدا می آیند.



الله اکبر. بانگ دلنوازی که مرغان هوا را هم بر سر شور آورده است.

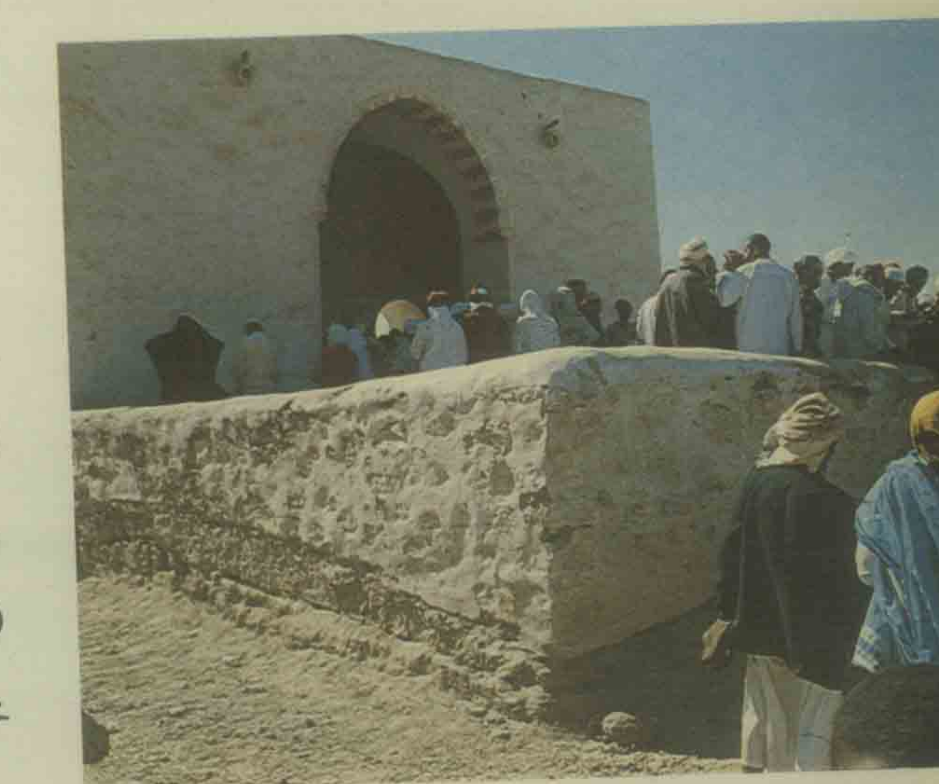
قرآنهای خطی عالیترین نمونهٔ هنر اسلامی است.





بپردازم و هم تا آنجا که ممکن باشد قرآن بخوانم. کاش خدا نعمتی را که به‌یکی از حاجیان مرحمت فرموده بود و به‌چشم خود دیدم، به‌من هم ارزانی می‌فرمود. او را دیدم قرآن را از سر تا پایان از بر داشت. چنین کسی فقط نیازمند جایی است که در آن بنشیند. با مسجد پیغمبر انس گرفتم و روزهایی را به‌خاطر آوردم که سرنوشت جهان در این مسجد تعیین می‌شد. امروز مساحت مسجد نبوی ۱۸/۶۲۴ متر است ولی در عهد رسول (ص) مربعی بود به‌مساحت ۱/۰۵۰ متر مربع. این مسجد هم مانند مسجد قبا خوابگاه شتران بود که پیغمبر (ص) آن را از صاحبش به‌ده دینار خرید. صاحب زمین خواست آن را ببخشد، پیغمبر (ص) نپذیرفت و با این عمل نشان داد که هیچ صاحب فضلی از جهت فضل خود بر مسلمانان منتی ندارد. پیغمبر در مدینه هم مانند مسجد قبا در ساختن مسجد با اصحاب همکاری کرد. در حال کار کردن لبخند می‌زد، و مانند بنایان زمزمه می کرد. آوازی را می‌خواند که سبب تقویت او و رفقای او در کار ساختمان مسجد شود. از آن زمان تا امروز مسجد ده‌ها بار وسعت یافته و امروز آن مسجد ساده به‌صورت اثر معماری زیبایی در آمده است که می‌بینیم. إنْشَاءَ‌الله زیبایی بنای مسجد زائران را به‌خود مشغول نکند، و از تفکر در عظمتی که این مسجْد در روزگار سادگی خود داشت باز ندارد ـ روزگاری که محمد (ص) در آن مسجد ساده مردم را به‌خدای یگانه می‌خواند و به‌عبادت حق تعالی می‌پرداخت. خدا روزی کرد تا نماز جمعه را در حرم نبوی خواندم. امام را دیدم که پیش از رفتن به منبر نزدیک قبر مطهر رفت و رخصت خواست تا به‌منبر برود و خطبه بخواند. این سنت پسندیده‌ای است و بلکه پاکیزه‌ترین سنتهاست؛ سنتی که فقط در مدینه انجام می‌شود. در آنجا به‌یاد داستان منبر این مسجد افتادم. همهٔ منبرها در همهٔ مسجدها نظیر چنین داستانی را دارند:

در آغاز، منبر رسول (ص) ساقهٔ درختی بود که سه پلهٔ نا استوار در آن کار گذاشته بودند. چون پیغمبر (ص) به‌جوار حق تعالی رفت، ابوبکر به‌احترام آن حضرت در پلهٔ دوم نشست و عمر به‌احترام ابوبکر در پلهٔ اول جا گرفت. وقتی مروان از جانب معاویه به حکومت مدینه منصوب شد، شش پله به‌پایین آن سه پله افزود. از آن تاریخ خلفا به احترام پیغمبر به‌پلهٔ هفتم می‌نشینند و دو پلهٔ بالا را خالی می گذارند. ائمهٔ جماعت هم تا امروز این قاعده را رعایت می کنند، و با این کار به‌پیغمبر (ص) احترام می گذارند و از آن مهمتر آنکه او را حاضر می‌شمارند. می‌خواهند با این عمل نشان دهند که خاطرهٔ رسالت پیغمبر همچنان در دلهای ما زنده است، رسالتی که مُبلِّغ آن محمد فرستادهٔ پروردگار یکتاست.

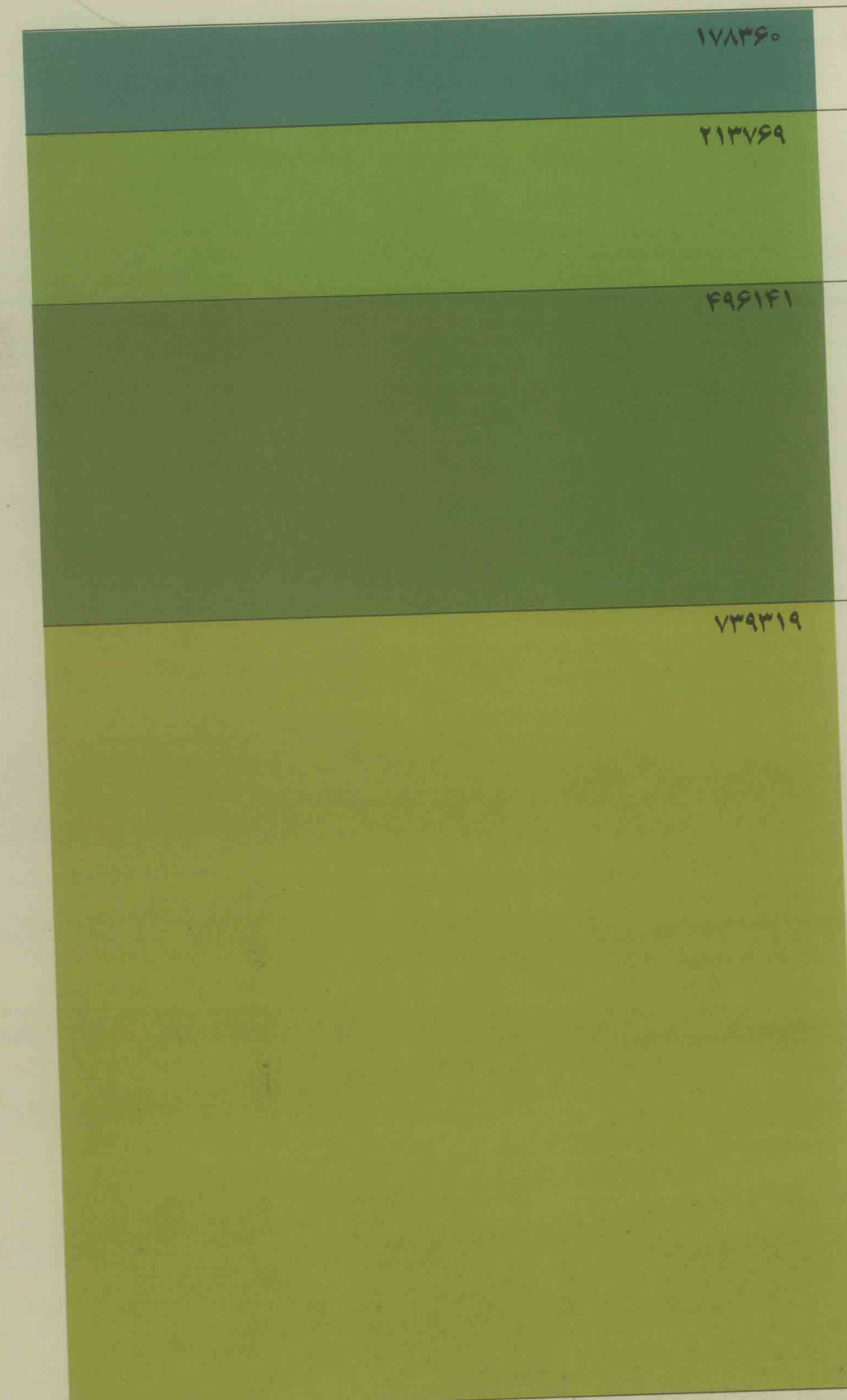


مسجد قباء اولین مسجدی که در اسلام ساخته شد. ساده اما با شکوهی تمام.



مآخذ - آمارها

مجموع حاجیان در سال ۱۳۹۷ هجری قمری	۱۶۲۷۵۸۹
حاجیان تابع کشور عربستان‌سعودی از شهر مکه	۱۷۸۳۶۰
حاجیان تابع کشور عربستان‌سعودی از غیر شهر مکه	۲۱۳۷۶۹
حاجیان غیر سعودی از داخل کشور عربستان‌سعودی	۴۹۶۱۴۱
حاجیان از غیر عربستان‌سعودی	۷۳۹۳۱۹



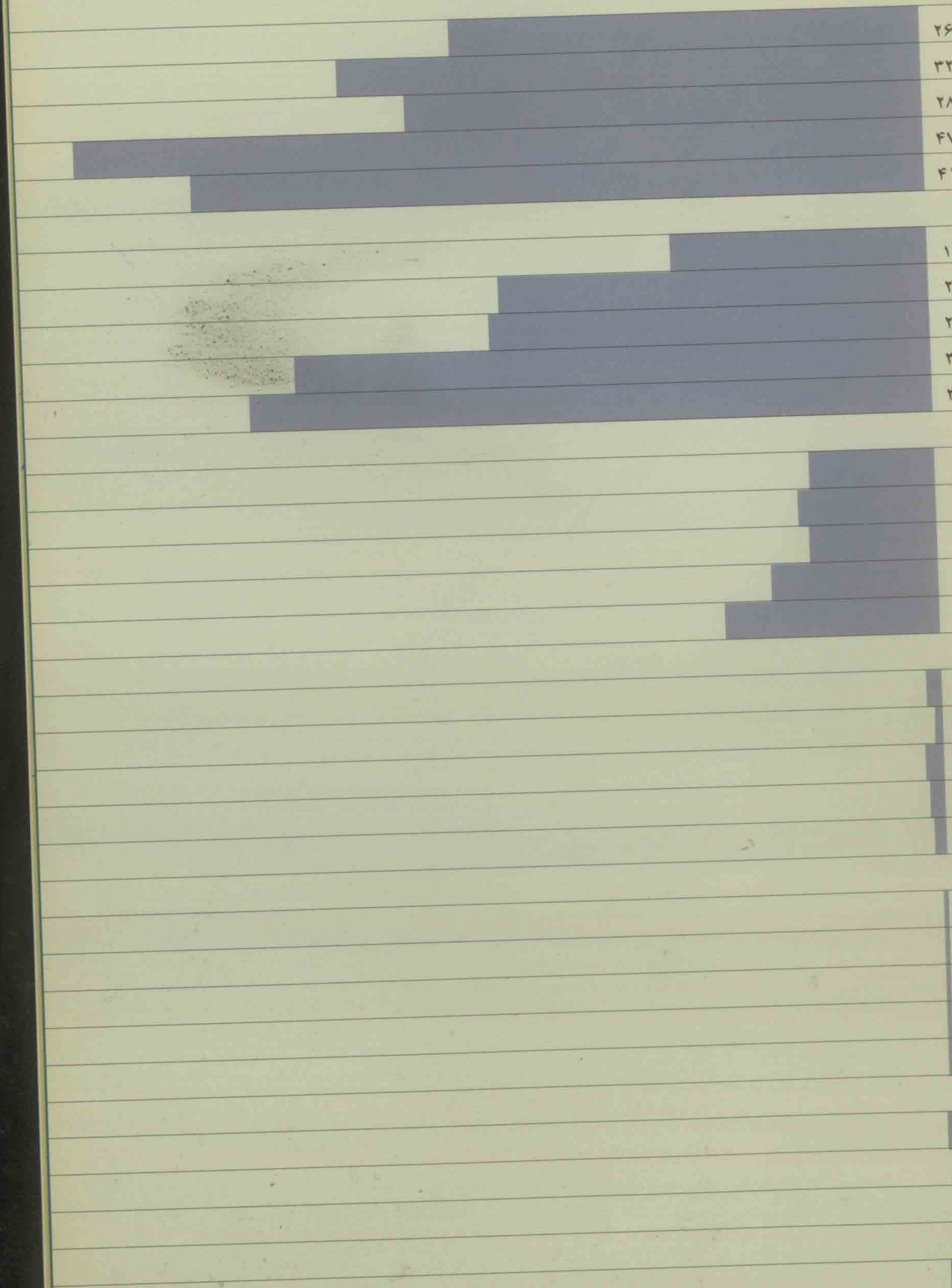
جدول حاجیان غیر سعودی از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۹۵ هجری

سال	شمار حاجیان
۱۳۴۵	۹۰٫۶۶۲
۱۳۴۶	۹۶٫۲۱۲
۱۳۴۷	۹۰٫۷۶۴
۱۳۴۸	۸۱٫۶۶۶
۱٫۳۴۹	۳۹٫۰۴۵
۱۳۵۰	۲۹٫۰۶۵
۱۳۵۱	۲۱٫۱۸۱
۱۳۵۲	۲۵٫۲۹۱
۱۳۵۳	۳۳٫۸۹۸
۱۳۵۴	۳۳٫۸۳۰
۱۳۵۵	۴۹٫۵۱۷
۱۳۵۶	۷۶٫۲۲۴
۱۳۵۷	۵۹٫۵۷۷
۱۳۵۸	۳۲٫۱۵۲
۱۳۵۹	۹٫۰۲۴
۱۳۶۰	۲۳٫۸۶۳
۱۳۶۱	۲۴٫۷۴۳
۱۳۶۲	۶۲٫۵۹۰
۱۳۶۳	۳۷٫۸۵۷
۱۳۶۴	۳۷٫۶۳۰
۱۳۶۵	۶۱٫۲۸۶
۱۳۶۶	۵۵٫۲۴۴
۱۳۶۷	۷۵٫۶۱۴
۱۳۶۸	۹۹٫۰۶۹
۱۳۶۹	۱۰۷٫۶۵۲
۱۳۷۰	۱۰۰٫۵۷۸
۱۳۷۱	۱۴۸٫۵۱۵
۱۳۷۲	۱۴۹٫۸۴۱
۱۳۷۳	۱۶۴٫۰۷۲
۱۳۷۴	۲۳۲٫۹۷۱
۱۳۷۵	۲۲۰٫۷۲۲
۱۳۷۶	۲۱۵٫۵۷۵
۱۳۷۷	۲۰۹٫۱۹۷
۱۳۷۸	۲۰۷٫۱۷۱
۱۳۷۹	۲۵۳٫۳۶۹
۱۳۸۰	۲۸۵٫۹۴۸
۱۳۸۱	۲۱۶٫۴۵۵
۱۳۸۲	۱۹۹٫۰۳۸
۱۳۸۳	۲۶۶٫۵۵۵
۱۳۸۴	۲۸۳٫۳۱۹
۱۳۸۵	۲۹۴٫۱۱۸
۱۳۸۶	۳۱۶٫۲۲۶
۱۳۸۷	۳۱۸٫۵۰۷
۱۳۸۸	۳۷۴٫۷۸۴
۱۳۸۹	۴۰۶٫۲۹۵
۱۳۹۰	۴۳۱٫۲۷۰
۱۳۹۱	۴۷۹٫۳۳۹
۱۳۹۲	۶۴۵٫۱۸۲
۱۳۹۳	۶۰۷٫۷۵۵
۱۳۹۴	۹۱۸٫۷۷۷
۱۳۹۵	۸۹۴٫۵۷۳



آمار حاجیان کشورهای خارجی در سال ۱۳۹۷

کشور	شمار
اتیوپی	۱۱۲۱
اردن‌هاشمی	۱۴۲۱۱
اسپانیا	۵۲
استرالیا	۱۹
افریقای جنوبی	۷۶۵
افریقای مرکزی	۶۲۱
افغانستان	۶۵۹۰
الجزائر	۵۳۲۳۰
امارات متحده عربی	۳۵۶۰
امریکا	۴۷۳
اندونزی	۳۵۷۰۳
انگلستان	۱۳۰۹
اوگاندا	۴۶۲۱
ایران	۳۴۹۰۹
بحرین	۲۲۶۹
بوروني	۲۰۱
بنگلادش	۵۸۱۵
پاکستان	۴۷۵۹۱
تانزانیا	۱۰۸۶
تایلند	۲۳۳
ترکیه	۹۱۴۹۷
تونس	۷۹۱۴
چاد	۱۷۲۰
داهومی	۲۰۵
زئیر	۲۶۹
ساحل عاج	۱۱۲۹
سنگاپور	۷۳۱
سنگال	۴۸۲۵
سودان	۳۲۳۵۳
سوریه	۲۴۸۲۹
سومالی	۴۷۸۶
سری‌لانکا	۴۰۷
شوروی	۲۰
عراق	۳۶۹۴۲
عمان	۲۴۲۹
فرانسه	۶۴۲
فلسطین	۱۴۳۴
فیلیپین	۷۸۴
قطر	۱۱۳۹
کامرون	۹۹۰
کویت	۳۱۸۷
کنیا	۵۹۰
گامبیا	۲۳۷
گانا (غنا)	۲۹۸۲
گینه	۱۲۴۴
لبنان	۳۸۱۵
لیبی	۲۰۷۷۰
مالی	۲۷۴۰
مالزی	۴۲۷۸
مصر	۳۰۹۵۱
مغرب	۲۲۶۷۴
موریتانی	۱۰۸۴
نیجر	۲۸۵۴
نیجریه	۱۰۴۵۷۷
ولتای‌علیا	۱۹۹۵
هلند	۷۴
هند	۲۱۱۱۳
یمن جنوبی	۲۵۹۹
یمن شمالی	۷۹۳۴۷
یوگسلاوی	۱۱۱۵
یونان	۱۹۷
دولتهای افریقایی دیگر	۴۹
کشورهای اروپایی	۱۱۸



	سال	شمار حاجیان
مجموع کشورهای عربی	۱۳۹۱	۲۶۱٬۹۶۶
	۱۳۹۲	۳۲۳٬۶۹۲
	۱۳۹۳	۲۸۶٬۵۴۳
	۱۳۹۴	۴۷۱٬۴۰۵
	۱۳۹۵	۴۱۰٬۹۶۴
مجموع کشورهای آسیایی غیر عربی	۱۳۹۱	۱۴۱٬۶۰۷
	۱۳۹۲	۲۴۰٬۲۳۵
	۱۳۹۳	۲۴۴٬۴۰۴
	۱۳۹۴	۳۵۱٬۶۷۶
	۱۳۹۵	۳۵۸٬۴۳۳
مجموع کشورهای آفریقایی غیر عربی	۱۳۹۱	۶۹٬۶۳۶
	۱۳۹۲	۷۸٬۹۴۶
	۱۳۹۳	۷۱٬۶۵۵
	۱۳۹۴	۹۱٬۴۰۹
	۱۳۹۵	۱۱۹٬۵۶۹
مجموع کشورهای اروپایی	۱۳۹۱	۴٬۵۱۶
	۱۳۹۲	۲۵٬۰۶۳
	۱۳۹۳	۴٬۹۸۰
	۱۳۹۴	۴٬۱۲۶
	۱۳۹۵	۳٬۵۹۶
مجموع کشورهای آمریکایی	۱۳۹۱	۱۳۷
	۱۳۹۲	۱۶۰
	۱۳۹۳	۹۹
	۱۳۹۴	۱۳۶
	۱۳۹۵	۳۵۴
کشورهای دیگر	۱۳۹۱	۱٬۴۷۷
	۱۳۹۲	۸۶
	۱۳۹۳	۷۳
	۱۳۹۴	۲۵
	۱۳۹۵	۱٬۶۵۷

نقشهٔ جهان اسلام



فهرست مآخذِ کتاب

الف : مأخذهای نویسنده

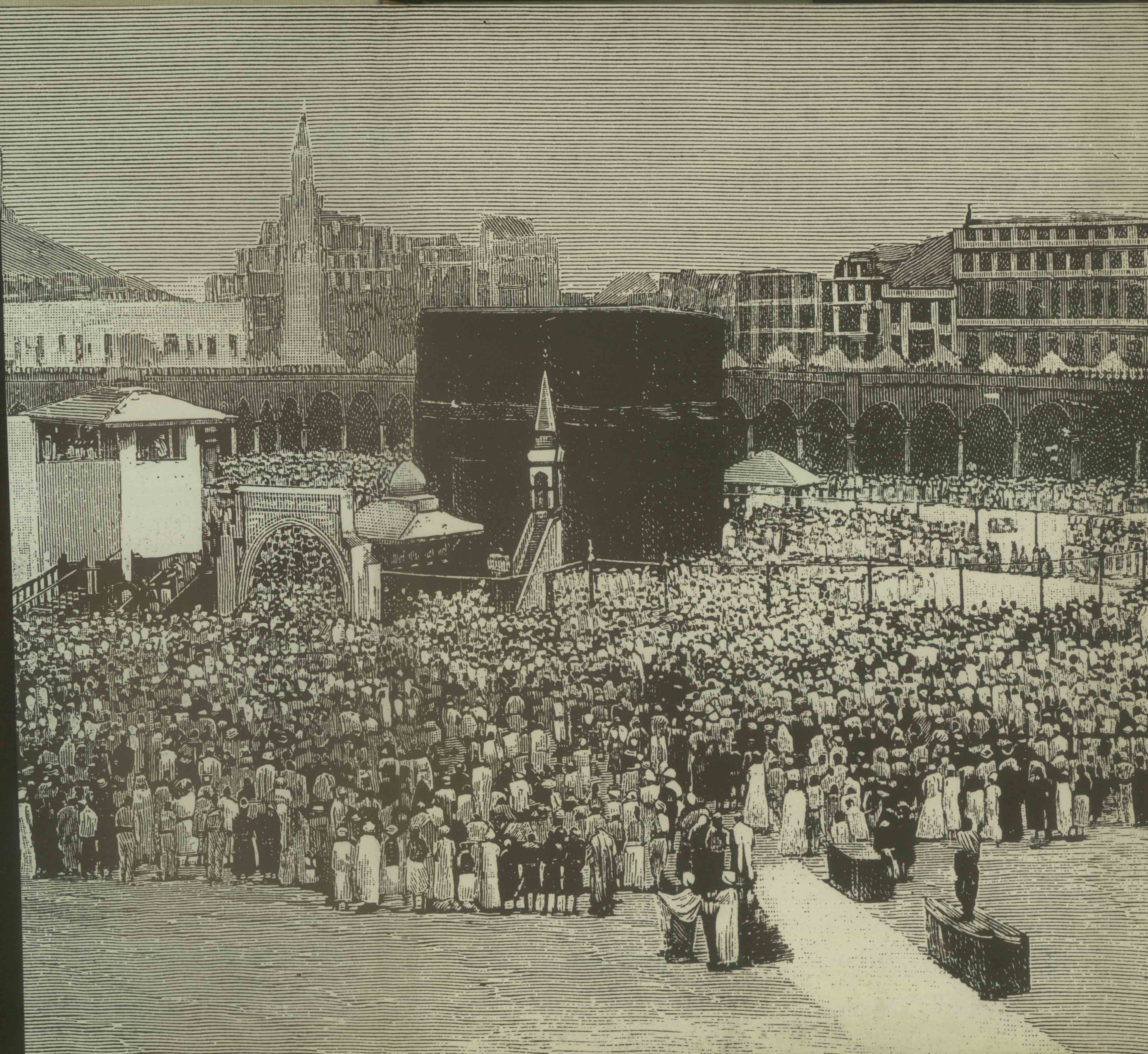
إحياءُ علومِ الدِّين : غَزّالی
اَلْاَصْنام : کلبی
تاریخُ العرب قبل الاسلام : دکتر جوادعلی
تاریخ نجدالحدیث و ملحقاته : امین الریحانی
اَلْحَجّ ، حِكْمَةُ أحكامه و أسرار مَناسِكِه : الفقی
الحج والعمرة : الخولی
خمسون عاماًفی جَزيرِةالْعَرب : حافظ وَهَبَه
اَلذَّهَبُ الْمَسْبوک : المقرینی
أَلرِّحلَة : ابن بطوطه
أَلرِّحلَه : ابن جبیر
أَلرِّحلَه : التجیبی
أَلرِّحلةُ الْحِجازيَّه : البتنونی
رياضُ الصَّالِحين : نوی
أَلزِّیارات : الهراوی
سیرۀابن هشام
صحیح بخاری
فی منزلِ الوحی : محمدحسین هیکل
قرآن کریم
قُرةُالعین فی الرحلة الی الحرمین الشریفین : ابن الشیخ
قصائد بوصیری
مرآةُالحرمین : رفعت پاشا
مكةَالمكرمة : محمدالشرقاوی
من نفحات الحرم : علی الطنطاوی

ب: مأخذهای مقدمه‌نویس و مترجم

اصول کافی : محمدبن یعقوب کلینی
جامع الصَّغیر : جلال الدین سیوطی
دیوان حافظ ، خاقانی ، سعدی
دلیلُ الناسکین : مرحوم نائینی با حواشی مرحوم حکیم
دیوان عطار نیشابوری
سفینةُ البحار : حاج شیخ عباس قمی
صحیح بخاری
قرآن کریم
کنزُ العمال فی سنن الاقوال و الافعال : علاء الدین المتقی
مثنوی معنوی : مولانا جلال الدین
معجم المفهرس لاحادیث النبوی
مناسک حج : آیت الله خوئی، آیت الله شریعتمداری



نویسنده : عزّالدین قلوز
مترجم : سیدجعفر شهیدی
طراحی چاپ فارسی : وحیده طبی
تصاویر : عبدالعزیز فریخه،
صفحه ۱۴۳ از کانون خبرنگاران عکاس
خط : محمد احصائی
تصحیح نمونه‌های چاپی : محمدحسن آذرافروز
حروفچینی : شرکت افست



کتابی که در دست دارید، سفرنامه است. اما با دیگر سفرنامه‌ها که خوانده‌اید و خواهید خواند، تفاوت بسیار دارد. موضوع این سفرنامه، گردش در گوشه و کنار جهان نیست. و سیاحتگر ما تنها شما را از فرودگاه جده به‌مکه و مدینه نمی‌برد. او شما را در عالم دیگر می‌گرداند – جهان معنوی و عالم ملکوت – عالمی که در آنجا زمان و مکان محدود نیست. یا بهتر بگوییم در آنجا زمان و مکانی نیست. بدین جهت شما گاهی خود را در متن تاریخ معاصر می‌بینید، و گاهی به‌چهارده قرن پیش باز می‌گردید و با صحابه و یاران پیغمبر و مسلمانان نخستین در کنار هم می‌نشینید، و گاهی برفراز آسمانها با فرشتگان سخن می‌گویید. و باز به‌همین زمین خاکی و زشتیها و زیباییهای آن می‌آیید. در این سیاحتنامه اگر احیانا به‌عادات و رسوم مردم اشارتی رفته است، اگر سیاحتنامه‌نویس مغازه‌های پارچه‌فروشی، رادیوفروشی، و عطاری را از نظر دور نداشته است، چنانکه خواهید دید از دیدهٔ بازرگانی سودجو یا جهانگردی نوطلب به‌آنها نمی‌نگرد. او در هر منزلی، بلکه در هر گامی به‌دنبال حقیقت است، به‌دنبال خدا و رضای خدا.

با این حال برای این که مناظر روحانی این سفر از راه دید نیز هرچه بهتر در ذهن خوانندگان نقش بندد، تصویرهایی که هریک نمونهٔ زنده و بیانگر نوعی احساس میلیونها مردم از نژادهای گوناگون جهان در چنین سفری است، با این سفرنامه همراه شده است.

دکتر سیدجعفر شهیدی که ترجمهٔ این کتاب را برعهده گرفت، استاد دانشگاه تهران و سرپرست سازمان لغت‌نامهٔ دهخداست. او بیش از سه‌چهارم زندگی را صرف آموختن و آموزاندن فقه و سایر معارف اسلامی کرده و دو سال پس از نویسنده به‌حج رفته است.

تحریر او تنها ترجمهٔ ساده نیست، او کوشیده در صفحات کتاب از انوار مقدس ائمه طاهرین روشنی گیرد و احادیث اهل البیت را زینت کتاب قرار دهد و در مناسک و اعمال حج، فتاوی مراجع بزرگ شیعه را که هم‌اکنون چراغ راه مقلدان فقه جعفری هستند تقریر نماید. امیدواریم این خدمت مقبول درگاه حضرت احدیت و پیغمبر رحمت و ائمهٔ دین علیهم‌السلام افتد.

